ذوالقرنین

یا

کوروش کبیر

بقلم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

وزیر فرهنگ هند

مقدمه

بقلم: آقای پروفسور سعید نفیسی

ترجمه: باستانی پاریزی

ذوالقرنین

یا

کوروش کبیر

بقلم

امام الهند مولانا ابو الکلام آزاد

وزیر فرهنگ هند

مُقدّمه

بقلم: آقای پروفسور سعید نفیسی

ترجمه: باستانی پاریزی

مقدمه

بقلم : جناب آقای پرفسور سعید نفیسی

در تاریخ علم و معرفت بارها دیده شده است که آدمی‌زادگان روزی درمشکلی فرورفته‌اند و شبهتی را برخود راه داده‌اند. قرنها هرچه کوشیده‌اند ازآن بیرون آیند جزآنکه تاری دیگر بر روی تار تنیده باشند ومشکلی دیگر بر مشکل افزوده باشندکاری از پیش نبرده‌اند، هرتوجهی که درین راه‌کرده‌اند ناروا و نادرست بوده‌است. قرنها بدین منوال گذشته و شبهات گوناگون چون پوست بر پوست روییده و حقیقت را در میان آن قشرهای سالیانی از دیدگان مستور کرده است .

روزی ناگهان دانشمندی بزرگ بنیروی دانش وفراست وروشن‌بینی بادیدگان شکافندهٔ خردو بینش خویش بدان حقیقتی که قرنهادرحجاب بوده‌است پی‌برده وبارقه‌ای‌از فکرتوانای‌خویش برآن تابیده‌وحقیقت روشن را ازپشت‌پرده ظلمانی بیرون‌کشیده است. بهترین شاهدآشکار بحث بسیارجالب و بسیارعالمانه‌ایست‌که ترجمهٔ آن درین صفحات بدست خوانندگانست. از روزی که در مصحف شریف ذکری از ذوالقرنین رفته است همهٔ مفسرین و مورخین و دانایان اسلام در تحقیق عصرو زمان و شخصیت کسی‌که در قرآن بدان‌اشارت رفته است بحث‌ها کرده وکاوشها پیش‌گرفته ورنجهای جانکاه برخویشتن هموارکرده‌اند.

آنچه در این راه‌گفته ونوشته‌اند جزآنکه مشکل بر مشکل

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد – وزیر فرهنگ هند

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

بقلم : سید نظیر حسین

(وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای هند در ایران)

سالها در کعبه و بتخانه مینالد حیات

تاز بزم عشق یك دانای راز آید برون

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۸۸۸ میلادی در سرزمین مکه ازیك خانواده روشن فکر بدنیا آمد چنانکه خودش در « تذکره » (این « تذکره » کتابی است در شرح حال مولانا آزاد که خودشان در سال ۱۳۳۵ هجری درزندان نوشته بودند) میفرماید :- ازطرف نیاکان میهن من دهلی است و ازطرف مادروطن بنده سرزمین مطهر طیبه ودارالحجرة سیدالکونین وشهرستان نبوت ووحی میباشد یعنی آن سرزمینی که قبله عبادت گزاران عشق وکعبه نیازمندان شوق بشمار است ، مولــد و منشاء طفولیت من «وادی غیرذی زرع» عندالبیت الحرام یعنی مکه معظمه زادالله شرفاً وکرامته محله قدوه متصل بباب السلام بوده است» .

حضرت مولانا درسن هشت‌سالکی فوق‌العاده ذکی وهوشمند بود وبقول سعدی ،

بالای سرش ز هوشمندی — میتافت ستارهٔ بلندی

بیفزاید و خارراه محققان شود نتیجه‌ای نبخشیده‌است. سالها بود که چه در ایران‌وچه در کشورهای دیگر اسلامی ذوالقرنین را همان‌اسکندر مقدونی میپنداشتند و کسی در صدد نشده بود با قراین و جهات دیگر تطبیق کندوحقیقت را بجوید و عرضه دارد.

این مشکل هزاروانددساله‌را اخیرا دانشمند نامی جناب علامه ابوالکلام آزاد وزیر معارف دانشور هندوستان بدین خوبی که درین رساله آشکارست حل‌کرده و بدین‌وسیله‌خدمت شایانی بمعارف‌اسلامی کرده است. چیزیکه برسپاس‌گزاری ایرانیان میفزاید اینست که بادلایل متین و تردید ناپذیر ثابت کرده‌است که مراد قرآن‌شریف‌ازذوالقرنین کورش بزرک شاهنشاه نامی هخامنشی است. این فخررا امروزباکمال سربلندی میتوان برمفاخر دیگر ایران افزود که قرآن شریف مداح شاهنشاه بزرك ایرانست و این نعمت علمی و ادبی را مدیون بمولانا ابوالکلام آزادیم. اینست که من از سوی‌جامعهٔ علمی و ادبی ایران ازین دانشمند بزرگوار در برابر این خدمت شایانی‌که بایران‌و ایرانی‌کرده است صمیمانه سپاس‌گزارم و بقای وجودعزیز او را از یزدان بزرك درخواست میکنم.

تهران ۱۰ تیرماه ۱۳۳۰

بود که با مخالفت شدید صدای احتجاج برضد مرحوم گاندی بلندکرد وحقیقت اینست که در سالهای اول قرن بیستم کسی که اول مرتبه در راه آزادی هند ندای استقلال را بلندکرد مولانا آزاد بود از این لحاظ مولانا را « امام انقلاب » میخوانند واین لقب در مورد وی کاملا صدق میکند

اراء مشاهرین در بارهٔ مقام حضرت مولانا

پروفسور معروف انگلیسی ولفریداسمیت درکتاب خود « اسلام جدید در هند » حضرت مولانا آزادرا پیشوای بزرك جنبش ثانی مسلمین گفته است.

یك مصنف دیگر معروف انگلیس جان گنتردر کتاب معروف خود موسوم به « درون آسیا » که شرحی در بارهٔ کنگره ملی هندوستان مینویسد مولانا را بمنزله روح کنگره و پیشوای عالیمقام روحانی خوانده است علامه سید سلیمان ندوی شاگرد رشید علامه شبلی نعمانی هندی مرحوم مؤلف کتاب معروف شعرالعجم نوشته است که در شرح حال زندگانی مولانا ابوالکلام آزاد ذهن من بیاد ابن تیمیه وابن قیم الجوزیه وشمس الائمه آوری و امیه بن عبدالعزیز اندلسی و امام غزالی وصدوق ابن بابویه وشیخ مفید می افتد -

پاندت جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند خصایص مولانا را یك یك بیاد میاورد ومیفرماید که هروقت مولانا را میبینم بیاد مؤلفین دائرة المعارف فرانسوی که قبل از انقلاب در آنجا بودند میافتم ودر مشورت امور مهمة دانش و تدبیروفهم وفراست مولانا فوق العاده قوی ونیرومند است -

مولاناً در همان سن درس نظامیه را در جامعه اظهر قاهره شروع کرد و دورۀ ده ساله را در مدت چهار سال بانجام رسانید و در سن چهارده سالگی بعنوان مدیر مسئول روزنامه «لسان‌الصدق» را اداره میکرد . زمانیکه مولانا ۱۶ ساله بود شخصیت وی از شخصیت های برجسته سیاسی هندوستان بشمار می‌رفت — در کتاب «قول‌فیصل» که از تألیفات مولانا است میفرمایدکه بهترین سالهای زندگانی خودم یعنی روزهای شباب رافدای آن عشق‌کردم که برای جدوجهد استقلال‌هندوستان دردل می‌پروردم. در آن موقع‌وجودحضرت مولانا برای حکومت انگلیس در هندوستان خیلی خطرناك شد و مولانا برای اولین مرتبه محبوس شدند سن‌مولانا درآنوقت ۲۶ سال بود ، هنگامیکه مولانا از حبس بیرون آمد فداکاریهای وی هرروز بیشتر میشد وطولی نکشید که در سال ۱۹۲۳ میلادی ریاست کنگره ملی‌را بدست گرفت در آن موقع سن وی ۳٤ سال بود - در تاریخ کنگره ملی‌هندوسنان وجود مولانا [illegible]ظیر است زیرا هیچ کس غیر ازمولانا در سن ۳٤ سالگی‌نتوانسته [illegible]ئیس کنگره بشود -

مولانا در سن ۲٤ سالگی مجله هفتگی «الهلال» را منتشر ساخت وسه سال بعد تفسیری بر قرآن کریم نوشت - تمام علمای‌هند این تفسیر را بنظر حیرت وتحسین نگریسته‌ومولانا را باکثریت آراء «امام‌الهند» گفتند .

امام انقلاب

در سال ۱۹۱٤ میلادی درجنك‌اول بین‌الملل [illegible]هاتما گاندی پشتیبان انگلیسها بود و درمساعی جنك بآنها کمك میکرد و مولانا

بی باکانه وجوانمردانه او ادامه داشت نتیجه این شد که انگلیسها خیلی عصبانی شدند ومولانا را یاغی حکومت گفتند ودرزندان رانچی حبس کردند این حبس بجای اینکه مولانا را افسرده ونرم کند جرات و حوصله مولانارا بیشتر کرده وعداوت وبدبینی ایشان نسبت بآنراه تندتر وشدید تر گردید .

مولانا بعد ازچهارسال اززندان بیرون آمد ودید که صدائی بوسیله «الهلال» بعموم مردم رسانده بود بی نتیجه ورایگان نبود آن صداها بصورت یك انقلاب شدیدی در عموم مسلمانان هند موثر و جلوه گر بود ، روی همرفته پیغام مولانا به مسلمین این بودکه اگر برای برادران هندوی ما استقلال و آزادی هندوستان ازنظر میهن — پرستی ضروری است برای ما که پیروان اسلام هستیم گذشته ازحقوق وطن پرستی از بطن اسلام لازم و واجب است که برای آزادی هند سعی مینمایم که اسلام هیچگاه غلامی را روا نداشته است .

مولانا آزاد باکمال علاقه مندی وصمیمیت به مسلمانها نصیحت میداد و تمنا میکرد که در مبارزه استقلال وآزادی هند اگر ده نفر هندو کشته شود باید ۲۰ نفر مسلمان جان خود را قربان کند این فداکاری مسلمانها در راه آزادی هندوستان بهدر نخواهد رفت بلکه این فداکاری وجان فشانی در مقابل هندو ها یك فتح اخلاقی عظیمی خواهد بود - اگر مسلمانها فداکاری کنند وبمساعی خود انگلیسها را بیرون کنند این عمل جوانمردانهٔ مسلمانها نتیجه خوبی خواهد داد و اسم مسلمانها در تاریخ استقلال هندوستان زنده وجاویدان خواهدماند

مهاتما گاندی در جلد اول کتاب «عدم‌تشدد‌درامنیت وجنگ»

اینطور مینویسد :-

مولانا آزاد از بزرگترین متفکرین دنیا است ومطالعه‌وسیع وذهن عمیق وفراست بلند دارد کمتر کسی را دیده ام که در عربی وفارسی مثل مولانا تبحر داشته باشد و این باعث افتخار من است که درمبارزه ملی‌هندوستان از ۱۹۲۰ میلادی با مولانارفیق هستم مولانا از لحاظ تفهیم اسلام نظیر ندارد وعقیده ایشان در وطن پرستی همان طور قوی است که دردین اسلام -

عداوت مولانا نسبت‌بانگلیس

دبیر مخصوص مهاتما گاندی کتابی درشرح‌حال مولانا آزاد بزبان انگلیسی نوشته ودر آن میگوید :- مولانا ابوالکلام آزاد در جنگ ملی هندوستان قبل از مهاتما گاندی شهرتی بسزا داشته و از شخصیت های برجسته وممتازهند بشمار میرفت ودرسال ۱۹۱۶ میلادی زمانیکه جنگ اول بین‌المللی در جریان بود مهاتما گاندی ازانگلیسها طرفداری میکرد وبنفع انگلیسها تبلیغ مینمود و سربازان‌هندی را برای کمک انگلیسها میفرستاد مولانا آزاد در آن موقع بی نهایت مخالفت نسبت به انگلیسها نشان داد بعد دبیر مخصوص گاندی اینطور مینویسد :

«مولانا آزاد در سال ۱۹۱۲ میلادی مجله نامی هفتگی «الهلال» را منتشر ساخت و در اکناف هندوستان انقلابی عظیم برپا کرد دراین مجله نسبت به انگلیسها عداوت ومخالفت نشان داد و انتقاد

خواهدشدودرعین‌حال جماعت متعصب هندومهاسبها (۱) برای مسلمانهای جزو هندوستان خطر بزرگی ایجاد خواهدکرد ولی خلاصه این تقسیم درهر صورت بضرر مسلمانها تمام خواهد شد مولانا با کمال صمیمیت عقیده داشت ومیگفت که برای مسلمانــان هند ازهر حیث‌راه مفید و دانشمندانه اینست که با تمام قوت‌وصمیمیت درکنگره ملی‌هندشرکت کنند - مولانا موصوف در سال ۱۹٤۰ میلادی دوباره رئیس کنگره بوددر آن موقع بیاناتی‌ایراد فرمودوگفت که‌من راجع به‌این‌مسئله سی‌سال قبل فکرکرده بودم‌که آیا مسلمانان هند درکنگره ملی‌هندکه یك‌جماعت بی‌طرف‌هست شرکت‌کنند یا خیر و در این صورت آتیه مسلمانها درهندوستان درخشان است یا خیر ؟ وآیا ما مسلمین هند، در دل خود اعتماد وحوصله داشته باشیم یاشك‌و بی اعتمادی را راه بدهیم ، من هرچند اندیشه کردم دلم‌هیچگاه‌حاضر نشدکه شك‌وبی‌اعتمادی را قبول‌کنم حتی تصور این حال در من ممکن نبود وهمین طور برای مسلمانیکه تعلیمات اسلامی‌را فراموش نکرده باشدجای شك و تردید ندیدم چنانکه مولانا در طی بیانات مذکوردر بالا فرمود- امروز هم اگر مسلمان عینك تعصب از چشم بردارد و عاقلانه ملاحظه‌کند خواهد دیدکه برای او جز این راه عمل راه دیگری نیست یعنی این که در جماعت بزرك کنگره نفوذ خود را بیشترکند .

نظریه زعماء مسلم لیك

زعمای‌مسلم‌لیك که‌طرفداران تقسیم‌هند بودند چرا بدلائل‌مولانا

---

(۱) (جماعت هندوهای متعصب)

ونتیجة برای مسلمانها هیچ خطروترسی نخواهدبود ـ

نظرمولانا برضد تقسیم هند

مولانا آزاد عقیده داشت که تقسیم هندوستان بعلت اینکه هندوها در اکثریت هستند مسلمانها را مغلوب وغلام خواهد کرد ودر نتیجه اسلام در خطر خواهدبود خالی ازحقیقت است.و اینکه‌میگویند «اسلام در خطر است» تبلیغات انگلیسها است تا راه تفرقه بین هند ومسلمان بازباشد وسیاست استعماری واستثماری انگلیسهادرهندوستان باقی بماند ـ و مولانامیگفت اول اینکه مسلمانها پیروان‌اسلام هستند وروایات وتاریخ بزرك دارند برای‌شان هیچ خطری نیست دوم‌اینکه از ۱۱ ایالت هندوستان ٥ ایالت که عبارت است از(۱) بلوچستان (۲) استان شمال‌وغرب (۳) سند (٤) پنجاب (٥) بنگال در اختیار مسلمانها خواهد ماند سوم اینکه اگر هندوها در سراسر هندوستان زیاده از زیاد ۲۰۰ میلیون جمعیت دارند مسلمانها نیز ۱۰۰ میلیون هستند و این جمعیت بزرك را هیچ گاه نمی‌شود گفت که در اقلیت هست وآتیه این جمعیت در خطر خواهدبود چهارم اینکه از لحاظ اکثریت اگر دو استان بزرك و مهم که عبارت است از بمبئی ومدارس دردست هندوها میماند دواستان بزرك و مهم بنگال‌وپنجاب در اختیار مسلمانها هم خواهد بود پنجم اینکه اگر هندوستان تقسیم نشود نفوذ اسلامی در سراسر کشور هندوستان باقی میماند و اگر هندوستان بدو قسمت تقسیم بشود پوشیده نماند که نفوذ اسلامی در یك قسمت هندوستان که در اختیار هندوها خواهد بود ظاهرا ضعیف

خطراتی که حالا شمارا در پنجه خونین خودگرفته است این
همان خطر است که من قبلا شمارا از آن اخطار میکردم و شما فکر
میکردید که شاید من دوست شما نیستم و بطرف خطر میبرم .

این اشتباه بزرك بود زیرا آنچه خطر نبود شما اورا خطر
میدانستید و آنچه واقعا خطر بود اوراخالی از خطر میگفتیدودرخیال
خطر بیجا از راه راست دورافتاده بودید.

عقیده مولانا در باره مسلم وتخلیه هند

چون مسلمانها بعد از قیام پاکستان بنام « هجرت » از هند
رفتند مولانا باکمال‌جرات و جوانمردی‌جلوآمد و مسلمانهارا دلجوئی
کرد وعمل هجرت را نتیجه بداندیشی جبن وبددلی‌تعبیر کردو گفت :
این فرار که شما بنام مقدس هجرت اختیار کردیداگر با دقت و عاقلانه
نگاه‌کنید خواهید دید که سراسر غلط است . شما میدانید دهلی آن
شهریست که باخون و استخوان شما بنا شده است این رابااین آسانی
چرا از دست میدهید شما فراموش نکنید که دیروز قافله شما درهمین
دهلی در کنار رود بار جمنا وضو گرفت ولی حیف است کــه شما
امروز جرات وحوصله دیروز را از دست دادید و بادست و پــای
لرزان و باچهره زرد فریاد میکشید که در هندوستان زندگی تلخ و
دشوار شده و اصلا نمیشود در اینجا زندگانی کرد ، این نقش و نگار
زیبا که در ساختمانهای فلک‌سای هندوستان بکمال لطافت‌جلوه‌میدهد
یادگار اسلاف شما است این یادگارهای بی‌نظیر و بناهای زیبا را

گوش هوش فرانداد ند؟ بدو علت بود اول اینکه طرفداران تقسیم هند
تربیت یافتگان و پروردهٔ انگلیسها بودند ثانیاً اینکه بیشتر آنها از
اصل تعلیمات اسلامی بی بهره بودندو نتوانستند روح این تعلیمات رادرك
کنند . ثالثا اینکه سرمایه دار و ملاك بودند و نمیخواستند که در
کنگره بیایند و برعلیه دولت انگلیس جنك کنند . نتیجه این شد که
انگلیسها با کمال زرنگی وفتنه جوئی آنها را درمقابل مولانا آماده
کردند و پشتیبانی مینمودند و بوسیله آنها عموم مسلمانان را مسموم کردند
وازراه بدر کردند مسلمانها غافل از ینکه چه خواهدشد از کنگره های
هندوستان خارج و جزو مسلم لیك شدند وقتیکه عموم مسلمانها از
مولانا روگردان شدند تمام فداکاری های این پیشوای بزرك
چه از مال و متاع و چه از صعوبت و سختیهای روزگار
که در تاریخ هند بی نظیر است همه را فراموش کردندو این مرد بزرك
را هدف لعن و نفرین وشتم قراردادند حتی فحش وبدگوئی و دشنام را
جایز شمردند چنانکه خود جناب مولانا بعد از تقسیم هند درطی خطبه
مذهبی در مسجد جامع دهلی از روش مسلمانها گله کردند و
اینطور فرمودند:

«ای برادران اسلام شمایاد داریدوقتیکه من شمارا صدا کردم
زبانم را بریدید وقتیکه من در حق شما قلم برداشتم دستم را قطع
کردید . در سالهای گذشته سیاست شما ناخردمندانه وغلط بود وشما
در خطر بزرك بودید درآن موقع شما را تکان دادم که بیدار شوید
ولی شما از فکر عدم تجزیه هند پیروی نکردید و بلکه
راه عناد و انکار پیمودید .

است میدانیم . ما مسلمانان ذخائر خویش را با خود همراه آورده‌ایم.
وهند نیز سرشار از فرهنگ ذیقیمت موروثی خود بود ،

آنچه که هند بیش از هرچیز لازم داشت یعنی ذیقیمت ترین تحف خزائن اسلام راکه همانا پیام دموکراسی و تساوی بشر باشد باو دادیم .

«از آن‌روز تاکنون یازده قرن متمادی میگذرد . اسلام نیز چون مذهب هندو امروزه دراین سرزمین حق و ادعائی دارد.

«یازده قرن تاریخ مشترک هندرا با توفیق‌های مشترک ما در آمیخته و جمع مارا بصورت یك ملیت مشترک قالب ریزی کرده است.
این اعمال را بظاهر و تصنعی نمیتوان انجا داد »

***

جای نهایت تاسف است که مسلمانان هند به صدای دور اندیش این پیشوای بزرك هندگوش فراندادند - اگر هند تقسیم نشده بود برای مسلمانان آنکشور نیز جای تشویش و نگرانی وجود نداشت وبااضافه به نفوذ اسلامی در اقلیم بزرك فعلی هند نیز امکان ضرر نه بود.

مطمئن هستم هرگاه مورخین آتی نظریات سیاسی حضرت مولانا (که مخالف تقسیم هند بود) ومرحوم محمدعلی جناح (که موافق تقسیم هند بود) درکمال بیطرفی مورد بحث ودقت قرار دهند باین حقیقت بر میخورند که حق با حضرت مولانا بود ولاغیر - شعرذیل از حکیم صدرائی شیرازی از هرحیث مناسب باحال و شخصیت این امام‌الهند می باشد -

کم لذتم و قیمتم افزون زشمار است

گوئی ز پیشتر از باغ وجودم

سیدنظیر حسین (ع)

بخاطر بیاورید وپای فرار را بگردانید و وارث و محافظ اینها باشید اگر دلهای شما برای فرار خاطر نباشد هیچ طاقتی در دنیا نیست که شما را مجبور بفرار کند مولانا در تعلیمات اسلامی توضیح داد و گفت که خوف و هراس دردل مسلمان نباید باشد و اگر هست بیجا هست مسلمان و دون همتی حرفهای متضاد هستند و باهم رابطه ندارند مسلمان فی الحقیقه اگر مومن باشد ترس و طمع از او دور است و ممکن نیست که مومن را ترس وطمع مغلوب میکند.

راجع به لیدرهای مسلم لیك که پیروان خود رادرهندوستان گذاشتند و خودشان بپاکستان رفتند مولانا یادآور شد وگفت که شما از فرار وجدا شدن لیدر های خود متاثر و هراسان نشوید و از روگردانیدن آنها مایوس نباشید زنك وسواس را از صفحه دلهای خود بزدائید دل خود را جلوه گاه خدای متعال بسازید و یادکنید که ۱۳۰۰ سال قبل بوسیله پیغمبر امی خود چه پیغامی بشماد داده است ان الذین قالوا ربنا ثم استقاموا فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون(ط)

نفوذ اسلامی در هند

حضرت مولانا درطی نطق درماه مارس ۱۹٤۰ هنگام ریاست کانگرهٔ هند درباره خدمات اسلام بهند چنین گفتند :

« من مسلمانم و بایی میبالم سنن با شکوه سیزده قرنی اسلام ارثی است که بمن رسیده . و مایل نیستم حتی کوچکترین جزء این میراث رااز کف بدهم. تعالیم وتاریخ اسلام ، صنعت و ادب وتمدن آن، ثروت و مکنت من است . وظیفه من جز حفظ آن چیزی نیست . من مانند یك فرد مسلمان علاقه معنوی و حقیقی بدین و فرهنك اسلام دارم و قادر نیستم هیچگونه مداخله و یاآنکه مخالفی با آنرا تحمل کنم . بدون ما، یعنی بدون پیروان اسلام ، ساختمان باشکوه هند ناقص میشود . ما خودرا یکی از عوامل ضروری که برای بنای هند لازم

در قرآن مجید (سوره کهف) ذکر شخصیت تاریخی بنام «ذوالقرنین» آمده واین آیات درباره او نازل شده است.

• وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ، قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا. فَأَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا. قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا. قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا. وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ. وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا. كَذَٰلِكَ. وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا. قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْماً. آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ، حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا. فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً. قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا — (۱۸ . ۸۲)
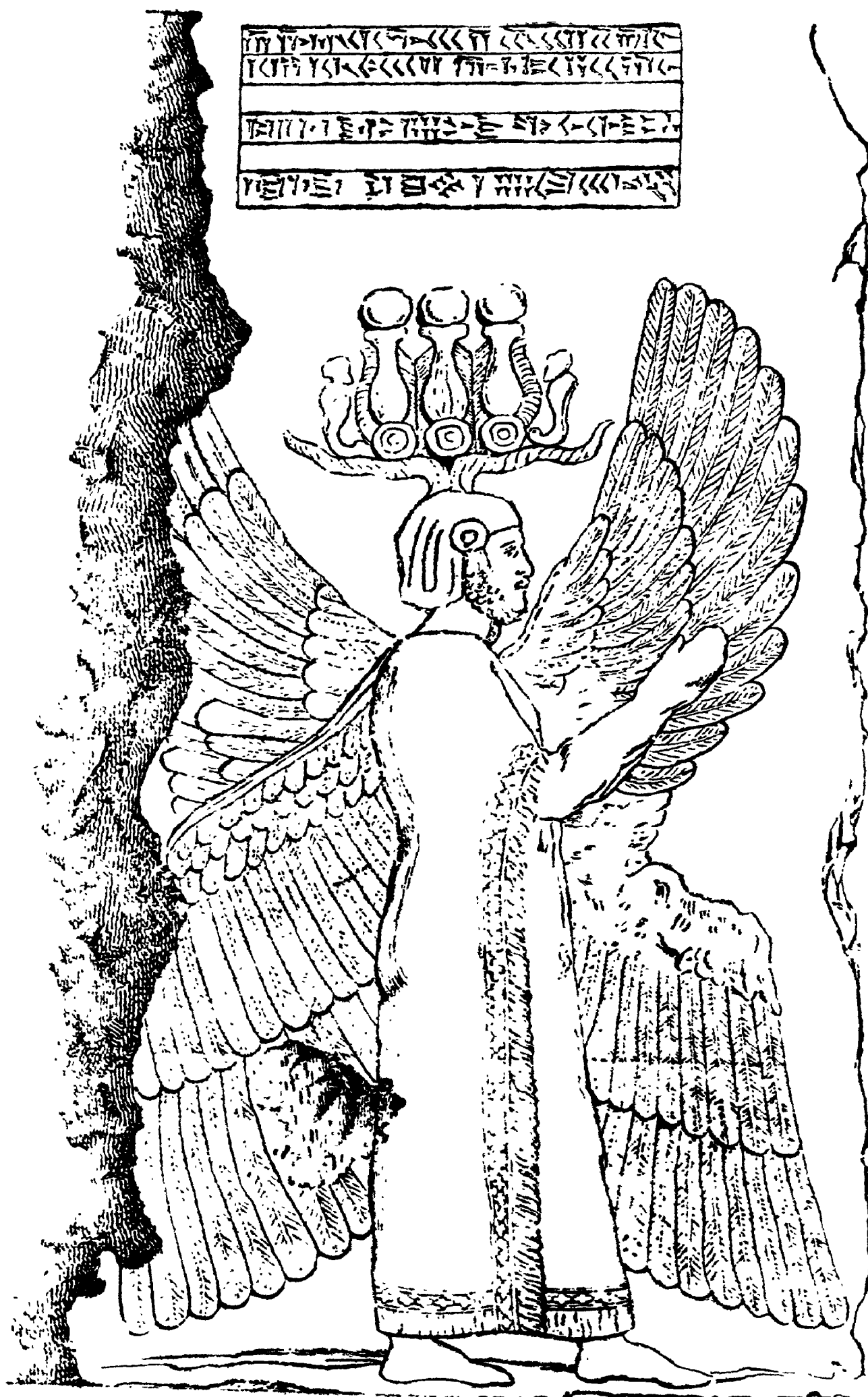
پاسارگاد ـ (مشهد مرغاب) حجاری بر جسته ـ کوروش کبیر

شأن نزول آیات

ظاهر آیات فوق گویای این معنی است که‌از حضرت رسول در باره ذوالقرنین پرسشی‌شده واین آیات در جواب سئوال فوق به حضرت نازل آمده است .

ترمذی و نسائی و امام احمد روایت می کنند که به اشارهٔ یهود ، یك نفر از قریش در باره بعض مطالب که یکی از آن ها ذوالقرنین بود ازحضرت پرسید : این شخص که بوده وچه کرده‌است؟ .

قرطبی چنین نقل میکند : یهود بحضـــرت گفتند : در بـاره پیغمبری که خداوند جزیك بار در تورات از او نام نیاورده است. بما خبری بازگوی» حضرت گفت کدام پیغمبر؟

گفتند «ذوالقرنین» ابن جریر طبری وابن کثیر و سیوطی نیز روایاتی برهمین نهج‌آورده ومورد تفسیر قرار داده‌اند.

مشخصاتی که در قرآن برای ذوالقرنین آمده است

از آیات فوق آنچه که در باب شخصیت ذوالقرنین مستفاد میشود حاوی نکات زر است :

۱ ـ کسی که در باره او از حضرت رسول پرسش هائـــی شده است قبلا به ذوالقرنین معروف‌بوده ، یعنی‌این‌نام یالقب‌را قرآن بـاو نداده ؛ کسانی که پرسیده اندخود این نام یالقب‌را براونهاده‌اند، از اینجاست که در قرآن میآید و یسئلونك عن ذی‌القرنین ، یعنی از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند.

۲ـ خداوندکشوری رابکف‌کفایت اوسپرده ووسائل‌حکمرانی و سلطنت رابرای او فراهم ساخته است .

۳ - کار های عمده او عبارت است از سه جنك بزرك : اول درغرب تاآنجا که بحدمغرب رسیده‌است. وآنجاراهم که‌خورشید غروب میکند بچشم دیده است.

«از تو دربارهٔ ذوالقرنین می‌پرسند، بگو اکنون درباره او باشما سخن خواهم‌گفت، اورا در زمین پادشاهی دادیم و همه وسائل حکمروائی رابرایش فراهم‌کردیم ، بدین وسیله تا آنجاراند که‌محل غروب خورشیداست وچنان مینماید‌که خورشید درچشمهٔ‌که آب‌تیره‌رنك دارد فرو میرود،در آنجا قومی یافت .

«باو گفتیم اکنون میتوانی درباره آنان به‌عذاب وستم رفتار کنی ویا اینکه برفتار نیکو گرائی. گفت‌کسیکه بیدادکرد زودخواهد بود که عذاب‌بیند وپس‌از آنکه بسوی‌خدارفت باز عذابی‌شدیددامنگیر اوست، اماکسیکه ایمان آورد ورفتار نیکوکرد سزای او نیك است‌و ازطرف خدای نیز در کار اوگشایشی حاصل .

«سپس باوسائلی‌که دراختیار او گذاشته‌ایم، تا بدانجا رفت که خورشید طلوع میکند وقومی درآنجا یافت که حتی وسیلهٔ‌نداشتند تا از گرمای آن خودرا حفظ کنند، بدین طریق بدانچه لازم بود او را آگاه کردیم.

«باز همچنان‌رفت‌تارسید بمحلی‌که میان دو دیوار عظیم بود ودر آنجا قومی یافت که‌زبان نمی فهمیدند، آن قوم گفتند یاذالقرنین یأجوج ومأجوج در این سرزمین دست برفساد و خرابکاری زده اند ، پول و مال لازم در اختیار تو می‌نهیم تامیان ماوایشان سدی بناکنی، گفت خدای آنقدر به من توانائی داده که از مال شما بی نیازم فقط به نیروی بازو مرا یاری‌کنید تابین شما و آنها دیواری بپای کنیم . تخته‌های‌آهن بیاورید آنقدر‌که بتوان با آن دوکوه رابهم برآورد، پس گفت آنقدر درآن‌دمیدند تا همچو آتش گردید وبعد بکمك آب ان‌را بشکل مطلوب درآورده سدرا ساختند ، که آن قوم- یأجوج و مأجوج – نمی‌توانستنداز آن بگذرند یادرآن رخنه ایجاد کنند .

«ذوالقرنین گفت این‌خواست رحمت‌خدا بود .وچون خواست خدای فرا رسد ، آن‌را ویران خواهد ساخت ، خواست ووعده خدای حق است . . (۱۸ - ۸۲)

سرگردانی مفسرین و مورخین:

این شخصیت تاریخی که اعمال ورفتار او بدین نهج بیان گردید، شخصیت ذوالقرنین است، اما آیا این مرد تاریخ کیست واهل کجاست ودر چه زمانی میزیسته است؟

اولین مطلبی که بخاطر مفسرین در این خصوص می رسد پیدا کردن اسم و لقب این شخص است، زیرا تاریخ؛ بشری که دارای شاخ باشد ندیده و پادشاه و حکمرانی بدین نام ولقب نشناخته و نشنیده است .

تفسیر های گوناگون در این خصوص نموده و گفته اند که در اینجا مقصود از «قرن» معنای ظاهری آن که «شاخ» است نبوده و بلکه قصد از آن زمان ومدت بوده واز اطلاق این کلمه نظر رساندن مدت سلطنت حاکم و پادشاه بوده است بدین معنی که چون پادشاهی مدت سلطنت و دولت او به دو برابر حد عادی رسیده از این نظر بدین لقب نامیده شده است و در طول مدت و اندازه این عهد نیز اختلاف است . جمعی مدت قرن را سی سال وقومی ۲۵ سال و برخی ده سال و اقوالی بدین مضمون گفته اند .

ابن جریر طبری (۱) اقوال اولیه در این خصوص را بطور کلی جمع آوری کرده ولی شخصیت خاصی را بیان ننموده وطرف را مشخص نساخته است.

فقط در کتاب خود بحث نموده که آیا ذوالقرنین پیغمبر بوده

---

(۱) ابوجعفر محمدبن جریر طبری در ۲۲۴ هجری در آمل متولد و در ۳۱۰ در بغداد درگذشت؛ برای جمع آوری اسناد تاریخ خود به شام و مصر وعراق وری نیز سفر کرده کتاب تاریخ او موسوم به «رسل والملوك» است . مترجم

دوم جنگ مشرق تا آنجا رسیده است که دیگر جز صحرائی خشك و بدون آبادی ندیده است و ساکنین آن نیز بدوی بوده اند .
کار سوم که شاهکار اوست رسیدن به تنگه ودره‌ای صعب‌العبور بوده که از ورای آن تنگه عده‌ای مرتبا بساکنین این منطقه هجوم میآورده‌اند وآنان را غارت میکرده اند .

ساکنین این منطقه قوم مزبور را «یأجوج و مأجوج» نامیده بودند ، قوم مذکور وحشی و بدون تربیت و فرهنگ بوده‌اند.

٤ ــ سلطان (ذوالقرنین) در برابر هجوم این قوم سدی بنا کرده است .

٥ ـ سد مذکور نه تنها ازسنگ وآجر بوده بلکه آهن وپولاد نیز درآن بکار رفته‌است وچنان عظیم وسدید بود که از هجوم غارت‌کنندگان جلوگیری کامل مینمود .

٦ ــ پادشاه عادل و رعیت نواز بوده و از خونریزی جلوگیری کرده وقوم مغلوب را آزار نمیداده و قتل عام نمینموده است وقتی که به قوم مغرب استیلا پیدا کرد مغلوبین گمان کردند که مثل سایر فاتحین مورد شکنجه و بیداد قرار خواهند گرفت اما پادشاه چنین نکرد و گفت که نیکو کاران و رجال قوم از آسیب محفوظ خواهند بود و او کوشش خواهد کرد که به داد ودهش قلوب آنان را تسخیر کند .

٨ ـ بمال واندوخته‌دنیائی نیاز ندارد وحریص نیست و حتی مغلوبین خواستند برای بنای سدپولی فراهم‌وجمع‌کنند. ازگرفتن آن پول اباکرد وگفت خداوند مرا ازمال و اندوخته شما بی نیاز ساخته است فقط به نیروی بازوی خویش مرا همراهی کنید تا سدی آهنین در برابر دشمن بناکنیم.

دور نیست که پرسندگان مقصودشان عاجز کردن حضرت رسول در جواب بوده است و در این صورت مسلما از حالات کسی میپرسیدند که عرب نبوده باشد والا جواب از حالات پادشاه یمن برای عرب کار آسانی است .

ببینیم آیا آنچه از خصائل و اعمال ذوالقرنین که درقرآن ذکر شده با حال پادشاهان حمیری و یمن صدق میکند یا نه ؟ قرآن میفرماید در شرق و غرب فتوحاتی کرده و سدی آهنین در برابر هجوم یأجوج و مأجوج ساخته است، تاکنون شهادت تاریخی درباره هیچ پادشاه حمیری نداریم که خیال فتوحات شرق وغرب رادرسر پرورانده وسد آهنین بجای نهاده باشد.

اینکه بعض پادشاهان یمن جلوی نامشان کلمه « ذو » بوده است نمیتوان برای آن اهمیتی قائل شد، همچنین توجه و تشبث بسد «مأرب» هم سودی نخواهد داشت زیرا جائی گفته نشده که این سد را برای مقابله با هجوم قومی ساخته و آهن در آن بکار برده باشند ، بعلاوه قرآن در جای دیگر نیز ازسد مأرب نام برده وهیچ شباهتی میان سد ذوالقرنین وسدمارب ازقرائن قرآن نمیتوان یافت.

جمعی از اصحاب نظر آمده اند و اسکندر مقدونی را بعلت فتوحات وغلبه او برشرق وغرب وشهرت حکومت اوذوالقرنین دانسته اند.

ظاهرا حکیم ابوعلی سینا اولین کسی است که باین نکته در «شفا» هنگامیکه از صفات و مناقب ارسطو صحبت میکند اشاره نموده و میگوید: ارسطو معلم اسکندر بوده که قرآن ازاو به ذوالقرنین یاد کرده است . امام فخرالدین رازی نیز ابن سینا را در این رأی تأیید وطبق عادت خود ، اقوال خلاف این عقیده را رد میکند ، درصورتیکه اسکندر مقدونی در تمام عمر خود سدی که شهرت یابد بنا نکرده و بامغلوب نیز مهربان و دادگر نبوده است. تاریخ زندگی اسکندر مقدونی تمام و کمال ثبت گردیده وهیچ شباهتی میان احوال او و احوال ذوالقرنین نیست . بعلاوه دلیلی ندارد که اوراذوالقرنین بنامیم ! حتی امام محمد رازی هم بااینکه در ایجاد وابتکار نکات ومطالب دستی دارد، ازاثبات این نکته عاجز مانده است.

است یاغیر پیغمبر، بشر یافرشته‌وملك ؟

برخی‌در روایات‌اورا معاصر با ابراهیم علیه‌السلام دانسته‌اند «بخاری» او را از پیغمبران قدیم و قبل از حضرت‌ابراهیم (ع) می‌شمارد .دراین اواخرکه بحث‌و انتقاد تاریخی وارد مرحلهٔ جدیدی شده است ذهن مورخین متوجه یمن گردید و گمان کردند که چون در روایات پادشاهان حمیری از « ذی المنار » و « ذی الاذار » نامی برده شده‌است بعید نیست که‌ذوالقرنین نیز ازاین دسته پادشاهان بوده باشد . عجب آنکه ابوریحان بیرونی(۱) در آثار الباقیه وابن خلدون (۲) نیز باین نکته اشاره کرده اند ، این فرض ظاهرا فریبنده است ولی چون باشواهد منافات دارد نمی‌تواند مورد قبول‌واقع‌شود .

آنانکه از حضرت رسول درباب ذوالقرنین سئوال کرده‌اند یهود بوده اند، در اینجا دلیلی ندارد که یهود از احوال پادشاه یمن استفسار کنند، علاوه برآن در صورتیکه بخواهیم فرض کنیم‌که قریش ساکنین مکه — از طرف خود چنین سئوالی کرده اند باید گفت که خودشان بحد کفایت‌از احوال‌سلاطین حمیری اطلاع داشته‌انه‌و احتیاجی بدین کار نبوده است ودر صورتیکه چنین بود مسلما در روایات عرب و احادیث ونقل از صحابه وتابعین نیز اشاره ای میشد ، در صورتیکه ما چنین روایتی ندیده ایم .

---

(۱) - ابو ریحان بیرونی در ۳۶۲ هجری.در خوارزم متولدودر ۴٤٠ درغزنین درگذشت، کتب مهم‌او «آثار الباقیه عن‌القرون‌الخالیه» و « تحقیق‌ماللهند» والتفهیم فی‌صناعة التنجیم و قانون مسعودی است .

کتاب الهنداو حاوی اطلاعات سود مندی از تاریخ قدیم هندوستان‌و آداب‌ورسوم مردم‌آن سرزمین ومذاهب مختلفه هنوداست .

۲ — بسال ۷۳۲ درتونس بدنیا آمد، در ۷۸٤ به‌قاهره رفت و قاضی القضاه آن شهر شد، کتاب مهم او مقدمه ابن خلدون‌وتاریخ عمومی است . مترجم

شهرهایشان خراب وقومیت آنان متزلزل گردید، پیکرمقدسی که مورد تکریم آنها بود بدست بابلیان افتاد .

یهود از این واقعه بی اندازه غمگین شده ونمیدانستندچه وقت وچگونه و بدست چه کسی این شام شوم اسارت و بردگی سپری شده و سپیده دم آزادی و رفاه روی مینماید و قومیت آنان از نو زنده‌میگردد. از«سفر» مزبور تلویحاً چنین برمیآید که دران روزهای سیاه ، دانیال پیغمبر ظهور مینماید و با پیش‌بینی‌ها وغیبگوئیهای‌عجیب خود بپادشاهان بابل نزدیك‌میشود .

سلاطین اورا بدربار خود راه داده گرامی‌داشتند و بالادست غیبگویان وساحرین نشاندند .

رؤیای دانیال که حاوی خبر آزادی یهود است در سال سوم سلطنت پادشاه « بیلیش‌فر» واقع شده و درباب هشتم این‌کتاب دراین خصوص گوید :«در سال سوم از جلوس پادشاه بیلیش فر . من درشهر «سوس‌هیرا» ازنواحی ایلام درکنار رود «اولائی» بودم، برای بار دوم رؤیائی بنظر من رسید . در این رؤیا دیدم که قوچی درکنار رود ایستاده ودوشاخ بلند دارد . این دوشاخ یکی بطرف پشت او خم‌شده بود،قوچ با دوشاخ خود غرب وشرق وجنوب‌را شخم میکرد ومیکند ، هیچ حیوانی نبود دربرابراو ایستادگی کند ، بنا براین هرچه‌میخواست میکرد ، در همین حال‌که من در فکر انجام کار این قوچ بودم متوجه شدم که یك‌بزکوهی ازطرف مغرب در حالیکه زمین را با شاخ خود میکند پیش آمد،میان پیشانی این بز یك شاخ بزرك و عجیب کاملا پیدا بود . کم‌کم بزکوهی به‌قوچ‌دو شاخ « ذوالقرنین» نزدیك شد و سپس خشمناك بر او تاخت و در این حمله دو شاخ حریف شکست وقوچ ذوالقرنین در برابر او ازمقاومت عاجز ماند ، کسی‌هم نبود که باوکمك کند .» (سفر دانیال ۸--۱)

مجملی از تاریخ یهود

درباره تصور شخصیت ذوالقرنین

در هر صورت مورخین نتیجه قانع کننده ای از بحث خود در این خصوص نداده‌اند، قدما که تحقیق نمیکردندو یاوسیله نداشتند،متأخرین نیز خواستندو کردند ولی نتیجه نگرفتند .

اگر به کعبهٔ مقصود نرسیدندنبایدتعجب کرد ، زیرا راهی که میرفتند به ترکستان بود !

در شواهد تصریح شده که سؤال از طرف یهود است ، شایسته بود که محققین به آثار تاریخی و کتب و اسفار یهود مراجعه میکردند ، تا ببینند آیا مطلبی توانند یافت که این گوشهٔ از تاریخ را روشن کند ؟ اگر چنین می کردند مسلما به حقیقت میرسیدند .

سفر دانیال

در «عهد عتیق» فصلی‌است که بدانیال‌پیغمبر نسبت داده شده و آنرا «سفر دانیال» مینامند ، در این‌جزوه بعضی ازکارهای دانیال ذکر شده وضمنا از عواملی که دررؤیااورا ازاسارت یهود (۱) دربابل خبر داده مطالبی بیان نموده است .

این ایام اسارت برای‌یهود بلا و بیچارگی عظیمی آورده‌است،

---

۱ ـ بخت‌النصر پادشاه بابل‌دو بار بفلسطین‌حمله برددرمرحله‌دوم ۵۸۷ ق-م پس از ۱۸ ماه محاصره اورشلیم را تسخیر ، معبد یهودرا خراب و ۷۰۰۰۰ یهودی را به اسارت‌به بابل‌برد ، گویند این‌پادشاه **حدائق معلقه بابل** را که از عجایب سبعه عالم بشمار میرفت برای زوجه خود بنا کرده است (مترجم)

چند سال پس از پیش گوئی دانیال ، این پادشاه که یونانیان او را «سائرس» و یهود «خورس» می نامند ظهور کرد . دو کشور ماد و پارس را یکی ساخت و بعد به بابل هجوم برد و بدون زد و خورد بدان شهر داخل گردید .

در رؤیای دانیال آمده است که این قوچ باشاخ خود زمین مشرق ومغرب وجنوب را میکند ، در اینجا باید برای این پادشاه درسه جهت فتوحات مهم روی داده باشد .

وضع فتوحات کوروش بـــا این پیشگوئی مطـــابقت دارد . پیشگوئی آزادی یهود نیز مصداق پیدا کرده و آنان را به فلسطین بازگرداند و پیکر مقدس را بنا کرد . بعد ازو نیز پادشاهان هخامنشی ازحمایت یهوددست بر نداشتند .

در تورات بازغیر از «سفر دانیال» در دوسفر دیگر نیز پیشگوئیهائی هست که ما اکنون از آن سخن خواهیم گفت : این دو سفرعبارتند از «سفر یشعیاه » و «سفر یرمیاه» پیغمبر . در سفر اول نام کوروش عینا ضبط شده است وفقط صورت عبری (خورش) دا د .

یهود عقیده دارند که کتاب یشعیاه صدوشصت سال و کتاب یرمیاه شصت سال قبل از کوروش تالیف یافته است .

در کتاب «عزرا» تفصیلات کاملی ازین امر خواهیم یافت، در آن کتاب ذکر شده کـــه پیشگوئیهای دانیال پس از فتح بابل بگوش کورش رسید وسخت تحت تاثیر آن قرار گرفت و نتیجه آن قیام او برای حمایت یهود و آزاد کردن آنها و امر به تجدید بنای پیکر مقدس بود. کتاب یشعیاه اولا ازخرابی اورشلیم بدست بابلیان خبر میدهد ثانیا به تجدید عمران وآبادی آن نیز گویا است و در این فصل در خصوص «خورس» که مقصود کوروش است میگوید :

« خدای نجات دهنده میفرماید ... اورشلیم از نو بناخواهد شد

آنگاه همین کتاب از قول دانیال میگوید « فرشته ای که باید آنرا جبرئیل خواند ، بر او نازل شد ورؤیای دانیال را بدین نحو تفسیر کرد که : قوچ ذوالقرنین نماینده اتحاد دوکشور ماد و پارس است ، یکنفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی میکنند ، بطوریکه هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد بود ، اما بز کوهی یك شاخ که بعد از قوچ پیدا شده مقصود از آن مملکت یونان است وشاخ برجسته میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سر زمین میکند.» (۸—۱۵)

این رؤیا یا پیشگوئی دوکشور ماد و پارس را با دو شاخ مجسم میکند ووقتیکه این دوکشور یکی ومتحد شدند شخصیت آن دو کشور به یك قوچ ذوالقرنین نمایانده شده است .

آن بز کوهی که این قوچ را مقهور خواهد کرد به اسکندر تعبیر شده و اسکندر مقدونی بالاخره توانست دارا آخرین پادشاه پارس را ازمیان برداشته وسیادت خانواده هخامنشی رانابود کند .

چیزیکه لازم به تذکر است این است که کلمه «قرن» در زبان عربی وعبری هردو یکی استووصف این قوچ که به عربی ذوالقرنین میشود ، در زبان عبری به لوقرانیم (۱) آمده که همان معنای ذوالقرنین را میدهد .

در رؤیای دانیال به یهود بشارت داده شده که پایان دوره اسارت و بردگی یهود نزدیك و آغاز زندگی آزاد وآبرومند آنـان روزی خواهد بود که شخصیت ذوالقرنین پدیدار شود ، یعنی دوکشور ماد و پارس بـا هم متحد شده با بابل بدشمنی برخاسته و یهود را آزادی بخشد . ذوالقرنین همان پادشاهی است که خداوند اورا برای کمك به یهود ورعایت آنان بر میانگیزد تا اورشلیم رااز نو آبادان ساخته واسرائیل را حمایت کند .

---

(۱) לוֹקְרָנַיִם

یهود بشارت میدهد وچنین میگوید :

«خداوندگوید ، پس ازآنکه هفتادسال اززمان اسارت بابل گذشت ، بسوی شما خواهم آمد ، مرابخوانید، بشماجواب خواهم گفت، بیاد من افتید مرا خواهید یافت ، بندها را گسسته و به اوطانتان بازخواهم آورد.» (۳۹ : ۱)

از« نص اسفار » یهود چنین برمیآید که تصور کوروش به ذوالقرنین در آن‌هویداست . دررؤیای دانیال پیغمبر به صورت‌قوچی که دارای دوشاخ است در میآید . شخصیت کوروش در عقاید یهود دارای مکان ومنزلت‌مهمی است .

راه جدید برای تحقیق

اسلوب تحقیق عهد عتیق که در قرن نوزدهم شروع شد و بیشتر علمای آلمان پیروسبك آن بودند نتائج کافی نداد . با اضافه کردن نتائج بحث علمای‌قرن بیستم درباره«اسفار ثلاثه»وزمان تدوین آنها باین نتیجه میرسیم :

کتابی که به‌یشعیاه پیغمبر نسبت داده میشود ازموضوع‌وزبان ومحتویات آن معلوم‌میشود که‌سه‌نفر در تألیف آن‌دست داشته و این سه تن‌درسه‌زمان مختلف نیزحیات‌داشته‌اند .

از باب چهلم تاآیه سیزدهم ازفصل پنج‌تالیف مؤلف دیگری وقسمتهای بعد ازآن را هم باید از مؤلف سوم دانست .

برای تسهیل مراجعه در مباحث‌تحقیقی،مؤلفین کتاب‌های‌فوق را بنام‌یشعیاه اول و یشعیاه دوم و یشعیاه سوم خوانده اند . درباب یشعیاه اول عقیده دارند که در همان زمان که یهودان میگویند یعنی ۱٦۰ سال قبل‌ازکوروش میزیسته است. زمان یشعیاه دوم که ظهور کوروش را پیشگوئی‌میکند ، آنطور که از موقعیت وشرائط تألیف کتاب برمیآید غیر از زمان یشعیاه اول و البته قبل از اسارت بابل

وشهرهای یهود مجددا آبادان خواهد گردید ، من خانه‌های ویران آنرا برای بار دوم ازنوبنا خواهم کرد» (۴۴ : ۳۴)

« دربارهٔ خورس (کورس) میگویم که‌او برآورندهٔ رضایت وخوشنودی من است ...

«خداونددرشان مسیح خود خورس میفرماید :

«من دست‌اوراگرفتم تاملت‌ها رادرحیطه اقتدار اودر آورم و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم ، دروازه ها پشت سرهم بروی او بازشد . آری ، من‌همه‌جا با توام وهمه‌جا ترا درراه‌راست راهنما خواهم بود ، دروازه های آهنین شکسته و خزائن مدفون و گنجهای پنهان بدست تو خواهد افتاد،همه این‌کارها بدست تو خواهد شد ، تا بدانی که من‌خدای بزرگم ، خدای یهود که ترا باسم برای نجات بندگان برگزیدهٔ او یعنی‌قوم اسرائیل‌صلا میدهد.» (۴۵—۱)

در جای دیگر از کتاب، کوروش به «عقاب‌شرق» تشبیه شده است وچنین مینویسد .

«هان ! نگاه‌کنید ، من‌عقاب شرق را فرا خواندم ، من این مردرا که‌ازسرزمین دورمیآید وخشنودی‌مرافراهم‌میکندفراخوانده‌ام»
(۴۶ : ۱۱)

هم‌چنین درکتاب «یرمیاه» میخوانیم :

«نترسید ودر میان مردم ندا در دهید ، بگوئید که بابل را گرفت ، بعل (بت‌مشهوربابل) دچار بلا گردید . مردوك بحیرت‌افتاد تمام بتها پراکنده شدند . زیرا ازجنوب نزدیك، قومی بسوی بابل روانه است که بابل را زیرورو خواهد کرد آن چنانکه بشری‌درآن یافت نشود» (یرمیاه ۵۰ : ۱)

همین سفر باز به‌اسارت یهود وپراکندگی‌و سرگردانی آنها اشاره کرده وسپس به تجدید آبادانی اورشلیم وسرو سامان گرفتن

اما درکتاب منسوب به دانیال ، در حقیقت رؤیای دیگری در آن ذکرشده است ، در این کتاب رؤیائی است که پادشاه بابل دیده ودانیال آنرا تعبیر نموده است . در تعبیر این رؤیا صریحا به ظهور اسکندر مقدونی وسقوط امپراطوری هخامنشی و قیام امپراطوری روم اشاره میرود .

بعض محققین تازه عقیده دارند که این کتاب ساختگی است وقرنها بعد ازسقوط بابل و آزادی یهود ، یعنی درزمان اوج امپراطوری روم تألیف شده است . نه تنها در تالیف کتاب بلکه در وجود دانیال بصورت مذکور نیز شك دارند ومیگویند که چنین کسی وجود نداشته و برای ساختن داستان فوق دانیالی نیز خلق شده است .

بعض دیگر بوجود دانیال در زمان اسارت بابل عقیده دارند بدون اینکه اقوالی را که باو نسبت داده میشود مطابق واقع بندارند ومیگویند که بعدها برای تقویت آرزوها و آمال آینده یهود با پیشگوئی ها و عقاید خارق العاده بصورت فوق این کتاب نوشته و مطالب آن اختراع شده است

بالاخره چیزی را که بیشتر محققین بدان ایمان دارند اینست که زمان تالیف این کتاب از قرن اول قبل از میلاد بیشتر نمیرود .

فقط پرفسورماکس لوئر (Max Loehr) در کتاب تازه خود تألیف آنرا درسنه ۱٦٤ قبل ازمیلاد میداند .

یهود در انتظار نجات دهنده

در آنچه ازکتاب یشعیاه آوردیم . شخصیت کوروش بصورت نجات دهندهٔ موعود که برای آزاد کردن یهود وتجدید آبادانی اورشلیم

---

۱ ــ این کتاب پروفسور لوئر از مطبوعات تازه است و تازه ترین معلومات رادراین خصوص بدست خواننده میدهد .

بوده است. یشعیاه سوم نیز پس ازیشعیاه دوم دست بتالیف کتاب خود زده است ، درباب عقیده فوق چنین میگویند :

پیشگوئیهائی که درباره غارت نبوخدنصر و اسارت یهود و تهدید ببابل وظهور کوروش شده درکلام یشعیاه دوم است ، درحقیقت یشعیاه دوم درهمین زمان حیات داشته و نباید گفته اورا به یشعیاه اول نسبت داد. گوینده حوادث زمان خود را بیان کرده و بدان رنگ زمان گذشته زده یعنی به یشعیاه اول نسبت داده تا مردم کلام او را قدیمی پندارند و فکر کنند که صد و شصت سال قبل این پیش گوئیها گفته شده است . محققین فوق بزرگترین دلیل اختلاف شخصیت مؤلفین نامبرده را اختلاف فکری وتباین روح تصور در کتاب میدانند . یهود عهد یشعیاه اول خدا را مثل یکی از خدایان قبایل ، (اله) تصور و معبدی بصورت معبد های قبیله برای آن فرض مینمودند . یهوا خدای قدیمی وعشیره ای یهود بود که با خدای سایر قبائل ربطی نداشت .

اما درکتاب یشعیاه دوم برای اول بار به تصور خدای دیگری برمیخوریم وآن تصور خدای بزرگی برای عموم بشر است و پیکر مقدس اسرائیل دراورشلیم یکباره ازصورت معبد قبیله ای بصورت معبد عا برای کلیه خلق خدا تحول مییابد . این یك تصور تازه است که مخصوصا یشعیاه سوم بیشتر بآن نظر داشته است و معلوم است که موقعیت و شرایط زمان این تصور غیر از شرائط زمان یشعیاه اول بوده است . هم چنین آنچه که در سفر یرمیاه از پیشگوئیهای مربوط به اسارت بابل و تجدید بنای پیکر مقدس می یابیم . محققین عقیده دارند که مربوط به شصت سال قبل از حدوث وقایع فوق نیست ، بلکه عقیده دارند که بعدها بصورت پیشگوئی نوشته و به کتاب ملحق شده و خلاصه بعد از آزادی یهود و تجدید بنای پیکر مقدس تألیف شده است .

ظهور نجات دهنده و مسیح برای آنها پدید آمد ، بدینطریق همه ایمان پیدا کردند که بمحض اینکه بلا وخرابی دچارخود وکشور آنها گردید ، رحمت خداوندی شامل آنهاشده و نجات دهنده موعود کشتی آنانرا بساحل سلامت وامان خواهد رساند .

سأول (طالوت) وداود پیغمبر نیز درچنین شرائط وموقعیت‌هائی ظهور نمودند ، آمال تازه‌ای درملت خود بوجود آوردند و مژده تازه دادند . درهمین جاست که داود نیز لقب «مسیح» مییابد وشاید برای اولین بار لقب مسیح درباره داود استعمال شده باشد .

لازم بود که با این مقدمات و تفکر ملی و قومی وبا آن وحشت و ظلمتی که قوم یهود در بابل بدان دچار بودند ، تصور و آرزوی پیدایش مسیح و نجات دهنده‌ای دراذهان رسوخ نماید. وهمین آرزوی نجات و آزادی است که در کلام یشعیاه دوم باپیشگوئیهای او تجلی مینماید .

یشعیاه دوم ودعوت کوروش برای فتح بابل

روایات عهد عتیق ونوشته های مورخین یونانی عموماً مؤید این معنی است که اهل بابل از ظلم و جور پادشاه خود «بیل‌شازار» به تنك آمده بودند و در همان زمان توطئه دعوت امپراطور فارس برای استیلای بربابل توسط خودبابلیهادر بابل چیده شد .

مردم بابل حسن رفتار وسلوك پادشاه فارس را پس‌ازآنکه برلیدی تسلط یافت بچشم دیده ویا شنیده بودند وبدینطریق خواستند که آنانرا نیزمثل اهالی لیدی ازچنك‌ظلم نجات بخشد .

مورخین یونان مینویسند کــه یکی از ولاة بـابل موسوم

ازطرف خدافرستاده شده است ظاهر میشود .

خداوند میگوید خورس فرستاده من است و خشنودی مرابر آورده خواهد ساخت ، وهم چنین او را یاری کردم تا خلق خود را در حوزه حمایت او در آورم وبالاخره خورس را مخاطب قرار داده گوید «همه این کارهارا انجام ده تا بدانی که من خدای بزرگم ، بزرگم ، خدای اسرائیل که تراصراحتا به نام برای آزادی اسرائیل، قوم برگزیده اوصلا میدهد» .

در این جا بروشنی عقیده یهود را در باره نجات دهنده از هرمصیبت وبلائی می بینیم و این همان عقیده است کـه صورت جهانی بخودگرفته وهمه مردم را بانتظار مسیح موعود گذاشته است .

کتاب یشعیاه خورس را مسیح موعود تصور میکنند ودرشان او صریحاً میگوید«خداوند در حق خورس مسیح خودفرماید ...»

صورت تازهٔ حیات قومی یهود اززمان موسی است که در زمانی که یهود در منتهای ذلت وبیچارگی درمصر زندگی میکردند ظهور کرد ، موسی درآن زمان روحی تازه درقوم خود دمید وآینده‌ای نوید بخش وشیرین برای آنها ترتیب داد وچنان کردتا ایمان آوردندکه خداوند اورا برای نجات قوم یهود وبرانگیختن آنها فرستاده ومشیت خداوندی خواسته است که قوم او برسایر اقوام برتری یابند .

ازین زمان درعقاید ملی یهود دو تخیل اساسی بوجود آمد اول آنکه این قوم ، قوم بـر گزیدهٔ خدای هستند ، و دیگـر آنکه هر موقع مصیبت وذلتی پیش آید خداوند کسی را برای نجات آنها خواهدفرستاد .

از تخیل اول نظریه برتری نژاد و از تخیل دوم نظریه

یهود پیشگوئیهائی را که ذکر کردیم به کوروش عرضه داشتند و گفتند که خداوند زمین و آسمان در کلام خود کوروش را نجات دهنده قوم خود قرار داده است ، کورش تحت تاثیر این گفته ها واقع شد و امر به تجدید بنای پیکر مقدس آنها داد .

چیزیکه مسلم است پس از فتح بابل کورش و جانشینانش قوم یهود را مورد رعایت و حمایت خود قرار دادند و حتی بعضی از یهودان توانستند مراحل ترقی را تا عضویت دربار هخامنشی نیز به پیمایند واین ها حقایق تاریخی است که نمیتوان منکر آن شد . البته ممکن است بعضی از آنچه در کتاب عزیر آمده خالی ازصحت باشد ولی در برابر حوادث اساسی که تاریخ نیز حاکی از آن است باید سرتسلیم فرودآورد .

مسلم است که اسارت وبندگی یهود پس از استیلای کورش بر بابل پایان یافت وعده زیادی از آنها (۱) به فلسطین بازگشتند و کورش بآنها اجازه و دستور داد که در آبادانی شهر های خراب بکوشند ، این معنی از کتیبه های آن عهدمستفاد میشود .

هم چنین مسلم است که پیکر مقدس در اورشلیم مجدداً برپای شد و اوامر شاهانه پی در پی در باره بنای آن صادر گشت . بعض فرمانهای کورش وداریوش و اردشیر که در کتاب عزیر آورده

---

(۱) به قولی عده ای در حدود ٤٢ هزار نفر به ریاست ششبصر نامی از اعقاب داود پیغمبر راه فلسطین پیش گرفته و این جمع بیشتر از فقراو تنگدستان یهود بودند و توانگران و کسانیکه در بابل کسب وکاری داشتند از آن شهر خارج نشدند . (مترجم)

به «گبریاس» بدربار کوروش پناه برد ودر آنجا درباره هجوم به بابل باکوروش مذاکره کرد .

هرودوت مینویسد که فتح بابل بتدبیر این والی صورت گرفت، وقتیکه محققین پس از آنکه این حوادث تاریخی را مورد دقت قرار دهند وسپس به پیشگوئیهای یشعیاه توجه نمایند ، به نتیجه منطقی و قطعی وقایع خواهندرسید .

پیشگوئی یشعیاه ثانی میتواند دوحال داشته باشد یا قبل از فتح بابل است یا بعد از آن ، اگر فرض اول‌را درست بگیریم ، باید حتما اعتراف کنیم که یشعیاه دوم از دسته کسانی بوده است که در جریان زیرپرده دعوت کوروش برای فتح بابل شرکت داشته اند یا به‌اقل تقدیر ، از شرایط و موقعیت سیاسی روز کاملا مطلع بوده و حوادث آتیه را پیش بینی میکرده است و این پیش بینی هـای خـود را رنك يك قرن قبل داده و جزء گفته هـای یشعیاه اول آورده وبدان ملحق نموده است که هم تاثیر آن بیش بوده وهم رفع سوء ظن نماید .

در صورتیکه فرض وم ـ بعد از فتح بابل ـ را درست بگیریم دیگر اشکالی نیست ومعلوم است مصالح قوم‌یهود ایجاب میکرده که یشعیاه جریان اوضاع را برشته تحریر درآورده و آنرا به‌یشعیاه اول یعنی‌مدتی قبل ازکوروش نسبت دهد .

پیشگوئیهای یهود

در سفرآخر از تورات که‌منسوب به‌عزرا (عزیر) پیغمبراست حوادث بعد از فتح راخواهیم دید . این سفر بما میگوید که رؤسای

مطلب را مورد بررسی قرار میدهیم . نباید فراموش کنیم که کورش
ازپیروان مذهب مزدیسنا یا دین زردشتی بوده است، این خود مطلبی
است که درروابط میان ایرانیان ویهود اهمیت خاصی دارد .

در آن زمان طبق تحقیق تمام مردم دنیا بت پرست
بودنــد مگـــر دو دسته ، یکـــی پیـــروان دین مزدیسنی -
دیگر یهود. فقط این دو دین از هر گونه بت پرستی مبرا بود و در
تاریخ هیچکدام از دو مذهب فوق محلی برای بت پرستی نمی یابیم.

با این مراتب بدنیست تصور کنیم کـه کورش پس از فتح
بابل ، چون از عقائد یهود و احکام اخلاقی و مذهبی آنها آگاه شد
و آن را موافق و نزدیك با احکام و عقاید دینی خود یافت ، طبیعتا
آنان را گرامی داشت و پیشگوئی هـایشان را ازدل وجان پذیرفت.

یك مطلب دیگر نیز دراین خصوص باید گفت، مورخین عرب
پس از آنکه دست به تدوین تاریخ قبل از اسلام زدند ، در روایات
یهودی به حوادث و مطالبی برخوردندکه دلالت برروابط زردشت و
پیروان آن باقوم یهود مینمود. طبری ازاین گونه روایات نام میبرد
و مورخین بعد از او نیز ازاو نقل کرده‌اند .

شك نیست که این روایات بی‌اصل و باطل است، فقط وجود
آن دلیل بر اینست که اندیشه یهود و عقاید آنان با عقـاید پیروان
زردشت نزدیکی تام وتمام دارد واین توافق افکار وعقاید، در مرور
زمان موجد این فکرشدکه یهودان تصور کنند دین زردشت ازدین آنها
گرفته شده وزردشت وجانشینانش ازشاگردان انبیاء بنی اسرائیل بوده‌اند!

شده توسط مورخین یونان نیز تأیید شده‌است .

روایات ملی یهود می‌گوید که عزرا و نحمیا و حجی پیغمبر در دربار شاهنشاه اردشیر مقامی بزرك یافتند وهمانها هستند که شاه را وادار به‌صدور اوامر خاص درباره یهود نمودند . ظاهراً دلیلی نیست که‌مطلب فوق را به کلی انکار کنیم ، درصورتیکه این حوادث صحت داشته باشد ، باید درعلل اینکه‌کورش با یهود مداراکرد بحث کنیم ، آیااین پیشگوئی‌ها یکی ازاین‌علل نبوده‌است ؟

مهمترین این پیشگوئیها ، پیشگوئی دانیال است که در آن کشور متحد فارس ومادرا بصورت قوچی‌دوشاخ نشان می‌دهد ، جزء دوم این خبر که‌مربوط به ظهور اسکندر است ممکن است الحاقی باشد . اماجزء اول که متعلق به ظهور کورش‌است ودر آن‌زمان‌دهان بدهان میگشت مسلما از طرف کورش با حسن قبول تلقی میشد ، در صفحات بعد از یك مجسمه سنگی که از کورش در حفریات ایران بدست آمده صحبت خواهیم کرد و این مجسمه کمك زیادی به حل مسئله خواهدنمود .

اماشك محققین در باب وجود دانیال پیغمبر راقرائن واخبار وارده نمیگذارد تأیید شود ، ممکن است سفر دانیال یـــك داستان ساختگی باشد ولی آنچه درآن آمده مسلماًدارای اصل‌وحقیقتی‌است واگر تمام داستان دانیال را حقیقت ندانیم باید باین مطلب ایمان پیدا کنیم که شخصی بدین نام توانسته باشد بدانش‌وحکمت خود دردربار بابل مقامی مناسب یافته باشد .

روابط یهود بازرتشت

اکنون این‌بحث را کمی ساکت گذاشته،جنبه مهم‌دیگری از

است‌لاغیر . یعنی پادشاهی که دانیال اورا به‌صورت قوچ‌تصویر نموده وکلمه (لوقرانائیم) رالقب‌او قرار داده است. کلمه لوقرانائیم بزبان عبری ترجمه همان «ذوالقرنین» عربی‌است یعنی لفظ«قرن» درزبان عربی وعبری هردومعنی «شاخ» را میدهد ومسلم است‌که‌یهودان‌عرب آنها که‌ازحضرت‌پرسیدند. چون‌زبان شان‌عربی بود کوروش‌راذوالقرنین مینامیدندوروایت «سدی» هم‌این‌معنی‌راتاییدمیکند که‌درتورات‌فقط در یك جا اسم ذوالقرنین برده شده‌است واین صحیح است‌زیرا درتورات از قوچ ذوالقرنین جز یك‌مرتبه نام برده نشده و آن نیز تنها درسفر دانیال است . بدین طریق‌سایراشکالات نیز یك باره‌از میان می‌رود ، هیچ دلیل و احتیاجی هم نیست که کلمه « قرن » را از معنای لغوی اصلی ان بگردانیم و در بیابان تأویلات و تفسیر های خشك و بی پایه گمراه شویم .

شخصیت ذوالقرنین در تاریخ بدین طریق در نظر ما کاملا مشخص شد، اما آنچه در قرآن درباره ذوالقرنین آمده‌است می بینیم با وقایع حیات‌کوروش مطابقت تام دارد و برای تطبیق آن هیچ زحمتی نیست .

دسترسی بمجسمه کوروش

اولین بار که این تفسیر درباره کلمه ذوالقرنین به‌خاطر من رسید ، روزی بود که مشغول مطالعه سفر دانیال بودم، بعدا که در نوشته های مورخین یونانی تعمق نمودم این عقیده در من بیشتر قوت گرفت و تایید شد.

عقیده قومی یهود درباب کوروش

در آنچه گفتیم، عقاید محققین جدید را در باره اسفار یهود بیان کردیم. اما این قسمت از بحث کافی نیست، اینکه پیشگوئی ها قبل از وقوع حوادث بوده یا بعد از آن نوشته شده است؟ تاثیری در بحث ما ندارد و ما نمیخواهیم باثبات آن بکوشیم.

آنچه که مورد نظر ماست ومیخواهیم نظر خواننده را بدان جلب کنیم عقیده قومی وملی یهود دراین مسئله است.

واضح است که اسفار یشعیاه و یرمیاه و دانیال از کتب الهامی و آسمانی یهود است و عموما عقیده دارند آنچه دراین کتب آمده پیشگوئیهائیست که توسط انبیاء قوم مدت ها قبل از وقوع حوادث آورده شده وبعدا حوادث روزگار کلمه به کلمه آنرا ثابت ومسلم نموده است. بدین طریق یهودیان عقیده راسخ دارند که ظهور کوروش از طرف خدای بوده و برای نجات آنها از بلای عظیم اسارت و تجدید بنای اورشلیم برگزیده شده است.

یشیعاه نبی کوروش را به راعی بندگان خدا و مسیح او لقب میدهد و در آن می گوید که کوروش خواست خداوند را اجرا می کند. در رؤیای دانیال کورش بصورت قوچ در میآید، یشعیاه اورا بصورت عقاب شرق می نمایاند، عقیده قومی یهود در این باره روشن است، باستناد کتب مقدسه خود کوروش را ذوالقرنین تصور نموده و ظهور او را بر طبق بشارات قبلی پیغمبرانشان درست وصحیح می دیدند. بر پایه آنچه تاکنون ذکر کردیم، در این صورت معلوم است که مقصود سؤال یهود از « ذوالقرنین » همان کوروش بوده

بالاخره وقتی که نویسنده شهیر فرانسه مسیو دیولافوا Dieulafoy کتاب خودرا بنام آثار باستانی ایران (L'artantique en perse) منتشر و عکس مجسمه را چاپ کرد، دنیا نیز باکوروش آشنائی تمام پیدا کرد. باستان شناسان قرن نوزدهم از لحاظ هنری نیز به مجسمهٔ فوق اهمیت میدهند ، دیولافوا آنرا یکی از نمونه های گرانبهاء دنیای هنر آسیای قدیم میداند که بابهترین مجسمه های یونانی رقابت میکند و جای شگفتی نیست اگر این مجسمه عالیترین مقام را در آثار باستانی ایران احراز کند. عده زیادی از مستشرقین آلمان بارگران سفر پارس رافقط بدان تحمل کردند که این پیکرزیبا را تماشا کنند.

مجسمه مذکور بقامت یك بشر معمولی است که کورش رانشان میدهد دردوطرف او دوبال مثل بالهای عقاب ودر روی سر او دوشاخ بصورت شاخ قوچ وجود دارد.

دست راست اوکشیده وبجلو اشاره میکند ، لباس پیکر از نمونه همان لباسهائی است که از پادشاهان بابل وایران درمجسمه های آنها دیده ایم (۱)

این مجسمه مسلما ثابت میکند که تصورذوالقرنین فقطدرباره کوروش در مردم پیدا شده وازین خیال، مجسمه ساز نیز پیکر او را با دوشاخ ساخته است.

---

۱ — بعض مستشرقین مینویسند این بارلیف (صورت برجسته) سابقا کتیبه ای داشته بدین مضمون :

«من کوروش شاه هخامنشیم» ولی این کتیبه امروز ازمیان رفته است ـ مترجم.

اما دلیل دیگری که خارج ازتورات باشد نداشتم و مورخین یونانی هم دراین خصوص مطلبی نداشتند

چند سال بعد، وقتیکه توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و بمطالعهٔ تألیفات محققین تازه در باره این آثار دست یافتم؛ اندك شك و شبهه ای هم که بود از میان رفت و حتم و یقین کردم که مقصود از ذوالقرنین نیست مگر شخص کوروش و هیچ احتیاجی نیست که ذوا لقرنین را درشخص دیگری غیر از کوروش بجوئیم . دلیل و قرینهٔ مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کوروش بود، این یك مجسمه سنگی است که در نزدیکی های پایتخت ایران باستان - استخر - قریب پنجاه میلی سواحل رود خانه « مرغاب » نصب شده بود . اولین کسیکه ازوجود این مجسمه آگاه شد، جمیس موریر (*Morier*) بود، چند سال پس از او «سررابرت کیر پورتر» (*Sir Robert Kerr Porter*) به استخر رفت ودر آنجا اندازه های دقیق مجسمه را ضبط واز روی آن تصویری باقلم مداد کشید، این تصویر در کتاب او باقی است.

کشیش فاستر (*Foster*) در سال ۱۸۵۱ در جلد دوم کتاب خود که به **on primevel Language** موسوم است از این مجسمه سخن بمیان می‌آورد و ادله‌ای نیز از تورات بدآن اضافه وتصویر روشنتری چاپ مینماید .

آن روز که خط میخی خوانده شد، پرده از روی شك و ظن ها نیز برگرفت و مجال گمان بکسی نداد که در اسناد مجسمه به کوروش شك کند .

دولت هخامنشی، استخر پایتخت بودتادرعهد دار وش سوم (دارا) بدست اسکندر افتاد و بآتش بیداد اوسوخت.

روزگاری که اعراب برایران دست یافتند، استخر یك قریهٔ کوچکی بیش نبود درشصت میلی ان شهری بناکردند بنام شیراز که اکنون حاکم نشین پارس است .

ظاهرا باید مجسمهٔ کوروش در زمان ارد نیز در استخر گذاشته شده باشد واکنون روی یك پایه ای درخرابه های استخروجود دارد . اگر این تصور را که قریب به یقین است درنصب مجسمه قبول کنیم کمك بزرگی به ما ،درباره لقب کوروش میکند و دلیل بر این است که حتی تاآن زمان کوروش به ذوالقرنین وعقاب شرق مشهور بوده است و وقتیکه خواستند در زمان اردشیر به افتخار کوروش مجسمه ای ازاو بسازند ، روی این تصور ، مجسمه او را بصورت مذکور ساخته و پرداختند .

در اینجا بامسئلهٔ اساسی دیگری روبرو میشویم ، معلوم شد که مجسمه ذوالقرنین مربوط به کوروش‌است و در خانوادهٔ هخامنشی این لقب مخصوص کوروش بر زبانها بوده است.

دلیلی نداریم که منشاء این تصور غیر از رؤیای دانیال و پیشگوئی یشعیاه جای دیگر باشد ودر باب قبول آن هم دو صورت میتواند داشته باشد ، یا این لقب بعداز انتشار پیشگوئی های دانیال وتطابق آن با حقیقت قبول شده و یا اینکه آنطور که کتاب عزرا میگوید پیشگوئی‌ها را بسمع کوروش رسانده‌اند و کوروش ورجال دربار نه‌تنها ازآن خوششان آمده بلکه آرم ذوالقرنین‌وعقاب شرق‌را

قوچی که در رؤیای دانیال نبی آمده مثل ، قوچهای معمولی دوشاخ داردولی شاخ آن مثل سایر قوچها قرار نداشته بلکه یکی از آنها روبجلو و دیگری پشت آن ورو به عقب بوده و عین این تصور را در مجسمه فوق می بینیم.

دو بال مجسمه هم گویای همان تصوری است که در سفر یشعیاه از قول او بنام «عقاب شرق» ذکر شده است که گوید عقاب شرق را فرا خواندم ، فرا خواندم این مرد راکه ازراه دور می آید و خشنودی مرا حاصل می نماید (باب ٤٦ آیه ١١) از همین لحاظ مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه ای هم که از کنار آن میگذرد بهمین مناسبت «مرغاب» نامیده شده‌است.

در این کتاب عین تصویری را که کشیش فاستر در کتاب خود آورده است ضمیمه کرده ایم و جزئیات پیکر در آن خوب نمایانده شده است .

اما درچه زمانی این مجسمه ساخته شده‌است ؟ آیا درزمان کوروش و بامر او یا اینکه در زمان جانشینانش این مجسمه را بنا کرده اند؟ پی بردن بحقیقت این مطلب مشکل است .

پای تخت ایلامی ها و پارس شهر شوش بودکه اکنون بنام اهوازدرجنوب ایران واقع است وپایتخت ماد یامیدیاشهر «هنگمتانه» که عرب همدان گوید بود که اکنون نیز بهمین نام آباد است، فقط محل آن کمی ازمحل قدیم دورتر شده‌است.

پس از آنکه اردشیر جانشین داریوش شد، استخر را پایتخت خود قرار داد و کاخ ومنزل در آن برپای ساخت و تا پایان کار

- ۳ -

خانواده هخامنشی و کوروش

اکنون نظری به‌احوال کوروش، آنطورکه تاریخ بما مینمایاند میندازیم و سپس می بینیم تاچه حداین‌احوال باآنچه درقرآن آمده است مطابقت دارد .

دورانهای سه گانه تاریخ ایران

مورخین عصر حاضر تاریخ قدیم ایران‌را به سه دوره تقسیم نموده‌اند : دورهٔ اول شامل حوادث قبل از هجوم اسکندر مقدونی به ایران است .

دوره‌دوم‌دوران« پارت »هاست که اعراب‌ملوك‌الطوائف‌خوانند و در ایران به‌اشکانیان نیز موسوم است .

دوره سوم همان عصر ساسانی است.

در دوره اول تاریخ - دوران هخامنشی - ایران به اوج مجد وافتخاررسید ، این دوران مجداززمان سلطنت کوروش شروع می‌شود و همان دوره‌ایست که باکمال تأسف،روزگار پرده‌ای ضخیم برجزئیات وقایع آن افکنده و مستقیما مارا برای‌درك وتحقیق‌آن راهی نیست.

آنچه ما دراین باره میدانیم، از زبان خود اهالی‌پارس نیست بلکه نقل‌گفتار ملتی‌معاصرآن عهداست که یونان باشد واگرنوشتجات وتواریخ‌یونانی نبود هرآینه قسمتی‌ازبزرگترین‌وباشکوه‌ترین‌دورانهای مجد و عظمت ایران قدیم ازمیان رفته ، دیگر اثری از آن نبود .

البته مترجمین‌عرب،داستانی ایرانی‌ترجمه کرده وبعنوان‌تاریخ

شعار رسمی خود قرارداد ند واز آنزمان ببعد کوروش رسما بهذوالقرنین و «ذوجناحین» ملقب گشت.

مجسمه راهم که خوب دقت کنیم، این‌دو صفت را درآن‌صادق خواهیم یافت، بعبارة اخری، کشف این مجسمه‌در حقیقت این گفته‌راکه درکتاب عزراآمده که «پیشگوئیهای پیغمبران یهودرا برکوروش‌عرضه داشتند واو ازدل‌و جان پذیرفت و خشنود گشت» تأیید مینماید.

ممکن است گفته شود کــه امر برعکس آنچه گفتیم‌بوده یعنی پارسیان قبلا کوروش رابــه ذوالقرنین وعقاب شرق ملقب ساخته بودند و یهود این لقب را در کتاب هــای خود از قول آنها نقل کرده اند. البته میشود چنین فرضی کرد ولی‌اظهارعقیدهٔ قطعی‌درباره آن مشکل است و لازم است که‌یك سند مسلم درباره آن نشان داده شود، فعلا چنین سندی در دست نیست و گفته‌های یهود نیزچنین فرضی را مردود میکنند. علاوه برآن، بایدگفت که منشاء این تصور ازروح ایرانی سرچشمه نمیگیرد و موافق مزاج پارسیان نیست، قرائن می‌رساندکه تصور آن بــاید از طرف یهودباشد، زیرا این قوم قبل از دیگران حقائق و حوادث زندگی را بصورت قوچ یا میش و غیر آن نمایانده و حیوانات رادر امور معنوی راه میدادند کــه از آن جمله مثلا قربانی اسحق را باید نام برد.

درکتاب «خلق» درباره مکاشفات یوحنا نیز چندبار تصور قوچ ومیش و بزآورده شده ولی‌برعکس‌درتصورات پارسی‌وزردشتی چنین چیزهائی نیست، دلیل‌آن هم‌اینست که دراوستا اصولا یکی ازاین تصورات وتخیلات نمیتوانیم پیداکنیم.

است . همین تذکر مدتها ورد زبانها بوده وسپس در عصر ساسانی بصورت داستانی که حاوی حماسه های ملی است درآمد. پس از حملهٔ اسکندر که کتب تاریخی پهلوی بآتش بیداد او کشیده شد ، کتابی برای درك حقیقت وقایع باقی نماندوداستان فوق جانشین تاریخ گشت .

وقتیکه مورخین عرب بفکر تدوین تاریخ قدیم ایران افتادند جز همین داستان پهلوانی که درعصر ساسانی تألیف یافته اثری از آن نیافتند، کتابهائی مثل خدائی نامه وآئین نامه واسفندیار نامه که ابوحمزه اصفهانی وابن ندیم و مسعودی وغیر آن ازآن یاد میکنند یا آنچه بنام«سیر ملوك» فرس تعبیرشده هیچکدام جز قسمتهائی از این داستان بزرك قدیمی نیست که همهٔ آن بهعربی ترجمه و نقل شدهاست. اولین بار ابوعلی بلخیازآن الهام گرفت وسپس فردوسی آنرا بنا شاهنامه برشتهٔ نظم کشید

بعدها محققین قرن نهم بداستانهای پهلوی دست یافتند ومتوجهشدندکه مورخین عرب باکمال امانت این داستانها را بعربی ترجمه نموده و پس از آن فردوسی باهمان امانت بدان حلیهٔ نظمپوشاندهاست.

آنچه شایسته تذکر است این است که مورخین عرب (۱) از ماهیت داستانهابی اطلاع نبودهاند، منتهیهمانگونهکه یافتندترجمه کردند ولی دربرابرعدم ارزش آن ازلحاظ تاریخی نیزساکت ننشستند

---

۱ - بیشترکسانیکه بنام مورخینعرب نام برده میشود،ایرانی بودهاند وچون کتب آنها بزبانعربی نوشته شده درعرفعامبمورخین عرب ومورخین اسلامی معروف شدهاند . مترجم

از خود باقی گذارده‌اند که بعد از آنها هومر ایران، یعنی فردوسی طوسی آن‌را بنظم کشید وبدین وسیله جاویدان ساخت.

اما آنچه در این داستان از وقایع قبل از هجوم اسکندر گفته میشود هیچکدام جنبهٔ تاریخی ندارد وداستان محض است وتاریخ بآن با همان نظری نگاه میکند که اساطیر قدیم هندی مثل «مهابهارتا» و «رامائنا» یا اساطیر یونانی مثل «ایلیاد» می‌نگرد. ازین نظر نمیتوان شخصیت های شاهنامه را صورت حقیقت داد ومانمیدانیم که آیا واقعا در تاریخ چنین کسانی بوده‌اند یااینکه نتیجهٔ خیال وساختهٔ افکار هستند.

قهرمانان گذشته ایران مثل جمشید، ضحاك، رستم، اسفندیار سام و نریمان در ذهن ما مکان بارزی دارند ولی ما نمیدانیم آیا واقعا چنین کسانی در تاریخ وجود داشته اند یا اساطیر ملی فارس به‌ساختن آن دست زده است؟

این ازبدبختی حیات بشری است که‌قسمت اعظم تاریخ‌خود- منجمله فارس - را در اساطیر ملی گنجانده بطوریکه در تاریخ اثری از آن نتوان یافت.

مشکل توان گفت که مبادی این داستان ازکجا آمده و در چه‌عصری صورت تفصیلی بخود گرفته است، فقط یك‌چیز واضح‌است وآن اینکه «اوستا» کتاب دینی زردشتیان ماده اصلی این کتاب راتهیه دیده، بعدها این مواد توسعه یافته تا بصورت داستان‌در آمده است. در قسمت هائی از اوستا که باقیمانده است، اسماء بعض از رجال شاهنامه که‌در آن به سلسلهٔ پیشدادیان تعبیر میشود وارد شده

جدول اسامی پادشاهان را بهردو روایت درکتاب «الآثارالباقیه» نقل نموده است . آنچه از قول یونانیان درجدول خود یادنموده اکنون که باکتب تاریخی یونانی مطابقه میکنیم هیچگونه تفاوتی بین آن دو نمی بینیم، ولی در جدول روایت فارسی، از آنچه که فردوسی آورده چیزی اضافه بدست نمیدهد.

محققین ومستشرقین برای جمع بین دوروایت وارتباط آنها کوشش بسیار نمودند که هنوز نتیجه نداده است . مستشرق معروف آلمانی «اشپیگل» دراین خصوص تعمق فراوان بکار برده ومباحث آن شایسته دقت است، اگر چه او نیز از تطبیق بین دو روایت عاجزمانده است.

مهمترین مسئله‌ای که فکر محقق را بخود مشغول می کند ، شخصیت کوروش است که از خود می پرسد آیا در شاهنامه ذکری از کوروش آمده است ؟

بعضی کیکاوس روایت شاهنامه وکوروش روایت یونانی را شخص واحدی فرض نموده‌اند ولی اختلاف زیادی که میان حیات دو شخصیت مذکور وجود داردمجال چنین فرصتی بما نمیدهد.

جمعی دیگر کیخسرو راکوروش میدانند، زیرا داستان ولادت کیخسرو با داستان ولادت کوروش شباهت تام دارد، صحیح است و باید این تشابه مورد اهتمام و دقت قرارگیرد اما بتنهائی نمیتواند بحث را فیصله دهد، و باید احوال و زندگی آن دو نیز توافق داشه باشدکه متاسفانه تاحد تشابه سرگذشت ولادت آندو نمیرسد.

ماخذ احوال کوروش

در هرحال، اکنون، چاره‌ای نداریم جز اینکه از آن چه مورخین یونانی در احوال کوروش نوشته‌اند استعانت کنیم.

ابوحمزه اصفهانی (که تاریخ او قدیمترین تاریخ‌عربی دراین خصوص است) فقط بنقل تاریخ ساسانی‌اکتفاکرده و قسمتهای‌قبلی‌تاریخ را ازیاد برده و گفته‌که ازین راه نمیتوان به معرفت احوال سلاطین قدیم دست یافت زیرا کتب پهلوی پس ازهجوم اسکندری از میان رفت (تاریخ سنی ملوك‌الارض چاپ آلمان ص۲۳)

یعقوبی این داستانها را نقل نموده ولی تصریح میکند که ارزش تاریخی آن کم‌است . بیرونی به‌کلی ردکرده و گوید « عقل نمی‌تواند آنرا قبول‌نماید! » (آثار الباقیه چاپ اروپاص ۱۰۰)

ابن مسکویه در«تجارب الامم» سرسری از آن گذشته و عقیده داردکه زادهٔ خیال‌است وتاریخ خودرا اززمان‌ساسانی‌شروع می کند (تجارب‌الامم - تذکار«غب» ص٤)

از طرفی مورخین عرب ازگفته‌های یونانیان نیز بی اطلاع نبوده‌اند بلکه بخوبی ازآن آگاه بوده و ازین نظر تاریخ فارس را بدو قسمت‌روایت‌فارسی وروایت‌یونانی تقسیم نموده‌اند.

مسعودی پس از ذکر اختلاف دو روایت ، در کتاب خود «التنبیه والاشراف» گوید، من ازروایت یونانی‌صرف‌نظر کردم،زیرا با روایت فارسی مطابق نیست و شایسته است‌که تاریخ پارس را از زبان پارسیان‌آموخت‌زیرا «صاحب البیت ادری بما فیه» (صفحه ۱۰۵— چاپ اروپا)

اما متاسفانه بایدگفت‌که آرزوی مسعودی هیچگاه‌جامهٔ عمل بخود نگرفت، زیرا پارسیان تاریخ خودرا تماما از دست‌داده‌بودند!

فکر ثاقب ابوریحان بیرونی بروایت فارسی‌اکتفا نکرده‌و

فارس- ماد (۴۵۰ق-م)

در ۵٦۰ قبل از میلاد کشور ایران بدو استان مهم تقسیم میشد، قسمت جنوبی موسوم به پارس و قسمت شمالی معروف به ماد بود که عرب آنرا «ماهات» و یونانیان «میدیا» مینامند.

موقعیکه دو دولت آشور و بابل قدرت داشتند پارس وماد مدتها در فشار تعدی آنـان بود ، در آن زمان رؤسای قبـایل در پارس حکومت داشتند .

پس از ویرانی نینوا (٦۱۲ ق.م) و پـایان یافتن کار سلطان آشور ، امرای شمالی ایران آزادی بیشتری یافتند و کم کم دولت محلی مادرا بنا نمودند .

قبائل پارس نیز بهمین طریق فرصتی یافتند که سری بلند کنند، همچنین درجنوب، ازکشور دیگری بنام «انشان» یا «انزان» نیز نـام برده میشود که حدود آن نامعلوم است.

پس از خرابی نینوا (پای تخت آشور) بابل رونق تازه یافت پادشاه مقتدر آن بنوخدنصر (بخت النصر) به تمام آسیای غربی دست یافت و طبعـا دو کشور مادو پارس گمنام و بی اهمیت ماندند.

خانواده هخامنشی وظهور کوروش

بالاخره سال ۵۵۹ ق.م فرارسید و در شرایط وموقعیت عجیب وغریب شخصیتی دردنیای آنروز ظاهر شد که تمام انظاررا بخود جلب نمود، صاحب این شخصیت جوانی از خانواده هخامنشی موسوم به کوروش بود کـه یونانیان او را « سائرس » می‌خوانند و عـرب قورش و — خیارشا گوید .

امرای پارس او را حـاکم خود نمودند ، پس از مدت کمی بدون مقاومت زیادی کورش توانست ماد را نیز تصرف نماید و برای اولین بار در تاریخ کشور متحدی در ایران تشکیل و درآسیای غربی امپراطوری تازه‌ای ایجاد کند.

ماخذ فارسی، جز آنچه از آثار قدیمی ایران باقیمانده چیز دیگری نیست که مهمترین آنها کتیبه‌های داریوش است که بخط‌میخی نوشته شده و در قرن ۱۹ بخواندن آن موفق شده اند، مهمتر از همه اینها مجسمه کوروش‌است که قبلا هم‌از آن ذکر کردم و خوشبختانـه حوادث‌روزگار نتوانسته‌است دست‌تطاول بدان‌درازکند واکنون پس‌از هزار وپانصدسال بزبان حال بما میگوید:

تلك آثار نا تدل علينا فـانـظروا بعدنا الى الآثـار !

سه تن ازمورخین‌یونانی احوال‌کوروش رابه تفصیل نگاشته‌اند که عبارتند ازهرودوت- کتزیاس - وگزنفون.هرودوت که باید حقا او را ابوالمورخین نام داددر سـال ۴۸۴ قبل ازمیلاد متولد شده‌است.

کتزیاس (۱) به‌طب اشتغال داشته و در دربار امپراطوری هخامنشی نیز مدتها طبابت نموده است، گزنفون فیلسوف یونانی و از شاگردان سقراط و مدتها بادربار ایران ارتباط داشته‌است.

کتیبه های فارسی بعضی‌ازآنچه‌را این‌مورخین نوشته‌اند تایید مینماید ، مثلا شجره نسب‌کوروش راهمانطور کـه هردوت وگزنفون نوشته‌اند ، کتیبه داریوش نیز عینا داده‌است‌هم‌چنین‌مهر کوروش که‌در حفریات بابل بدان دست یافته اند بعض‌تواریخ و سنه‌ها را روشن‌تر می سازد .

---

۱ - کتزیاس یونانی ۱۷ سال یعنی از سال ۴۱۵ تا ۳۹۸ ق٠م طبیب مخصوص پروشات ملکه ایران زن داریوش دوم بودو کتب او عبارت است‌از — پرسیکا- اندیکا - ودریا نوردی درآسیا. کتاب تاریخ اومرکب از ۲۳ جلد که شش‌جلد آن مربوط به- آشور و ماد و ۷ جلد از زمان کوروش تا خشایارشا بوده وبیشتر آن مفقود شده است (مترجم)

خودرا بلوش این‌وآن برساندو مملکتش‌اورا بشناسد،

البته کوروش میتوانست در این موقع از دشمنان خود که میخواستند اورا بدهان مرگ بیندازند انتقام بگیرد، ولی او عفورا بر انتقام بر گزید و از همه درگذشت و حتی کوچکترین اهانتی به جد قسی‌القلب خود استیاگس (۱) نیزروا نداشت .

هجوم اول کوروش وفتح لیدیا

کوروش پس‌از آنکه برتخت نشست باپادشاه لیدی (*LYdyah*) که کرزوس (*Crosus*) نام داشت روبروگردید.

مورخین یونان عموما عقیده دارندکه کرزوس برای اول بار دست به دشمنی‌زد وکوروش را مجبور به‌توسل به شمشیر نمود، کورش در این جنگ پیروزی شایانی یافت و کار مهم او در غرب نیز پایان پذیرفت .

لیدی در آسیای صغیر که امروز موسوم به آناطولی -ترکیه حاضر- است قرارداشت .

حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش در این‌جنگ پیروزشد و معمولا در آنزمان عابت ممالك مفتوحه ویرانی و قتل عام بدست فاتحین بود، امامورخین یونان هم مینویسند که هیچ چنین چیزی‌اتفاق نیفتاد، بلکه کوروش باکمال بزرگواری با مغلوبین رفتار کرد، بطوریکه مردم‌گمان نداشتندکه آتش جنگی بخانه آنها کشیده شده است .

فقط هرودوت درباره‌کرزوس پادشاه مغلوب مطلبی مینویسد بدین مضمون که کوروش ابتدا دستورداديك كرسی بلنداز‌چوب بسازند و پس از آنکه‌کرزوس را برروی‌آن نشاندند آنرا آتش بزنند . شاید کوروش میخواسته‌است بدینوسیله میزان شجاعت وثبات پادشاه لیدی را امتحان‌کند ، یااینکه باطل بودن خرافات ممالك بت‌پرست‌را ثابت

---

۱ - اژدهاك .

از آنزمان فتوحات پی‌درپی کوروش شروع میشود، فتوحاتی که مقصود از آن خونریزی وجمع مال و شهوت سلطنت وسیطره نبود بلکه برای بسط امن و عدالت و دستگیری ازمظلومین و مقهورین صورت میگرفت ، بیش ازدوازده سال از سلطنت اونگذشته بود که همه کشورهای آسیائی از ساحل دریای سیاه تا صحرای بلخ دربرابر او زانو زد.

همانطور که در خور همه شخصیات بزرك دنیاست ، سالهای اولیه زندگی کوروش‌را بازحلیهٔ اساطیر فرا میگیرد ، چنین پنداشتند که در شرایط عجیب‌وغریب کوروش بوجود آمده ونشوونما نموده‌است.

هرودوت وگزنفون داستان کودکی کورش را به تفصیل بیان میکنند وچنین میگویند که جدمادری کوروش‌موسوم به استیاکس قصد کشتن کورش راداشت و فرمان آنرانیز صادرکرده بودولیکن‌حکمت خداوند برآن قرارگرفت که جائی برای کوروش در قلب ماموردقتل بازکندوکوروش بطرز عجیبی‌ازچنگال مرك نجات‌یابد(۱)

بدینطریق مکاتب تربیت درباری بروی کوروش‌بسته شدودر کلاس طبیعت دوس‌خواندودردامان کوه و بیابان پرورش یافت‌تاروزی رسیدکه توانست مواهب‌خدادادی و فضائل خودراآشکارو صیت‌شهرت

---

۱ - هرودوت مینویسد: اژدهاك پادشاه ماد شبی درخواب‌دید که از شکم دخترش ماندان درخت تاکی بر آمد و سراسر آسیا را فراگرفت مفسرین گفتند خطری برای ملك در پیش است و او دختر خودراکه درپارس‌بود فراخواند،دخترچون‌آبستن‌بود پس ازمدتی‌پسری آوردکه اژدهاك اورا به‌یکی از بستگان که هارپاك نام داشت سپرد تاهلاك‌کند ، هارپاك‌نکرد و طفل را بیکی از شبانان شاه موسوم به مهرداد سپرد ،این چوپان که همانروزها اتفاقا نوزادش مرده‌بودکودك را بزنش داد تا پرستاری وبزرك کرد و بالاخره مقام و کارش بالا گرفت. (مترجم)

حمله دوم بمشرق

حمله دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی وعقب افتاده «گیدروسیا» و «باکتریا» که در نواحی مشرق سکونت داشتند سر به طغیان برداشتند و برای حفظ نظم و آرامش کشور لازم بود که گوشمالی ببینند.

گیدروسیا شامل سرزمینی است که بین ایران جنوبی و سند واقع شده و امروز به مکران و بلوچستان موسوم است و باکتریا همان بلخ است .

مورخین یونانی ازین حمله کوروش نام میبرند ولی چون بکشور آنها مربوط نبوده از تفصیلات آن خودداری کرده اند. گمان میرود که بین سالهای ٥٤٠ و ٥٤٥ قبل از میلاد صورت گرفته باشد .

رسیدن کوروش به بلخ در آنزمان درحکم رسیدن به آخرین نقطهٔ شرق بود زیرا کوروش از ایران جنوبی برخاسته و سپس به - مکران و بعد به کابل رفته و بلوچستان را پیموده بسوی بلخ رو نهاده بود .

ظن قوی میرود که سرزمین سند نیز در این حمله کوروش فتح شده باشد . پارسیان سند را بنام هند میخواندند، در کتیبه داریوش نام «هند» در فهرست بیست و هشت کشوری که گشوده است ذکر میشود .

فتح بابل

در همین ایام (٥٤٥ ق م) امرای بابل و رجال آن شهر با کوروش ارتباط پیدا کرده وخواستند که برای نجات آنها از چنگ ظلم «بیل شازار» دست به فتح بابل زنند .

امپراطوری بابل پس از ازمیان رفتن نینوا رونق یافت و بسرعت توسعه پیدا کرد، «بنوخدنصر» که اعراب اورا بخت النصر مینامند پادشاهی ستمکار و مستبد برأی بود، صیت شهرت اودر ستمکاری و

نماید، درهرحال وقتیکه دیدکرزوس بدون ترس و بیم بر فراز کرسی نشست کوروش نیز فرمان خودرا پس گرفت و او را بخشید و کرزوس باکمال آسایش و احترام درحمایت کوروش زندگی رابپایان برد (۱)

مردم دنیا، ازین جنك دانستند که کوروش نه تنها یك فاتح نیرومند تازه است بلکه یك معلم اخلاق نو نیز محسوب میشود و برخلاف روش سلاطین و دولتهای سابق، امپراطوری بزرك خود را بر اساس سیاست اخلاقی قرار داده است.

---

۱ - کوروش پس از آنکه از قصد حمله کرزوس مطلع شد متوجه لیدی گشت دراین موقع کرزوس ازرودهالیس گذشته و تا بشهر پطریوم (نزدیك سینوپ) پیش آمد.

کوروش در این شهر با کرزوس روبروشد، جنك در زمستان نتیجه نداد و بالاخره از سوی دیگر کوروش بهسارد متوجه شد، در نزدیکی این شهر کرزوس شکست خورد واسیرشد، هرودوت مینویسد پس از سقوط سارد کوروش فرمانداد تاکرزوس را با ۱۴ تن ازبزرگان لیدی در آتش بسوزانند، وقتیکه تودهٔ هیزم آتش گرفت کرزوس با لحن حسرت آمیزی گفت: سلن، سلن!

کوروش بواسطه مترجمی معنی این کلمات را پرسید، او گفت که وقتی سلن -قانونگزار یونانی- بهسارد آمده بود من تمام اشیاء و جواهر خودرا باو عرضه داشتم و پرسیدم در جهان کدام کس را سعادتمند تر از دیگران دانی؟ گفت تا کسی نمرده باشد نتوان گفت سعادتمند بوده یانه! من تا امروزمعنی این کلمه را نمیدانستم و اکنون به حقیقت آن پی بردم وبیاداو افتادم، این واقعه بیشترصورت افسانه دارد ولی زبانزدشده است. (مترجم)

خونخوار وفاسق وشروری بنام بیل شازار دادند . مردم ازظلم وفسق او بجان آمده بودند .

صیت عدالت کوروش دنیا را گرفته وزبانها گویای محامد محاسن او بود ، مردم بابل ، طبقات زجر کشیده آن شهر چاره‌ای ندیدندجز آنکه بکوروش متوسل‌شده ازودعوت کنندتا برای نجات آنها ازاین عذاب‌ورنج گام‌پیش نهد .

مورخین عقیده دارند که در آنزمان بابل یکی از استوارترین ومحکمترین پایتخت‌های دنیاازلحاظ دفاع بود دیوار های اطراف شهر ازلحاظ استحکام وبلندی وطول وعرض تا بدان‌پایه میرسیدکه از عجائب دهر در زمان خود محسوب میشد و از نظر دفاعی کاملا در امان بود . با همه اینها کوروش دعوت بابلیان را پذیرفت، بالشگری گران‌ازپارس‌حرکت کردوخودرا به‌پشت‌دروازه‌های بابل‌رسانید .

هرودوت‌مینویسدوالی سابق بابل« گبریاس » که بدربار کوروش پناه برده و او را دعوت به فتح بابل کرده بود ، نیز با لشگر کورش همراه بود وراهنمائی‌میکرد .

با وصف درو دروازه‌های‌مستحکم شهر مسلم بودکه محاصره بابل سالها طول‌میکشیدوشاید بلانتیجه بود ، چاره ای‌جز آن‌ندیدند که شعباتی ازروددجله دربالای شهرجدا کرده ومجرای نهررا منحرف سازند ، باکندن این‌شعبات آب رودتاحدی پائین‌رفت وگوشه‌ای‌برای هجوم سربازان به‌داخل‌شهرباز کرد . جنگاوران پارس از داخل دجله به شهرراه یافتند و در یکی از شبهای‌تار جمعی کثیر بدرون‌رفتند وبا گشودن سایر دروازه‌ها کاریابان یافت .

قهر وغلبه برمغلوبین بدور و نزدیك رسیده بود، دو بار فلسطین وشام را غارت کرد ودرآخرین هجوم خود نه تنهادولت یهودرا بکلی برانداخت بلکه زندگی قومی وملی آنان را نیز پایان داد. این یکی از بزرگترین فجایع تاریخ قدیم است که هنوز آثار اشك و ناله خلق محروم فلسطین در صفحات عهد عتیق منعکس است اسفار حزقیال، یرمیاه وشعیاه پیغمبر نیست مگر سرودها و ناله‌های ملی یهود پس ازمحوحیات ملی آنها.

غارت بابلیان درحکم سیل مهیبی بود که پشت سرهم مردم را به قتل عام میکشاندند. شهرهای یهود خراب شد پیکر مقدس آنان برافتاد، آثار دینی وعلمی از میان رفت و بزرگترین ثروت مذهبی آنها که نص تورات باشد برای ابد ازصفحه روزگار شد محو ...

شمشیر فاتحین دسته‌های بزرك یهود را از دم خود گذراند وبقیه رانیز به اکناف عالم فرار و سرگردان نمود. اما آنان که پای گریز نداشتند به اسارت در آمدند و قشون فاتح بابلی مثل حیوانات آنانرا به سوی بابل راندند.

در اورشلیم دیگر جزخرابه چیزی باقی نماند، یهودانی که در بابل بودند درکمال بدبختی وذلت زندگی میکردند، این زندگی سخت هفتاد سال دوام داشت.

کم کم - پس از مرك بخت النصر - اوج شوکت بابل نیز بسوی حضیض گرائید، جانشین او مرد لایق و توانائی نبود، کشیشها و راهبان معابد که بیشتر ولایات را در تحت فرمانروائی خود گرفته بودند بجای بخت النصر، نبونید ناتوان را به شاهی برگزیدند و اختیارات سلطنت را بدست مرد

«کوروش شاهنشاه پس از فتح بابل در سایر کشورها اعلام داشت که خداوند آسمان تمام کشورهای دنیا را بدست من سپرد و فرمان داد تا برای پرستش او پیکر مقدس را در اورشلیم بپا سازم اکنون برعهده هریك ازافراد یهود است که بسوی اورشلیم رو آورند وخانه خدای را در آن بنا کنند ، تمام مردم وملت من باید به یهود در انجام این امر کمك نمایند وآنچه از نقره وطلاو غیر آن لازم دارند برایشان فراهم سازند».

پس از فرمان کوروش دایر بر بازگشت به اورشلیم، پنجاه هزار خانواده یهودی از بابل به فلسطین مهاجرت کرد و دست بآبادانی اورشلیم زده و پیکر را هم بنا ساختند.

بعدها هنگام عمل اشکالاتی پیش آمد، کتاب عزرا میگوید که نمایندهٔ داریوش درکار دخالت کرد وکاررامتوقف ساخت ، یهود شکایت بدربار بردند ودستور داده شد که مجددا شروع بکار کنند.

عزرای پیغمبر درزمان اردشیر ظهور کرده است و با دستهٔ دوم یهودان که ازبابل به فلسطین میآمدند همراه بودو کتاب توراترا هم ازنو نوشت.

بار دیگر نیز در زمان اردشیر بنای هیکل دچار وقفه شده و اردشیر به «حجی» پیغمبر نوشت که کاررازودتر پایان دهد وبالاخره در آنزمان ساختمان پیکرمقدس تمام شد.

روایات قومی یهود دلالت دارد که دانیال ، عزرا، نحمیاه ، و حجی پیغمبر از مقربین درگاه کورش وداریوش واردشیر بوده اند وبا احترام تمام دردربار ایشان میزیسته اند.

پایان اسارت یهود و بنای پیکر مقدس

عقاید قومی یهود در این خصوص

اسفار مقدس یهود بما می‌گوید که ظهور کوروش و فتح بابل بدست او معجزه ای از جانب خداوند بوده است، بدینطریق پس از هفتاد سال ، دوران بندگی یهود پایان پذیرفته و اورشلیم از نو آبادان میگردد .

یهود عقیده‌دارند که آنچه‌واقع‌شد ، مصداق همان‌پیشگوئیهائی است که یشعیاه صدوشصت سال و یرمیاه پیغمبر شصت سال‌قبل ازوقوع آن‌خبرداده بودند .

خمیرهٔ تاریخ یهود بیشتر از معتقدات دینی آنهاست ، کتاب عهد عتیق تنها کتاب مذهبی آنها نیست بلکه منبع تاریخشان نیز بشمارمیرود .

ازین‌نظر هریك‌ازروایات عهدعتیق‌مایه اصلی‌عقاید دینی‌یهود بشمار میرودوبدان ایمان کامل‌دارند .

ابن اسفار میگویند که همه این پیشگوئیها پس از فاتح بابل به‌کوروش عرضه شد . کوروش آنرا با امتنان پذیرفت و تأثیر بسیار در اوکرد ودستور داد که کلیهٔ اموال و اثاثیه دینی مثل ظروف طلا ونقره وغ‌رآن که توسط بخت‌النصر با پیکر مقدس از اورشلیم به‌غارت برده‌شده بود به‌یهود بازگردد .

علاوه بر آن دستورداد که وسیله‌مراجعت آنها را به‌فلسطین فراهم نماید ، شهر های خراب آبادان و پیکر مقدس را از نو برپا سازند ، کتاب عزرا میگوید :

حدود ماد صورت گرفته نیز خبر میدهند ، این لشگر کشی باید متوجه شمال باشد ، زیرا ماد در شمال پارس قرار داشت و حدود آن به کوههای شمال که متصل دریای خزر و دریای سیاه میشوند میرسید .

این نواحی بعدها به قفقازو باصطلاح پارسیان «کوه قاف» موسوم گشت.

کوه قفقاز فعلی در این سلسله کوهها وجود دارد . در این حمله کوروش به نزدیك رودی رسید و در اطراف آن اردو زد . از آنزمان این‌رود بنام «سائرس» یا رود کوروش موسوم‌شد وهنوزهم بهمین نا (کر) معروف است .

شك نیست که در این حمله با اقوا کوهستانی این منطقه روبرو میشود ، این اقوام به کوروش ازدست قومی بنام «یأجوج و مأجوج» شکایت بردند ، کوروش دستور داد سدی آهنین - آنطور که شرح آنرا مفصلاخواهیم دید- در برابر آنان‌بنا کنند . چیزی که مایه تأسف است این است که مورخین یونان به تدوین حوادث این لشکر کشی اعتنا نکرده‌اند .

وفات کوروش (۵۱۹ ق .م.)

شرق‌وغرب دنیای آنروز پس از فتح‌بابل به‌عظمت کوروش گویا بود ، زیرا درروی زمین کشوری نمانده بود که با او برابری کند ، در آنزمان بتنهائی امپراطوری تمام دنیای آباد را بدست‌داشت. و این از معجزات روزگار باستانی است ، برای آنکه مردی که تا ۱٤ سالگی یك چوپان گمنام بود ودر جنگلها و کوهستانها میزیست

درباره ازدشیر میگویند که دختری یهودی بنام «استر» در دربار او ملکه شد ، و چون یک‌عده از سران دربارتوطئه ای علیه یهود ترتیب داده بودند ، استر توانست با مقا خود یهود را از این توطئه نجات بخشد . (۱)

در میان کتاب های عهد عتیق در کتب «اپوکریفا» کتابی بنام - استر - وجود دارد . مقصود از کتب اپوکریفا ، کتابهائی است که به‌ترجمه‌ای که توسط ۷۲ تن علمای یهود ازعهدعتیق یونانی صورت گرفت ، ملحق شده است ، این کتابها درنسخه عبری وفلسطین وجودندارند.

حمله سوم به‌شمال

مورخین یونان ازحمله سوم کوروش که برای اصلاح اوضاع

۱- حکایت استر و مردخای که در تورات ذکر شده مربوط به‌ابتدای سلطنت خشایارشاه است وخلاصه آن اینست: شاه درجشن بزرگی خواست که ملکه با زینت های سلطنتی به میان مدعوین شاه آید تا مردم زیبائی اورا تماشا کنند ، ملکه امتناع کرد وشاه درغضب شده زن دیگری اختیار کرد ، این زن برادرزادهٔ مردخا نام یهودی دربان قصر بود و پس از آنکه ملکه شد او را استر یعنی‌ستاره نامیدند. بواسطه‌او مردخا نفوذ یافت. هامان نامی که از مقربان شاه بود بر اوحسد برد ، حکمی‌صادرکرد که‌یهودی‌ها را درروزمعین درتمام کشور بکشند ، مردخا به استر متوسل‌شد واوفرمانی صادرکرد که‌یهود ها حق دارند از اجرای حکم ممانعت کنندو بالاخره بدستیاری‌استر، هامان به سر دار رفت وفرمان‌شاه‌نیز فسخ شد. (مترجم)

یونانیان «اهاسورس» و عرب «اخشورش» گویند .

کمبوجیه پس از کوروش بپادشاهی رسید ، در سال ۵۲۶ ق.م به مصر حمله برد وآن کشوررا تصرف کرد ، در مصر باو خبر رسید که مردم ماد طغیان کرده‌اند و شخصی بنام گئوماتا خود را بنام «بردیا» برادر کوروش معرفی نموده وادعای سلطنت دارد. یونانیان بردیارا سمردیز گویند . در هر حال پس از آنکه کمبوجیه از شورش ماد با خبر گشت فورا از مصررو بجانب ایران نهاد ولی درشام فوت کرد یا به قولی علیه اوسوء قصدی بعمل آمد .

چون پس ازکمبوجیه از اولاد کوروش کسی باقی نمانده بود، امرای کشور پسرعم‌او یعنی‌داریوش را بشاهی برگزیدند .

داریوش برشورشیان غلبه یافت و گئومات را کشت و کشور خودرا به اوج مجد وعظمت رساند .

پدر داریوش گشتاسب یا بقول یونانیان هیستاس بیز نام داشت، در «اوستا» بنام «ویشتاسب» خوانده میشود ، پس از داریوش از تخشیشت که یونانیان ارتاگزرسس و عرب اردشیر گوید پادشاه شد .

نام این چهار پادشاه‌را دراسفار یهود میتوان یافت که‌عبارتند از کوروش-اخشورش -داریوش و اودشیر. بنای پیکرمقدس اروشلیم‌در زمان کوروش شروع ودر ایام اردشیر پایان پذیرفت .

حمله دوم ببابل

همانطورکه دیدیم کوروش در فتوحات خود بسیار مهربان بود ، پس از فتح هیچوقت دولتهای محلی را برنمیانداخت یا دخالتی

امروز همه کشور هائی که تمدن عصر را در برداشتند بزیر سلطه خود درآورده وتنهامرجع وملجاءهمه ملتهای ساحل غربی آسیا تاصحرای بلخ شده است. کوروش پس از فتح بابل ده سال زنده بودودرسال ۵۱۹ ق.م. ازجهان رخت بربست .

درایران هنوز آرامگاه کوروش باقی است ، با بودن این آرامگاه معلوم است که میان پیروان زردشت در آنزمان دفن مردگان رایج بود یالااقل شاهزادگان وامرارا دفن میکرده اند . همچنانکه نقش رستم نیز که آرامگاه داریوش است دلیل این معنی است .

پیشینیان وجانشینان کوروش

اکنون بد نیست که از گذشتگان و جانشینان نزدیك کوروش نیز نامی ببریم ، زیرا اختلاف زبان پهلوی ویونانی ، بعض مورخین را درباره آنان دچار اشتباه نموده است .

شجره نسب کوروش که هرودت وگزنفون آنرا ذکر میکنند با کتیبهٔ داریوش مطابقت دارد. جد کوروش هخامنش نام داشت مورخین و کتیبه داریوش میگویند که پادشاهان مادوپارس باو منتسب بوده اند و نام اورا برای خانواده برگزیده وسلسله خودرا هخامنشی نامیده اند

پسر هخامنش «چیش پش» نام داشت که یونیان آنرا تحریف کرده «تائزبیز» گویند . پسر او کمبوجیه بود که در زبان یونانی کامبیز خوانده میشود . وعرب کمبوشیا گوید . پسر کمبوجیه کوروش نام داشت .

کوروش پسر خود را هم کمبوجیه نام گذاشت و لقب «اهشورش» را نیز بدان افزود که بعدها لقب همه شاهان شد و

کرد ، متوجه شدکه دستی غیبی بسوی دیوار دراز شد و این عبارت «آرامی» را بروی دیوارنوشت :

(منی ، منی تفیل ، وفرسین) پادشاه از دیدن این‌منظره‌دچار وحشت‌واضطراب گردید ، بلافاصله فرمان به‌احضارمعبرین‌وخوابگزاران داد ، خوابگزاران از تعبیر آن عاجز ماندند .

بالاخره ملکه نام‌دانیال پیغمبر را که شنیده بودبه‌میان‌آورد، شاه اورافرا خواند وعبارتی راکه ذکر شدباوگفت .

دانیال در تفسیر کلام گفت : این‌عبارت خطابی است‌ازطرف خداوند و دلیل برآنکه روزگارپادشاه‌بپایان‌رسیده‌است ، «منی‌منی» یعنی عمر توپایان یافته ، و«تفیل» در تعبیر این معنی را میرساند که قدرو ارزش توکم‌شد و«فرسین» علامت آن‌است‌که دولت‌توسررسیدو پارس بر تو پیروزخواهد شد .

ازین تعبیر یک‌روز فزون‌نگذشت که‌پادشاه به قتل رسید و لشگریان داریوش بابل‌را قبضه کردند . بدینطریق برای بار دوم بابل به تصرف ایران در آمد وجزء امپراطوری پارس گردید .

ما نمیدانیم‌که آیا این روایت دانیال ریشه و اصلی دارد یانه ؟ ونمیتوان به آسانی به‌حقیقت‌قضیه‌پی‌بردزیراکتاب دانیال‌مدت ها پس از فتح بابل تألیف یافته است .

اینراهم نمیخواهیم بگوئیم که روایت فوق اصولا ساختگی است ، اگر قبول کنیم‌که‌این روایت قبلا ماده ای داشته ناچار باید بپذیریم که‌ماده آن دارای‌اصل وریشه ای‌نیز بوده‌است . دراینصورت ریشه را درکجا باید جستجو کرد ؟

در دین وعقاید وآداب و اقتصاد آنان نمیکرد ، بلکه فقط باخذخراجی معین اکتفا مینمود وفقط ناظر امور مهم بود .

رسم کوروش براین بود و دربابل هم همین طور رفتار کرد نماینده ای از خود درشهر بجای گذاشت وبه پای تخت خودبازگشت بدینطرین بابل در عین تابعیت از کوروش استقلال داخلی خودرانیز حفظ کرد .

مورخین یونان مینویسند که این وضع بیست سال‌دوام‌داشت، پس از مرك کوروش داریوش برای فرو نشاندن شورشهای ماد واردآن منطقه گردید.

در این وقت پادشاه بابل که موقع را مناسب دید ادعای استقلال کرد ، داریوش ناچار به‌بابل حمله کرد ، مورخین یونان‌جریان این جنك‌را مفصلا نوشته اند و گفته اند همانطور که کوروش بکمك یکی از امرای سابق بابل موسوم به‌گبریاس شهر را تصرف کرد ، داریوش یکی از رجال فداکار خود را به‌شهر فرستاد و اوتوانست توطئه‌ای علیه‌پادشاه بابل ترتیب داده واورا بقتل‌برساندودروازه‌هارا بروی داریوش بگشاید .

در کتاب دانیال از این ماجری نیز سخن رفته است منتهی به طرز خاص وشیوهٔ‌معینی . کتاب دانیال میگوید ، شبی که فردای آن پادشاه بابل به قتل رسید ، شاه دستور داد جلسه عیش و سروری برپا کنند ، در این‌شب‌نشینی ، بدستور شاه‌ساقی مجلس باده را در پیمانه‌های مخصوص که با پیکرمقدس ازاورشلیم به‌بابل آورده بودند می‌پیمود ، وقتیکه جام بدست شاه داده شد وشاه آنرا بدهان نزدیك

ذوالقرنین مذکور در قرآن و کوروش

مثل اینکه مسئله اطلاق لقب ذوالقرنین به کوروش دیگر حل شد و اگر کوچکترین احتمال و شکی نیز در این باره بود با پیدا شدن مجسمه کوروش از میان رفت. چه اگر از کلیه قرائن کتب عهد عتیق هم چشم بپوشیم، تمثال کوروش دلیل موجود وحسی کاملی بر این دعوی ماست.

اکنون ببینیم آیا آنچه درباره ذوالقرنین در قرآن آمده است با احوال کوروش مطابقت میکند یا نه؟ هم اکنون بشرح این مطلب خواهیم پرداخت، در اول کتاب مختصر و خلاصه ای در باره آنچه در قرآن آمده است بحث نمودیم و اکنون باز بدنبال همان مطلب رویم

انامکنا له فی الارض

۱ــ درباره ذوالقرنین در قرآن آمده : انا مکناله فی الارض و آتیناه من کل شیئی سببا (۸٤) یعنی باو قدرت و توانائی اداره کشوررا بخشیدیم وهمه گونه وسائل را که برای بنیاد نهادن حکومت وفتوحات خود لازم داشت برایش فراهم ساختیم.

از سبك واسلوب خاص کلام قرآن یکی اینست که وقتی فتح یا موفقیت های بزرگی راکه از طرف کسی صورت میگیرد مستقیما بخدا نسبت می دهد ــ چنانکه در این آیه آمده ــ میخواهد تایید کند که امری بزرك و خارق العاده و بر خلاف موازین طبیعی صورت گرفته و فقط بخشش وعنایت خاص خداوندی بودهٔ که چنین کاری انجام پذیرفته است.

مثلا در سورهٔ یوسف نیز چنین میفرماید

محققین معاصر عقیده دارند که باید قبل از هرچیز برای پیدا کردن ریشه روایت فوق ، توطئه‌ی بابل را که نام بردیم مورد تعمق ودقت قرار دهیم . توطئه ای که ضد پادشاه بابل صورت گیرد ، از طرف کدام طبقه - که بیشتر از شاه ناراضی هستند - میتواند باشد ؟ مسلما که یهودیان باید این طوطئه‌را چیده باشند.

در روایت فوق میگوید که پادشاه می خواست در ظروف متعلق به پیکر مقدس اورشلیم باده پیمائی کند ، مخصوصا که اهانتی به پیکر شده باشد . آیا چه کسانی ازین عمل بیشتر خشمگین شده ورنج میبردند ؟ مسلما رؤسای یهود بابل .— بنا بر این مانعی ندارد که بگوئیم رؤسای مزبور در توطئه دست داشته اند وهمانها هستند که خط وتهدید فوق را روی دیوار نوشتند وآنرا بدست غیبی نسبت دادند . البته یهود چنین اعترافی نمیکنند وعقیده دارند که این امر معجزه‌ای بود که برای تایید آنها از طرف خداوند نازل شده است .

وآتیناه من کل شیئی سببا

پس از آن قرآن کریم میفرماید «وآتیناه من کل شیئی سببا» یعنی همه گونــه وسائل کار و موفقیت را در دسترس او نهادیم ، ملاحظه کنید که‌چگونه کلمات آیه با حقیقت وقایع توافق دارد ؟ جوانی که دیروز چوپان گمنامی بیش نبود ، امروز برتخت شاهی نشسته و پادشاهی است که همه‌گونه‌وسائل بدون جنك وخونریزی برایش فراهم‌آمده است !

مورخین یونان مینویسند که تمام قبائل‌پارس از دل و جان قبول فرمانروائی اورا نمودندو برای‌اولین‌بار درتاریخ‌کشورمتحدی‌از دولت مادوپارس تشکیل‌شد و نیروهای‌فراوان که‌تا آنروزسابقه نداشت برگردکوروش جمع آمد .

نخستین کار بزرك

۲ــ پس از آن آیه ، قرآن سه کاربزرك برای ذوالقرنین بر میشمارد که نخستین آن‌متوجه «مغرب‌الشمس» است که مسلم است غرض از «مغرب‌الشمش» جهتی است که خورشید درآن غروب‌میکند یعنی جهت مغرب ، نه اینکه مقصود در آن‌محل واقعی غروب‌خورشید باشد چه‌چنین مکانی طبیعتا وجود ندارد ، ازین نظر کلیهٔ جملاتی که در این آیات مغرب‌الشمس ومطلع‌الشمس دارد بایدبه مشرق‌و مغرب ترجمه شود .

در «عهد عتیق» هم‌چنین تعبیراتی می‌یابیم، مثلادرکتاب زکریا خداوند میفرماید : بندگانم را از سرزمینی که خورشید از آنجا برمی‌آید و سرزمینی که خورشید در آن فرومیرود نجات میدهم (۸ : ۷) ، دراین‌آیه مقصود این‌است که مردم بیت‌المقدس را ازچنك مصر وبابل نجات داده است ؛ این يك امر واضحی است که مصر بــرای فلسطین درحکم سرزمین مغرب و بـابل برای فلسطین حکم مشرق را داد .

وکذالك مکنا لیوسف فی‌الارض (۱۲ : ٥٦) یعنی یوسف علیه‌السلام را در سرزمین مصر برگماشتیم ، در اینجا هم امررا از آن نظر مستقیما مربوط به خدا میکند که کاری برخلاف معهود وطبق شرایطی خاص و خارق‌العاده صورت گرفته ، زیرا یوسف به طریقی عجیب به تخت وتاج مصررسید ، خداوند اورا ازحضیض‌زندان بیرون کشید و به اوج پادشاهی رسانید .

اسلوب کلام‌درباره ذوالقرنین نیز همینطوراست ولازم‌میرسد که‌ذوالقرنین نیز مثل یوسف درشرایط‌غیرعادی ومشکل به‌تخت‌وتاج رسیده وفقط لطف خاص خدائی شامل او بوده باشد .

وقتیکه دراحوال کوروش بررسی‌میکنیم ، می بینم که‌جزئیات زندگی او با حیات ذوالقرنین قرآن مطابقست. زندگی کوروش در محیطی که حوادث گیج‌کننده آنرا فرا گرفته بود شروع شد بحدی که بعد ها بصورت افسانه در آمد ، به محض اینکه پا بدنیا گذاشت ، جد مادریش سخت‌ترین وکینه توزترین دشمن وی‌گردیدکه به قتل طفل معصوم فرمان‌داد ، ولی‌مامور قتل ازین کارسرباز زد و روی رحم و عطوفتی که قلبش را فراگرفته بود اورا درچنگال‌مرگ نجات بخشید .

کوروش در صحرا و کوهستانها بزرك شد ، درکنف‌حمایت چوپانان گمنام وبدون تمدن پرورش یافت.

در همین حال ناگهان و بی سابقه احوال او تغییر یافت و به میدان سعی و عمل رانده شد ، ترقیات او بسیار سریع انجام گرفت ، کشور ماد بدون مزاحمت در برابرش زانوزد ! معلوم است که سیر حوادث یك زندگی عادی هرگز چنین نیست واین همه اتفاق در زندگی یك فرد مسلما امری غیر عادی و نادر و عجیب بشمارمیرود !

پیروزی کوروش بحدی سریع بود که هیچکس آنرا تصور نمیکرد چهارروز بیشتر ازجنگ تریا نگذشته بود که پای تخت لیدی تسلیم و کرزوس پادشاه در دست سلطان اسیر گشت .

بدینطریق آسیای صغیر ، کلا از دریای سیاه تا دریای شام بتصـرف کـوروش در آمـد ، و کوروش همچنـان پیش میرفت تابه آخرین نقطه مغرب یعنی به ساحل دریا رسید ودر اینجاست که طبعا پای کوروش باز میایستد ، همچنانکه دوازده قرن بعد ، پای موسی بن النصیر نیز درسواحل شمالی افریقا ازرفتن بازماند .

کوروش از هنگمتانا تا لیدی هزار وچهارصد میل راه پیمود وچون دیگر نمیشد از روی امواج دریا گذشت ، بجای ماند وایستاد ، در اینجا ـ در ساحل ـ است که دیده می شود خورشید هنگام غروب دردریا فرو میرودو ازاین نقطه بلاشك همان مقصود عبارت مغرب الشمس یعنی انتهای مغرب ـ بدست میآید .

وجدها تغرب فی عین حمئه
ووجدعندها قوما

اکنون نقشه سواحل غربی آسیای صغیر را برابر بگذاریم ، در این نقشه می بینیم که بیشتر ساحل به خلیج های کوچکی منتهی می شود مخصوصا در نواحی حدود ازمیر که دریا تقریبا صورت یك چشمه بزرك بخود می گیرد .

سارد در نزدیکی ساحل غربی قرار داشت وچندان ازشهرازمیر فاصله نداشت ، در اینجا می توانیم بگوئیم ، کوروش بعد ازاستیلاء برسارد به نقطه ای ازسواحل دریای اژه نزدیك ازمیرمی رسد ودرآنجا متوجه می گردد که دریا صورت چشمه ای بخود گرفته و آب نیز از گل ولای ساحل تیره رنك بنظرمی رسد . در حوالی غروب اگر کسی اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید چنان است که درآب محو میشود این آن چیزی است که قرآن ازآن تعبیر باین جمله می نماید

** بعض مفسرین که کوشش دارند مطالب را با عجایب ووقایع پیچیده و غیر عادی در آمیزند ، در این باب نیز گمان برده اند که ذوالقرنین بجائی رفت که خورشید در آن محو و نابود میشود !!

در هرحال ، نخستین کار بزرک ، درمغرب صورت گرفته است در اینجا مسلم است که اولین هجوم کوروش متوجه لیدی که درجنوب آسیای صغیر واقع است گردید ، اگر از ایران شمالی به طرف آسیای صغیر راه بپیمائیم همه جا بسوی مغرب خواهیم رفت .

یکباره هنوز کوروش تاج کشور متحد پارس وماد را برسر نگذاشته متوجه میشویم که با پادشاه آسیای صغیر موسوم به کرزوس روبرو میشود .

پای تخت کشور آسیای صغیر . که آنروز بنام لیدی درایران خوانده میشد شهر سارد بود ، پیش از کوروش نیز جنگهائی بین ماد ولیدی درگرفته بود ، دراین اواخر ، کرزوس با جد کوروش استیاگس آشتی نمود ومتحد شده بود وبرای تحکیم روابط فیمابین دوخانواده باهم ازدواج نیز نموده بودند ، اما بعد ها کرزوس تمام روابط و علایق خانوادگی را زیرپا گذاشت و تشکیل امپراطوری بزرگی ازپارس وماد زیر نظر کوروش براو گران آمد ازاین نظر نخست دولت های بابل ومصر و اسپارت را علیه او تحریک کرد وخود نیز یکباره و ناگهانی به شهر پتریا که در مرز واقع بود حمله برد وآنرا گرفت .

کوروش ناچار بمقابله برخاست ، ازپای تخت ماد هنگمتانه (همدان) خارج شدومثل صاعقه برسرخصم فرود آمد ، جنگ وخونریزی زیادطول نکشید ولیدیا پس ازتصرف دوشهر مهم پتریاو سارد دربرابر کوروش بزانودر آمد .

هرودوت به تفصیل وقایع این جنگ را می نویسد ومیگوید :

قدم سوم در شمال
و بنای سد یاجوج و ماجوج

٤ ـ قدم سوم حمله به منطقه کوهستانی شمال و جلو گیری از خرابکاری‌قومی بنام یاجوج وماجوج وبنای سدی است . این اقدام در حدود دریای خزر شروع و به کوه های قفقاز می رسد ، درآنجا بین دو کوه دره ای است که سد در آن جا بنا می شود .

قرآن در این باره میفرماید: «حتی اذا بلغ السدین وجد من دونهماقوما لایکادون یفقهون قولا» یعنی قومی کوهستانـــی و وحشی بوده که از مدنیت وفهم و شعور حسابی نصیبی نداشتند.

مقصود از دوسد دراینجا تنگه ای است که بین‌دو کوه‌بلنددر قفقازقرار دارد. درمشرق‌قفقاز ، دریای خزرراه عبور به‌شمال‌راسدمیکند، در مغرب‌نیز دریای سیاه مانع ازعبور بطرف‌شمال است، دروسط این دو دریانیز سلسله‌جبال‌بسیار بلند ومرتفعی است‌که درحکم یك دیوار طبیعی‌بین جنوب وشمال محسوب میشود .

قبائل شمال برای هجوم بنواحی جنوب هیچ راهی نداشتند جز تنگه‌ای که در میان این رشته کوهها وجود دارد ، وحشی ها از این تنگه به نواحی جنوبی هجوم برده و به قتل و غارت می پرداختند . کوروش در این تنگه سدی آهنین بنا کـــرد و بدین وسیله جلـــوی مهاجمین را گرفت .

نه تنها مردم قفقاز با ساختن این سد ، از هجوم قبائل‌شمالی راحت شدند ، بلکه تمام نواحی آسیـــای غربی وشمال مصر از آسیب آنان درامان ماند .

به نقشه نگاه کنیم ، آسیای غربی در پائین ، دریای خزرو دریای سیاه بالای آن قرار دارد و کوههای قفقاز نیز بین دو دریا

«وجدها تغرب فی‌عین‌حمئه» یعنی چنین دید که خورشید در محلی که آب تیره رنك بود فرومی‌رفت . مسلم است که خورشید در محلی معین غروب نمیکند ، ولی اگر درسواحل دریا ایستاده باشیم ، در نتیجه کرویت زمین‌وانحنای‌سطح‌آب‌راخواهیم‌دیدکه خورشیدهنگا غروب کم‌کم وآرام‌آرام درسینه دریاجای میگیرد .

قدم دوم‌در مشرق

۳ـ قدم دوم را ذوالقرنین در جهت «مشرق‌الشمس» یعنی محلی‌که خورشید طلوع می‌کند بر میدارد . هرودوت و کتزیاس هر دو از اقدامی که کوروش پس ازفتح لیدی وقبل ازفتح‌بابل برای خواباندن شورشهای‌مشرق نمود نام میبرند .

این دو مورخ گویند ، طغیان بعض قبایل وحشی در بیابان مشرق‌کوروش را وادار به‌حمله به‌مشرق نمود واین‌باآنچه در قرآن آمده است مطابقت دارد که میفرماید «حتی‌اذا بلغ مطلع‌الشمس‌وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا » یعنی وقتی به انتهای مشرق رسید ، دید خورشید بر قومی میتابد که حتی وسائلی برای حفظ خود ازگرمای آن‌ندارند. یعنی این‌طایفه ازقبائل کوچ‌نشین بودندکه درشهرها منزل نکرده وطبعا خانه نداشتند.

این قبائل کدامند ؟ از آنچه مورخین یونان ذکر میکنند بر میآید که باید همان قبایل باکتریا یا بلخ باشند. وقتیکه روی‌نقشه دقت کنیم ، متوجه میشویم که بلخ در حکم شرق دور ایران است ، زیرا ازبلخ دیگر کوهها یکباره ارتفاع گرفته و راه را می بندد ،

کوروش بطرف‌مشرق متوجه‌شد وتا بلخ تاخت . مقصود از گیدروسیا که‌مورخین یونانی‌نام میبرند، همان سرزمینی است‌که امروزبنام‌مکران و بلوچستان خوانده میشود .

کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد ، سزای او نیکی است ودرکار او گشایشی حاصل.»

بدین ترتیب کوروش ازگناهان سابق مغلوبین نیز چشم‌میپوشد و میگوید اگر پس‌ازین کسی بدی کرد بد خواهد دید.

مورخین یونان عموما عقیده دارندکه کار های کوروش پس‌از فتح لیدی نه‌تنها توام باداد و دادگستری‌بوده بلکه بسی بالا تر از آن مینمود ؛ همه بخشش وداد و بزرگواری بود، کوروش تا پایه‌داد نایستاد بلکه از آن مقام نیز فراتر رفت .

هرودوت میگوید کوروش فرمان داد که لشکریان مگر با سپاهیان دشمن، باهیچکس بااسلحه روبرو نشوند، همین‌طور هم کردند فراموش نکنیم که پیروزی کوروش، یك شکست عظیم برای خدایان یونان بود که مردم بکرامات آنان اطمینان داشتند.

مورخین میگویند کرزوس قبل از اقدام به حمله به سپاهیان کوروش، ازغیبگوی معبد دلفی (۱) در این باب‌استخاره کرد وخدایان اورا درپاسخ به فتح وپیروزی شگرفی وعده دادند !

پس‌از جنك که کرزوس شکست خورد، افتضاح‌این‌پیشگوئی پدید آمد ، مورخین و مفسرین کوشش کردند که روی آن را بپوشانند و گفتند که معبر معبد دلفی جواب را اشتباه گفته ؛ بدین

---

۱ — درشهر دلف — یونان - معبدی بودکه درنزد یونانیها بسیار مقدس و محترم محسوب میشد، کرزوس قاصدی فرستاد وازغیب‌گوی معبدکه مردم همه بقول او اعتماد داشتند وپی تی pythie نام‌داشت درباره جنك‌سؤال کرد وجواب رسید «اگرپادشاه ازرودهالیس بگذرد دولتی بزرك منهدم خواهدشد» این جواب دوپهلو بود وبعد ها گفتند مقصوداز آن‌ا نهدا. لیدی بوده‌است (مترجم)

دیواری سدمانند ایجاد نموده است. این سد طبیعی صدها میل طول دارد وهیچ خللی نیز بدان وارد نمیشود، طوائف شمالی چنانکه گفتیم فقط از یك دره تنك می توانستند به جنوب سرازیر شوند، کوروش با بنای سدی آهنین، این سد طبیعی را استحکــام تمام بخشید و در حقیقت بدین وسیله دروازه آسیای غربی و نواحی شمالی را قفل نمود.

اما طوائفی که ذوالقرنین در آنجا یافت و گفته میشود که دور از تمدن بودند، احتمال دارد همان قومی باشند که مورخین یونانی بنام « کولشی » خوانده و داریوش نیز در کتیبه خود به کوشیاه از آنان نام میبرد و همینها هستند که به کوروش از قوم یاجوج و ماجوج و هجوم آنها شکایت بردند وچون تمدنی نداشتند در قرآن به «لایکادون یفقهون قولا» توصیف شده‌اند یعنی حرف نمی‌فهمیدند.

اوصاف اخلاقی ذوالقرنین
که در قرآن آورده شده

۵ــ اکنون اوصاف اخلاقی ذوالقرنین در برابر ماست، نخستین آن عدل و داد و رعیت نوازی است، ببینم این صفت تاچه حددرزندگی کوروش وارد است

قرآن میفرماید این قوم در دست تست، تو میتوانی آنان را مجازات کنی یااینکه ببخشی و به نیکی گرائی ؛ مقصود ازاین دسته همان قوم یونانی است که بدون دلیل به کوروش حمله بردند و بالاخره نتیجه نگرفتند و کوروش فاتح شد البته می‌توانست ومیبایستی آنان را مجازات نماید .

ذوالقرنین چه کرد ؟ به مردم گفت بلکه عملا ثابت کرد که «من از آنان که میل به ستمگری و ستمکاری دارند نیستم ، کسی که ظلم کرد، سزای او ظلم خواهد بود و عذابی شدید خواهد دید ، اما

از آتش نجات بخشید، پرداختهٔ خیال یونانیان است ، مورخین آنها حقیقت مطلب را نوشته اند .

در قرآن آمده است که ذوالقرنین گفت «وسنقول له من امرنا یسرا » یعنی اگر کسی نیکو کرد ، خواهید دید که در برابر از طرف من باو بسختی و ببدی رفتار نخواهد شد» مورخین یونان عموما به حقیقت این مطلب ایمان دارند و می نویسند که کوروش با همه به نیکی و داد رفتار کرد، مردم را اززیر بار خراج گران ومالیات- های سنگین که از طرف پادشاهان بردوش رعیت نهاده شده بودنجات داد، آسان گرفتن کوروش درکارهاومهربانی او دوره‌جدیدی‌درآسایش و رفاه قاطبه مردم پدیدآورد.

اخلاق عمومی کوروش

٦ – آنچه ازاخلاق کوروش شنیدیم همه‌را در وظیفه‌ای که درغرب برعهده او گذاشته شده‌بود انجام داد.

فراموش نکنیم که مورخین ثلاثه بزرگی که تاریخ کوروش را نوشته‌اند نه تنها با کوروش هموطن وهم مذهب نبوده اند، بلکه با او و دولت او روابط دوستانه هم نداشته‌اند ، کوروش ایدی‌را شکست داد . شکست ایدی در حقیقت شکست قومیت وتمدن ومذهب یونان بود. جانشینان کوروش، داریوش و اردشیر هردو بیونان حمله بردند وآن کشور را فتح کردند، و از آن روز یونان درحکم دشمن خونخوار پارس در آمد.

مورخین ثلاثه کتب خودرا درزمان اردشیر وبعداز اوتالیف کرده اند ، یعنی در عصری که عواطف و احساسات ملی یونان در برابر ایرانیان یک‌پارچه آتش شده بود ، شعرای یونان شدیدترین نمایش نامه ها را ضد پارسیان به رشته نظم می کشیدند که هنوزهم

معنی که گفته بودند: «کروزس حمله میکند، دراین جنگ کشوری عظیم شکست خورده و ازمیان خواهدرفت » و مقصود ازاین کشورعظیم خود کشور لیدی بوده نه پارس.

همچنین درباره سوختن کرزوس مینویسند، موقعیکه کوروش فرمان داد منجنیقی را که از چوب ساخته و کرزوس را روی آن نهاده بودند آتش بزنند، کرزوس سخنی را که یك فیلسوف یونانی روزی باو گفته بود بیاد آورد و نام اورا برزبان راند، این مطلب بگوش کوروش رسید وفرمان داد تا آتش را خاموش کنند اما کار از کار گذشته بود ، دراین موقع کرزوس ربالنوع آپولون را بکمك طلبید ودرهمان حال، با اینکه آسمان ابر نداشت بارانی شدید شروع بریزش کرد وآتش دریك زمان فرونشست وجان کرزوس توسط خدای مذکور- پس از آنکه مردم نتوانستند- نجات داده شد.

اینها را مردم گمان میکردند، اما ازکتب تاریخی هردوت و گزنفون، حقیقت درك میشود. کوروش پس از آنکه به بشارت خدایان یونان دلگرم شده بود ، به حمله دست زد، مردم نیز قبل از حمله از گفته خدایان مطلع بودند؛ کوروش خواست اعتقاد پوچ و خرافی مردم را باطل سازد و بآنها نشان دهد که این خدایان نه تنها نمیتوانند برای کسی پیروزی تهیه کنند بلکه حتی آن را که دوست دارند از آتش نیز نجات نتوانند داد، از این نظرمنجنیقی بپای کرد وکرزوس را برآن نشاند و آنرا آتش زد تا مردم بچشم قدرت خدایان ساخته خود را ببینند .

وقتی که این حقیقت راخوب بچشم مردم واضح کرد دستور نجات کرزوس رااز آتش داد، اینکه آپولون معجزه کرد وکرزوس را

بروز شخصیت کوروش

۷- روشن ترین مطلبی که در نوشته های این مورخین مییابیم مقام و شخصیت بی نظیر کوروش بود، همه اتفاق رای دارند که کوروش از جنس دیگران نه، بل وجودی نادر و بی نظیر بود. چنانکه گوئی برای زمان آینده بوجود آمده بود، آموزگار باو چیزی نیاموخته و حکیمی به تربیتش همت نگماشته وحتی درشهر و آبادی نیز پرورش نیافته بود. آموزگارش طبیعت و حکمت ازلی مربی او بود، دامان کوه و صحرا مکتب پرورش اوست از چوپانان دشت های شرقی استان پارس بود. اما شگفتی بازی روزگار را بنگرید، که همین چوپان گمنام روزی چنان شخصیت خود را به چشم جهانیان کشید که همه را خیره کرد و بزرگ ترین نمونه حکمروائی و بالا ترین مثال حکمت و فضیلت شد.

اسکندر بزرك که از چشمه پرورش ارسطو آب خورده بود، شك نیست که فاتحی بزرك محسوب میشد، اما ببینم آیا گوشه ای از زوایای اخلاق و انسانیت را گشود؟ کوروش ارسطو و معلم اولی نداشت، بجای مکاتب بشری، مکتب طبیعت اورا پرورش داد، معذلك همچون اسکندر، تنها به فتح کشور ها اکتفا نکرد بل کشور انسانیت و فضیلت رانیز فتح کرد.

ازین نظر، عمر فتوحات اسکندر باعمر خود او پایان پذیرفت اما پایه هائی که فتوحات کوروش در کشور ها گذاشت، دوقرن کامل برای فرزندانش حکومت را نگاهداشت و دست روزگار به انهدام آن توفیق نیافت.

باقی است. البته درچنین شرایطی نباید انتظار داشت که یك نفر یونانی درمدح و منقبت ملت‌دشمن خودسخن گوید وبآزادی درثنای او ترانه سراید. باهمه اینها، آنطور که دیدیم هرسه تن مورخین بزرك فوق به عظمت خارق العاده کوروش اعتراف و در برابر فضائل اخلاقی بی نظیراو تسلیم‌شده اند.

این دلیل قاطعی است که شهرت محاسن و نیك رفتاریهای کوروش در آن عصر تا بدان پایه در اقطار جهان پیچیده وورد زبان خاص وعام شده‌بود که کسی را یارای انکار آن نبود ولوآنکه‌طرف دشمن نا بکار او باشد، درباره اخلاق کوروش دوست ودشمن سخن‌را بیك‌روش گفته‌اند وچه‌خوش گفت آنکه گفت:

و ملیحه شهدت بها ضراتهـا

والفضل ما شهدت به الاعداء!

هردوت گوید« کوروش پادشاهی بزرگوار، بخشنده‌وآسان گیر بود. همچون دیگر خسروان به جمع مال و منال حریص نبود، بلکه دربخشش وکرم افراط میکرد، داد مظلومین را میداد و آنچه راکه خیرخلق درآن بود هدف خود قرار داده بود»

گزنفون می نویسد: کوروش پادشاهی هوشیار ومهربان‌بود با نبوغ پادشاهی، ملکات و فضائل حکماء نیز در او جمع شده بود، کوشش داشت کشور خود را باوج عظمت برساند، بخشش او بـر جبروت و جلال او میچربید.

«خدمت‌همنوع‌را شعارخویش قرار داده وخوی‌او دادگستری و احقاق حق ستمدیدگان بود، تواضع و نرم دلی، جای کبروغرور را درسر اواشغال کرده‌بود.»

«موفقیت وپیروزی کوروش ، بسیار بزرك بود ، تا ۱۲ سال قبل ، حاکم ولایت کوچکی بنام «انشان» بود ، در حالیکه یکباره می بینیم تمام حکومت های قوی و بزرك در برابر اوزانـو میزنند ،

اینها کشورهائی بودند که روزی دم از امپراطوری جهانی میزدند ، سرزمین «ساراگون» پادشاه افسانه ای کشور «آکاد» و امپراطوری بخت النصر و بابل اکنون در برابر امپراطور جدید سر تسلیم فرود آورده وکوروش نه تنها فاتحی بزرك ، بلکه حاکمی مقتدر برای این ممالك محسوب میشود .

«ملتها نه تنها رژیم جدید را پذیرفتند ، بلکه بآن بسیار روی موافق نشان دادند چنانکه در ده سال عمر کوروش پس از فتح بابل ، می بینیم که هیچ شورش وسرو صدائی در امپراطوری بزرك او روی نداده است .

«صحیح است که ملتها در برابر اوتسلیم شده بودند ولی این تسلیم در برابر سخت دلی و استبداد اونبود چه حکومت کورش قتل وعذاب وتبعید و غارت نمی شناخت ، گناهکاران را بتازیانه نمی بست وقتل عام نمیداد وملتهارا براندن از کشور وموطن خود تهدید نمیکرد بلکه تمام این تسلیم ها نتیجه این بود که امن وآرامش همه جا رافرا گرفته گرك ومیش باهم زندگی میکردند .

«آثار بیدا پادشاهان آشور وبابل ازمیان رفته و ملت های تبعید شده بکشور ها وشهرهای خود بازگشته و خدایان ومعابد خود را از نوبرپای داشته بودند ، از آداب ورسوم قومی هیچ ملتی جلوگیری میشد بلکه همه درکار خود آزادی داشتند وادیان ومذاهب انحصاری شده وبجای خوف ووحشت عمومی سابق ، داد و دادگستری وبخشش ومساوات تا م نصیب قوم شده بود»

اکنون ببینیم قرآن درباره خصال ذوالقرنین چه میگوید

هنوز نفس واپسین اسکندر از دهان خارج نشده بود که کشورش بچند پاره تقسیم گشت ، اما روزی که کوروش چشم از جهان بربست ، هنوز کشور او مستعد توسعه و تقویت بود . فتوحات او هنوز به مصر نرسیده بود که پسرش دره نیل رانیز گشود و یك باره یك امپراطوری بزرك جهانی پدید آمد که دنیای قدیم نظیر آن را نشان نمی دهد .

قسمت اعظم قاره آسیا و اروپا و مصر زیرفرمان امپراطوری بود که پسر کوروش بتنهائی بر اورنك آن تکیه زده بود.

فتوحات اسکندر همه جنبه مادی داشت ، اما کوروش روح کشور هـا را میگشود ، امپراطوری اسکندر سـر بر داشت اما پایداری نتوانست ، در صورتیکه امپراطوری کوروش سالها پابرجای و استوار ماند.

اعتراف مورخین معاصر

محققین معاصر تاریخ نیز باین حقیقت اعتـراف دارند مستر گرندی استاد دانشگاه اکسفورد که در تاریخ قدیم تنها مرجع موثق شناخته میشود و تاریخ گرانبهای او (جنك بزرك پارس) قبول عام یافته است، دراین کتاب میگوید :

«شك نیست که شخصیت کوروش شخصیتی نادر و بی نظیر و در عصر خود غیر عادی بود. کوروش در دل ملل معاصر خود چنان اثری بجای گذاشت که عقل را مات میکند ، گزنفون شاگرد سقراط تاریخ حیات او را پس از ۱۵۰ سال تالیف نموده ، درتمام روایات او فضائل بارز کوروش را می بینم ، صرف نظر از اینکه باین مطلب اهمیت بدهیم یا ندهیم، ناگزیریم اعتراف کنیم که رشته سیاست مملکت داری کوروش، مربوط و وابسته به محاسن اخلاقی و ملکات فضیلت او بود . وقتیکه رفتار اورادربرابررفتار پادشاهان سلف او ازکشور های آشور وبابل قراردهیم ، می بینیم که درخشندگی وبرجستگی خاص رفتارکوروش دربین سایرین کاملا آشکار است.»

گرندی در جای دیگر گوید :

(۳ - ۷۳) یعنی جز بکسی که از دین شما پیروی کند ، یا‌ن[?]
نداشته باشید .

با همه این تعصبات ، این قوم در برابر فضائل کوروش که‌از هر حیث در برابر آنها بیگانه و غیر بود، سپر انداختند و نه‌تنها به بزرگواری اواعتراف کردند بلکه اززبان پیغمبران خود او را مسیح موعود شناختند ولقب دادند.

این مطلب مارا برآن میداردکه قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمتهائی بوده است که‌یهود باهمه تعصب ضدبیگانگان‌حاضر باین اعتراف شده اند .

مسلم است که انسان نیکو کاران را همیشه میستاید ومحترم میدارد و البته جای تعجب نیست که یهود در برابر کسیکه آنانرا از اسارت وبدبختی نجات داده است سرتعظیم فرود آورند و اختلاف دینی اورا هم مهم نشمارند، ولی مسئله‌ای که از آنان مستبعد است این نکته است که اورا فرستاده خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند .

مزدیسنا یا دین زردشتی

اکنون آنچه از معتقدات مذهبی کوروش‌می دانیم موردتعمق قرار دهیم .

با توجه به شواهد تاریخی باید بدانیم کـه کوروش دین مزدیسنی داشت، یعنی پیرو دینی بود که زردشت پیغمبر معروف ایران بنا نهاد .

زردشت درچه زمانی ظهورکرد؟ ما دقیقا از آن اطلاع نداریم بعضی مورخین یونان در قرن دوم و سوم قبل‌ازمیلاد– آنطور که در زمان آنها شایع بوده است– میگویند هزاران سال از عهد زر دشت

- ۵ -

معتقدات ذوالقرنین مذکور درقرآن و کوروش

آخرین ومهمترین چیزی که ازاوصاف ذوالقرنین جلب توجه ما رامی کند، اخلاص و پاکی عقیده اودرستایش خداوند یکتا وایمان او بدنیای دیگراست. آنچه درقرآن دراین باره آمده بود دیدیم ، اکنون ببینیم آیا صفات کوروش با آنچه در باره ذوالقرنین آمـده است توافق دارد یا خیر ؟

جواب مثبت است، زیرا قرائن و شواهد همه دلیل بر این معنی است . اولین چیزی که در این خصوص باآن روبرو میشویم ، عقیده قومی یهوداست، کتب دینی یهود تصریح میکنند که کوروش فرستادهٔ منتظر خداوند و مسیح اوست که برای بسط عدل و داد وفراهم آوردن خشنودی خود اورا برگزیده است

مسلم است، یهود در اینمورد بکسی که بت پرست باشد معتقد نمیشد وناچار بایستی کوروش یکتاپرست و مؤمن بخداوند باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود

پوشیده نماند که بعلت غرور ملی بی اندازه، یهود اصولا در برابر بیگانگان و اقوام غیر یهود بیش از اندازه تعصب بخرج میدهند و هیچ چیز برای آنها گرانتر ازین نیست که بیگانه‌ای رابیزرگواری و شرف معترف شوند. چنانکه همین تعصب آنها را در اوایل ظهـور اسلام از گرویدن به حضرت محمد (ص) بازداشت بحدی که طبق آیه قرآن یهودان همیشه بهمدیگر میگفتند« ولا تومنوا الا لمن تبع دینکم »

کتیبه های داریوش که دردامان کوه‌ها را به معتقدات‌دینی هخامنشیان آگاه می کند.

مورخین عموما عقیده دارند که کوروش در سنه ۵۲۹ ق.م بمرد و پسرش کمبوجیه (کا بی‌سیز)جانشین او شد که درسال ۵۲۵ ق.م بر مصر دست یافت.

موقعی که در مصر بود، شنید در ماد شورشی برپاشده ست و مردی بنام گئومات خود را پسر دوم کوروش که به نام «بردیه» (سمردیز به یونانی) خوانده میشد و قبل از کمبوجیه ازدنیا رفته بود خوانده است.

کمبوجیه از مصر بازگشت. و در بین راه – درشام - او نیز بمرد، چون از نسل کوروش پس‌از مرك کمبوجیه کسیکه‌لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، پسرعم او داریوش به تخت نشست وشورش را خواباند و رهبر آنرا کشت.

مورخین عموما نوشته اند که‌داریوش درسال ۵۲۱ ق.م‌یعنی هشت‌سال پس‌از مرك کوروش بتخت نشست.

مورخین یونان تصریح کرده اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند وبآتش آن دامن میزدند.

داریوش شخصادرکتیبه خود، لیدر انقلاب رابلقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد میخواند.

پیروان دین مذکور بعداز آن نیز چند بار دست بانقلاب زده اند، یك بار شورشی برهبری یك نفر «مغ» دیگر به نام ذره ورتیش بپاشدکه‌درهمدان بقتل رسید، پس ازاو نیز «شترت‌خمه» نامی دست بانقلاب زدکه در اردبیل کشته شد.

کتیبه های داریوش که خوشبختانه چون دردل کوه جای‌دارد

میگذرد. این اشاره مسلم است که زمان زردشت را از هزار سال قبل از میلاد پیشتر میبرد ،

محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تا حدی مبالغه شده است و تا این زمان زردشت قدمت نمی تواند داشته باشد.

پرفسور گلدنر آلمانی عقیده دارد که زمان زردشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکند. بیشتر محققین نیز عقیده اورا قبول نموده اند. اگر این مطلب درست باشد بنابراین کوروش و زردشت در یکزمان میزیسته اند.

در باره محل ظهور زردشت عقیده اغلب علما براین است که در ایران شمالی بوده است ، یعنی سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش «ویندی» از کتاب اوستا بکلمه « ایریاناویجو » یا ایران ویژه تعبیر شده مرکز ظهور زردشت بایدباشد.

گلدنر میگوید اگر بروایت شاهنامه تسلیم شویم ، مقصود شاهنامه از گشتاسب (ویشتاسب) باید طبق قول مورخین یونان پدر داریوش باشد .

گو این که زردشت قبل از کوروش ظهور کرده و یا معاصر با کوروش بوده ولی نمی توان دراینکه کوروش پیرو دین زردشت بوده است شك کرد .

درست است شواهد تاریخی که مستقیما در آنچه گفتیم ما را تائید کند نداریم ، ولی وقتی که در قرائن تاریخی که وقایع تاریخی بـه ما می دهد ، دقت کنیم ، از قبول آنچه گفتیم گزیری نیست . . .

اکنون دو حادثه مهم رابرای درك این مقصود تشریح میکنیم، یکی شورش گئومات که هشت سال پس ازمرك کوروش رخ داد ودیگر

دین قدیم مردم را بنام دین علیه او تحریك نموده و وادار به‌شورش می نموده اند ؟

شخصیت کوروش در حقیقت یك انقلاب اخلاقی و روحی در مردم عصر خود پدید آورد .

من در خانواده های سلطنتی ایلامی و آشوری و بابلی از لحاظ اخلاق و خصائل روحی کسی‌را همتای کوروش نیافتم ، مسلم‌است که کوروش از سرچشمه اخلاقی دیگری غیر از اینها آب میخورده است و شك نیست که این سرچشمه، همان تعالیم عالی‌اخلاقی زردشت که بر پایه «هومت» «هوخت» و «هوورشت» یعنی پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك قرار داشت می تو ند باشد . اینها اساس دین زردشتی بود ، و کدام یك از منابع اخلاقی جز اینها میتواند شخصیت بی‌نظیر اخلاقی شاهنشاه کوروش را بوجود آورد؟

با‌این‌تفاصیل اگر قبول کنیم که ذوا لقرنین دین مزدیسنی داشته نه تنها قرآن در باره او ایمان‌به خدا و روز شمار را ثابت نموده ، بلکه او را جزء وحی رسیدگان ازطرف خدای قلم داده است ، بنا بر این آیا لازم نیست که دین زردشت دین صحیح و آسمانی باشد ؟

چرا، لازم بنظر میرسد، دلیلی هم برای رد این الزام نداریم زیرا تاکنون ثابت شده که دین زردشت دین توحید و اخلاق فاضله بوده و پرستش آتش و عقیده ثنویت از آن نیست ، بلکه از بقایای مذهب مجوسی مادی است که بعد ها با مبادی مذهبی‌زردشت آمیخته شده است .

دین ماد و پارس،قبل‌از زردشت

معتقدات دین ماد وپارس، قبل‌از ظهور زردشت‌مثل معتقدات سایر ملت های آریائی بوده است.

هجوم اسکندر، نتوانسته است بر آن ضربتی بزنند ، مهم ترین آن ، کتیبه بیستون است ، داریوش در این کتیبه به تفصیل رسیدن به تخت و تاج و خواباندن شورش گئومات مغ را بیان می کند

در استخر کتیبه دیگری است که داریوش نام کشور های تابعه خود را ذکر میکند ، در این کتیبه ها داریوش همه جا نام «اهورا مزدا» را میبرد وجمیع پیشرفتها و موفقیتهای خودرا مرهون عنایت او میداند. احتیاج نیست بگوئیم که‌اهورا مزدا دردین زردشت خدا است .

همچنین نباید فراموش کرد در کتب مورخین یونانی مطلبی دال براینکه کمبوجیه یا داریوش دین تازه ای اختیار کرده باشند وجود ندارد .

هرودوت دوسال بعداز وفات داریوش یعنی درسال ٤٨٤ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ٥٠ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده، بنابراین عصر داریوش با زمان او فاصله زیادی ندارد، با همه اینها هرودوت از دین داریوش در نوشته های خود ذکری نمی کند .

این عدم ذکر دلیل چیست ؟ دلیل براین است که کمبوجیه و داریوش پس از کوروش دین تازه‌ای را گردن ننهاده اند، با توجه باینکه محقق است داریوش پیرو دین زردشتی بوده آیا مسلم نیست که دین زردشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد ؟

باز می بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کوروش چند بار شورش مینمایند ، باین دلیل آیا ثابت نمی شود که کوروش مذهب تازه ای قبول نموده که همان‌دین زردشت باشدوروسای

شراب از شعائر دینی آنها محسوب میشد . شراب تندی که مستی شدید می آورد و در کتب ویدا به نام « سوم » موسوم است نزد مادیها و پارسها به «هوم» نامیده میشد و زردشت در باره این شراب در اوستا گوید:

« خداوندا ، کی خواهد بود که رؤسای این سر زمین از گمراهی نجات یابند ؟ چه وقت آیا مردم از دست نابکاری کاربان‌ها و کاوی ها نجات خواهند یافت ؟ و آیا روزی خواهد رسید که‌این شراب نجسی که مردم‌را بوسیله آن فریب می‌دهند، ریشه آن اززمین کنده شده‌واثرش ازجهان کم شود؟ (یسنا ۴۸ و ۱۰)

در جای دیگر گوید :

«این گمراهان همه جا قربانی میکنند و حیوانات رامیکشند واز عمل خود نیز خرسند هستند» (یسنا ۳۲)

مزدیسنا

زردشت مردم را بدین مزدیسنا یعنی دین توحید که‌مردم‌رااز شرك بخدا و بت‌پرستی منع میکرد دعوت نمود

زردشت همه معتقدات مغها یعنی مجوسهای قدیم را باطل‌شمرد و گفت :

نه نیرو های زیاد برای خیر و نه خدایان بیشمار برای شر هیچکدام نیست ، فقط یك خدا هست وآن اهورامزدا است که همتا ندارد، یکتاست، پاك، خدای حق و نور ، خالق حکیم و تواناست که هیچکس در خدائی و پادشاهی او شرك نیست ، قوای روحی که گمان‌میکردند خالق خیر یاشراند، خالق نیستند. بلکه‌خودآنهامخلوق اهورامزدا محسوب میشوند، خداوندان خیربنام امشاسپندان و «یزتا» یعنی فرشتگان خوانده میشوند

آریائی های فارس در اوایل امر مثل برادران آریائی خود در هند ، مظاهر طبیعی را میپرستیدند ، سپس خورشید رامورد تکریم و پرستش قرار دادند، بعدها آتش جانشین خورشید شد، زیرا از میان عناصر مادی، تنها آتش منشاء ومنبع نور و گرما بود.

هندیها و یونانیان قدیم هر دو به خدایان خیر و خدایان شر معتقد بودند، ایرانیان قدرت خدائیرا بدو نیروی مساوی تقسیم نمودند خدای نیکی که منشاء فعالیت و رفاه زندگی بود وخدای شر که همه بدیها و نابکاریها ازو سرچشمه میبافت .

در این زمان، برای پرستش آتش درکوهها معابد و قربان‌گاههائی میساختند، این معابد بوسیله روحانیانی بنام مغ «موگوش» اداره میشد و همین کلمه بعدها نماینده آتش پرستی شد که بعربی و عبری مجوس خوانده میشود.

درگاتها کلمه مجوس به «کارپان» و «کاوی» نام برده شده است .

زبان شناسان عقیده دارند کلمه کارپان پهلوی بسا احتمال دارد که همان کلمه «کلپ» سانسکریت باشد که معنی انجام مراسم دینی و شعائر مذهبی را میدهد. اما کلمه «کاوی» همان کلمه «کوی» سانسکریت است که بمعنای شاعر آمده و در زبان اوستا نیز بجای کلمه ساحر استعمال شده‌است.

چه خوش که شاعر را یکی از فرقه ساحران بدانیم چه : ان من البیان لسحرا .

بیشتر آنچه در کتب « ویدا » از شعائر مذهبی و پرستش خدایان و قربانی های هندیها میبابیم، کم وبیش دربین قبائل ماد و پارس که غلب کشاورز بودند رواج داشت . از آن جمله نوشیدن

اخلاقی آن است، دردین زردشت اخلاق ازدین جدا نیست بلکه جزء دین است همچنانکه در یونان نیز چنین بود . ازینجهت در نزد زرتشتیان دین در حکم یك شعار ملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد ، بلکه در حکم قانون ورژیم زندگانی فردی محسوب میشد.

پاکی نفس و نیکی کردار محوری بود که تعالیم زردشت بر گرد آن میچرخید. دردین زردشت باید پندار و گفتار و کردار همه جا با این قانون مذهبی توافق کامل داشته باشند . قانون فوق در سه جمله «هومت» «هوخت» و «هوورشت» که به پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك ترجمه شده است خلاصه میشد.

همانطور که پروفسور گرندی میگوید، دین زردشت دین حقیقت وعمل بود واین حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه میریخت ومکارم اخلاق وعنصر مرکزی این دین را فراهم میکرد

دین زردشت اصولا از شائبهٔ بت پرستی مبرا بوده وبه هیچ شکلی از اشکال پرستش بت‌ها را اجازه نمیداد . مدتها که براین دین گذشت، تحریف و تبدیل در آن راه یافت اگرچه پیروان آن معذالك هرگزرو به بت پرستی نیاوردند. ازاین نظر ملکم خان در کتاب خود موسوم به «تاریخ ایران» گوید «پارسیان در میان سایر ملل قدیم تنها ملتی هستند که در هیچ یك از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاوردند . »

هندیان قدیم نیز به یگانگی خدا عقیده داشتند ولی این عقیده از میان خاصان قوم تجاوز نمی کرد و عامه مردم بیشتر بت پرستی را شعار خود قرار داده بودند.

درگاتها ـ که قسمتی از اوستاست ـ نام عده ای ازان مصادر خیر را میتوانیم یافت که از آن جمله «اشا» «هوفنا» «خشترا» «ارمتی» «هوروتات» «امرتات» را میتوان نام برد.

در کتب ضمیمه اوستا نام فرشتگان دیگری نیز می توان یافت و در قدم روز ها و ماهها را پارسیان به نام همین فرشتگان خوانده اند

هم چنین زردشت تصریح کرد که برای امورشر خدائی نیست بلکه مظهر آن «انگره می نیوش» یا شیطان نام دارد ، بعدها نام او تحریف شده و اورا به نام « آنرومین» خوانده‌اند بالاخره باز هم تحریف و به «اهرمن» مشهور شد.

عنصر اساسی دین زردشت عبارت است از اعتقاد به زندگی دنیای دیگر، زردشت گوید که زندگی انسان بامرك او دراین دنیای مادی پایان نمی‌پذیرد، بلکه بعداز زندگی این دنیا، زندگی دیگری در انتظار اوست، و آن حیات ـ حیات دوم ـ دوجنبه میتواند داشته باشد ، دنیای خوشبختی و دنیای بدبختی، کسانی که دردنیا به نیکی روزگار گذرانیده‌اند به‌دنیای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن به پستی وفسق نهادند، عالم بدبختی در انتظار آنهاست

اعتقاد به بقای روح نیز ار معتقدات اسلی دین‌زردشتی است در این دین جسم را فنا پذیر میدانند ولی جان پس‌از مرك باقی‌است و جزای خودرا بر اساس آنچه در دنیا کردخواهد دید .

مهمترین چیزیکه در دین زردشتی جلب نظر میکند ، قانون

ازین ثنویت هیچ دینی مبرا نیست، نهایت درجات آن درادیان مختلف فرق میکند ، دین یهود وعیسی واسلام هر کدام معتقدبه‌وجود شیطان هستند، اگر درست در واقعیت انگره مینوی اوستا و شیطانی که در کتاب خلق- تورات - ازآن نامبرده دقت کنیم، تفاوت‌ذاتی‌میان آن دو نخواهیم یافت .

در اینجا یك مسئلهٔ اساسی در برابر ماست: آیا در دنیا چیزی که سزاوار نام‌گذاری خیرو شر باشد؟ و آیا آنچه را که‌ما بنام خیر و شر می نامیم در دنیا وجود خارجی دارد یا اینکه فقط یك تاثیری است که در روح ماپیدا میشود؟ این یك مسئله است که اگر به عقیده دوم آن معتقد باشیم . محلی‌برای وجود شیطان یا انگره مینو نمیتوانیم‌یافت. ولی اگرواقعا بگوئیم در دنیا خیری و شری هست ، هیچ چاره‌ای نیست که ثنویت‌رابشکلی از اشکال قبول کنیم و گرچه نامی غیراز آنچه‌گفتیم برآن بگذریم بازهم جای خودرا در معتقدات مذهبی ماباز خواهدکرد .

افلاطون در این باره درکتاب‌خود «جمهوریت» قول سقراط را نقل میکند بدین مضمون : شر اصولا در دنیا بیش از خیر بوجود میآید، اگر محال باشدکه خداوندرا علت‌شر بدانیم، ناچاریم منشاء آن را در وجود دیگری بیابیم. وهمین بحث است که‌مارا به شیطان یا انگره مینو آشنا میکند،

کتاب خلق - تورات- داستان آدم و شیطان‌را بمابازمیگوید و اوستا افسانه جم و انگره‌مینو رابگوش ما می‌خواند حقیقت در این دو داستان یکی است اگرچه در نام و شکل اختلاف دارند و عبارت شتی است.

دین زردشت در این مسئله تفاوتی بین خاص وعا ندم‌ارد و کلیه پیروان آن یکتا پرستی را پیشه کردند و اگر ادعا کنیم که تاریخ قدیم جزدوتن ندیده است که در دنیای بت‌پرستی آنزمان مردم را به یگانه پرستی دعوت کنند اشتباه نکرده‌ایم :

این دو پیغمبر عبارتند از ابراهیم علیه‌السلام از قوم سامی و زردشت پیغمبر از ملل آریائی »

زردشت و ثنویت

مدتها مردم گمان داشتند که دین زردشت بر اساس ثنویت (Ditheism) یعنی اعتقاد به وجود دوخدا (خدای خیر و خدای شر) بنا شده است . هم چنانکه مغ ها نیز قبل از زردشت چنین — اعتقادی داشتند .

اما بعدها پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که این گمان خطا بوده است، صحیح است زردشت اعتقاد به دو اصل — اصل خیر و اصل شر — دارد ولیکن هیچوقت آندو را بصورت دوخدا و برابر یکدیگر نشان نداده است و فقط مغ‌ها — قبل ازاو —چنین اعتقادی داشتند. زردشت این مطلب را بکلی انکار کردو « اخلاق ثنویت » راوارددانست نه اینکه درکار خدا ثنویت را قبول کند.

بعضی از پارسیان زردشتی عصر حاضر کوشش دارند ثابت کنند که ثنویت اصولا در دین زردشت نبوده است. ظاهرا این ادعا نباید از تکلف خالی باشد، ثنویت هست نه‌درباره خدا ، بلکه دربارهٔ منشاء خیر و شر، زردشت میگوید دواصل وجود دارد. اصل خیر واصل‌شر ، آنکه جلب شر می کند انگره مینو یا اهرمن است که همان شیطان باید خواند .

این عصر است که ندای دین‌زردشت‌را درکتیبه های جاودانی‌داریوش برپیشانی کوهها میخوانیم ، یکی ازین کتیبه هاکه دو هزار وپانصد سال گذشت زمان را دیده است مینویسد :

« خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و بسلطنت مملکتی رسانیده که بزرك است و مردان و اسبان خوب دارد. »

درکتیبه دیگر میگوید :

« داریوش شاه گوید ، اهورامزدا مرا به فضل‌خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیاد گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد ، ای اهورامزدا ، مراوخانواده مرا وهمه سرزمینی را که بمن سپردی در حمایت‌وحفظ خود قرار ده ودعای مرااستجابت کن . »

دعوت به راه راست

در جای دیگر گوید:

« ای‌انسان، آنچه اهورامزدا امر کرد بتو میگویم ،از راه راست مگرد ، اندیشه بدمکن و ازگناه بپرهیز »

فراموش نکنیدکه داریوش پسرعم‌کوروش بوده است‌وفقط ۸ سال پس از مرك او جانشین او شده، ازاین نظر آنچه‌که‌داریوش میگوید، چنان است‌که کوروش گفته باشد و در حقیقت زبان حـال کوروش است و همه اینهاکه داریوش‌گفت و موفقیت خودرا بنتیجه فضل ورحمت خدای‌شمرد،مطابقت دارد با این‌آیه‌که اززبان‌ذوالقرنین در قرآن آمده است« هذارحمة من ربی»(۹۸)

روح اخلاقی مزدیسنا

محققین عصر حاضر عموما عقیده دارند که تعالیم زردشت در ترقی و پیشرفت روح فکری و اخلاقی انسان رل بزرگی بـازی کرده است .

این دین در پانصد سال قبل از میلاد چنان اخلاق ایرانیان ماد و پارس را پاك و تطهیر کرده بود که مردم یونان وروم در برابر آنان از لحاظ درجات اخلاقی بسیار پست تر بودند،

دینی که هدف و منظور آن ، صفای زندگی فردو برکناری شخص ازپیروی کارهای ناپسندیده است، سزاوار بود که پایه‌های کاخ اخلاق و خصائل حمیده‌رادووجود مردم بناسازد.

چه کسانی باین مطلب شهادت داده‌اند؟ شاهدین این موضوع کسانی هستند که نه تنها با پارسیان دوست نبودند بلکه کمال دشمنی و خصومت راداشتند، باهمه اینها نتوانستند فضائل اخلاقی ایرانیان را ندیده گرفته سرسری بگذرند، در این باره هرودوت وگزنفون هر دو اعتراف می‌کنند که فضائلی که وجود ایرانیان بدان زینت یافته در یونانیان نیست.

این جمله راهم از پروفسورگرندی درپایان کلام خود بیاوریم که گفت: صفاتی که از نقطه نظر راستی و پاکی ومحاسن اخلاق در ایرانیان باستان دیده‌ایم ، در هیچیك از ملت های معاصر آنان نمی - توانیم یافت .

کتیبه‌های داریوش

دین زردشت دردوره داریوش به اوج کمال رسیده بود ، در

آوری کرد ، گفته میشود اردشیر بـابکان نیز کتاب اوستا را از نو جمع کرد .

مسلم بود که اصول وخصوصیات دین دراین مدت بسیارتغییر و تحریف یافته و حتی مسخ شده بود . دین زردشتی در این زمان دین خالص نبود، بلکه مخلوطی ازعقاید مجوسی قدیم و عقاید یونانی و زردشت بشمار میرفت و البته تفسیر موبدان و تشریح و حـاشیه نوشتن و گفته آنها نیز کار را بجائی میرساند که دیـن را از اصل دور می ساخت.

اسلام و زردشتیان

روزی که اسلام ظهور کرد ، دین زردشت همین طور تحریف شده و معروف بنام مجوسی بود . پیغمبر اسلام (صم) با اصول آن اختلاف نداشت و فرموده بود. که با آنان ـ زردشتیان ـ مثل اهل کتاب رفتار کنید :

« سنوابهم سنة اهل الکتاب» .

ازینجهت مشاهده میکنیم که اسلام زردشتیان را در مقـام مشرکین قرار نداده‌است بلکه آنان را تامقام اهل کتاب بالا برده، همچنانکه باصول دین یهودونصاری نیزاعتراف فرموده‌است.

همچنانکه اسلام اصول‌دین یهودونصاری را محترم شمرده و فقط با عقاید تحریف وتبدیل شده آنان مخالفت داشته ، در اصول با دین زردشتی نیز موافقت نموده و فقط مجوسیت تغییر پذیرفته را انکار نموده است

تحریف و تغییر مزدیسنا

انحطاط دین زردشت از قرن سوم قبل از میلاد شروع میشود و در این قرن است که عقاید مجوسی دوباره سربلند میکند و موثرات خارجی نیز در آن تاثیر مینماید تا جائیکه می بینیم این دین - دین کوروش و داریوش - در عصر امپراطوری رومی ها و زمان آنتونی کاملا به شکل دیگری تغییر یافته، سادگی اولیه خود را از دست داده و چنان عقاید ناباب در آن راه یافته و آنقدر پیرایه یافته که اگر خود زردشت باز آمدی آنرا باز نشناختی .

حقیقتی که نباید آنرا ندیده انگاشت این است که هجوم اسکندری تنهااز لحاظ سیاسی دولت پارس را خردنکرد ، بلکه پیکر دین مقدس و ملی پارش راجریحه دارساخت .

یك داستان باستانی پارس میگوید که کتاب دینی مقدس زردشت روی دوازده پوست گاو باآب زر نوشته شده بود.

این کتاب در ایام هجوم اسکندر به آتش سوخته شد . البته این فته کری کتاب به روی ۱۲ پوست گاو نوشته شده باشد شاید مبالغه آمیز باشد، اما چیزی در آن شك نیست اینست که هجوم اسکندر با اوستاکتاب زردشت همان کرد که غارت بخت النصر باتورات نمود، زیرا پس از این دو غارت، هردو دین سرمایه اصلی خود را که کتاب مقدسشان باشداز دست دادند .

پانصد سال پس از اسکندر که امپراطوری ساسانی تشکیل شد پارسیان بفکر ایجاد یك رفورم در دین زردشتی افتادند، وهمانگونه که عزرای پیغمبر تورات را پس از پایان یافتن دوره اسارت بابل جمع-

شده بود ترجمه نمودند و ابوحمزه اصفهــانی نیز در کتاب خود چندین بار از آن ترجمه نام میبرد.

مسعودی و بیرونی نیز از ترجمه اوستا سخن می‌گویند کـه مینویسندکه شامل ۲۱جزء و هرجزء آن قریب ۴۰۰ صفحه دارد ۰ مخصوصا از دو جزء آن‌نام برده میشود یکی‌جزء «جسترشت» که‌در آن از ابتدا و اجام دنیا سخن ٠یرود ،جزء د ـگر «هادوخت» محتوی اندرزها وپندهای اخلاقی است.

متاسفـانه این نسخه اوستائی کــه در قرن چهارم هجــری وجود داشته و ابوحمزه بــدان تصریح نموده ، نایاب گردیده و در کتابخانه‌های امروز دنیا اثری از آن نیست.

آنچه راکه ما اکنون اوستا مینامیم، یك‌جزء ناقص‌از همان اوستای ساسانی است‌که بوسیله پارسیانی‌که به‌هند مهاجرت کرده‌اند بدست ما رسیده است و ازین نظر نیز مدیون مستشرق فرانسوی آنك تیل هستیم ک٠ تحقیقات علمی و فداکاریهای او مارا بااین جزءاز اوستا آشناکرد .

محتویات این جزء شامل پنج فصل ازگاتها است که ممکن است از زمــان زردشت بــاقیمانده باشد و بقیه بعد از آن تدوین گردیده است .

از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمود من میدانم زردشتیان شریعتی دارند که بدان رفتار میکنند و کتابی که بآن ایمان دارند، بنابراین با آنان همان معامله اهل کتاب را روا دارید.

مسلمین عقیده داشتند که دین زرردشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به توحید دعوت می نموده و ازینجهت زردشت از پیغمبران باستانی بشمار بوده است. فردوسی در شاهنامه جاودانی خوددر تایید این عبارت گوید:

مگوئی که آتش پرستان بدند
پرستندگان نیک یزدان بدند

ابوریحان بیرونی که در همان عصر فردوسی میزیسته و تواریخ قدیم را تحقیق مینموده است در «آثارالباقیه» آنطور که ظاهر است بین مجوسی وزردشتی فرق میگذاشته است.

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی مقتول درکتاب خود «حکمت اشراق» نه تنها تصریح دارد که زردشت پیغمبر بوده است، بلکه بین زردشتی و مذهب «افلاطونی جدید» توافقی دریافته و پس از او شارح حکمت اشراق، علامه قطب الدین شیرازی نیز عقاید او را تایید مینماید.

از میان متصوفین هند، صوفی پاك سرشت و روشنفکر میرزا مظهرجان جانان در مقایسه ادیان قدیمه هندوایران چنین موضوعی را تایید مینماید.

پس از آنکه عربها آنچه از کتب پارسی قدیم یافتند دست به ترجمه آن زدند، کتاب اوستائی راهم که در عصر ساسانی تالیف

یاجوج و ماجوج

اکنون از یاجوج و ماجوج سخن گوئیم، اگر این دو را یافتیم طبعا پیدا کردن سد نیز برایمان آسان میشود.

قرآن در دو سوره از یاجوج و ماجوج نامبرده است، در سورهٔ انبیاء میفرماید. «حتی اذافتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون» (۶۱ - ۹۶) در سوره کهف هم که داستان ذوالقرنین را مفصل گوید وذکر کردیم.

دو کلمهٔ یاجوج و ماجوج ظاهرا عبری بنظر میرسد ولی در اصل مسلما عبری نیست و دو کلمه بیگانه است که صورت عبری بخود گرفته، یونانیان آن دو کلمه را «گوت» و «ماگوك» گویند، در ترجمه سبعینیه تورات - که قبلا از آن نام بردیم - باین شکل استعمال شده و بعدا در زبانهای اروپائی بصورت سایر اشکال درآمده است.

اولین بار این نام در تورات در کتاب خلق آمده و آن موقعی است که خروج ملت ها را از خانواده نوح شرح میدهد و میگوید: «برای یافث بن نوح این اولاد بدنیا آمد: جمر، ماجوج، مادی یونان، توبال، مسك و تیراس (۱۰ - ۳) در سایر صفحات نیز این اسماء تکرار میشود، در کتاب حزقیال که شرح خواهیم داد - بصورت واضحی ذکر شده و درمکاشفات یوحنا نیز پیشگوئی در باره ظهور آنها آمده که مربوط به عهد جدید است.

این اقوام چه طوایفی میتوانند باشند؟ شواهد تاریخی می - گوید که قومی بدوی ووحشی در دامنه‌های شمال‌شرقی بوده‌اند که سیل هجوم آنان از قرون ماقبل تاریخی تاقرن نهم میلادی بطرف کشورهای

- ٦ -

سد یأجوج و مأجوج

دیگر از بحث درباره شخصیت ذوالقرنین فراغت یافتیم و چیزی فروگذار نکردیم جز انکه نظری به مسئله سد یاجوج ماجوج بیفکنیم، باید دید از کدام سد میخواهیم سخن گوئیم؟ ودر کدام صفحات تاریخ و روی چه نقشه‌ای اززمین آنرا جستجو کنیم!

اول باید متذکر شد که در قرآن برای بنا این سد دو صفت متمایز ذکر شده. یکی اینکه سدرا دربین دودیوار طبیعی بلند بر پای داشته‌اند و دیگر آنکه جزء مصالح بنای آن بیش از حد آهن بکار رفته است، روی این اصل باید اولا در یك دره کوهستانی سـد را بیابیم، و ثابت کنیم دیوار بیش‌از سنك وآجر آهن درآن مصرف‌شده و راه عبور ومرور دره کوهستانی‌راقطع می‌نموده است.

همین دووصف‌کاملا مارا آگاه‌میکند، مفسرین ما که از این دوتوصیف چشم پوشیده‌اند، هرجا دیواری دیدند آنرا سد ذوالقرنین خواندند ، مثلا مرحوم اسید احمد یکی از محققین بزرك معاصـر ، دیوار چین‌را مورد نظر قرار داده وگوید سد ذوالقرنین است. حال آنکه این دیوار به هیچوجه نمیتواند سد ذوالقرنین باشد ، زیرا که‌در دره‌کوهستانی بنانشده وثانیا مصالح آن آهن نبوده بلکه یك دیوار سنگی است که صدهامیل طول‌دارد.

آسیای غربی و جنوبی درجنوب ومغرب آن واروپا درجهت شمال غربی آن واقع شده است

از روزی که قبائل آن شروع به کوچ نمودند، بعض از آنها در آسیای وسطی و برخی دیگر پیش رانده و به اروپا نیز رسیدندو یا آسیای غربی و جنوبی را مورد نظر قرار دادند.

بیشتر قبائلی که ازین سرزمین در سایر نقاط آسیا پراکنده شده‌اند، خصوصیات روحی و جسمی خودرا کم کم از دست داده‌اند و خود بصورت یك ملت مشخص در آمدند، منتهی تا مدتهاسی کوچیدن قبائل از سرزمین اصلی ادامه داشت. سرزمین اصلی تا قرون اخیر بدویت خود را ازدست نداده بود ولی دسته هائی که از آن کوچیده بودند کم کم کمال همنشین در آنها اثر کرد و شهر نشین شدند وگذشته را از یاد بردند. به کشاورزی و صنایع دستی پرداختند وزندگی ساده‌ای پیش گرفتند.

امـا قبائل سر زمین اصلی کماکان بحـال وحشی و بربریت بودند و ازین نظر دائما خطری بزرك برای قبائل شهر نشین و تمدن یافته محسوب میشدند.

زمانهای هفت گانه خروج یاجوج و ماجوج

اکنون میتوانیم خروج اقوام مذکوررا به هفت دوره تقسیم کنیم. دوران اولیه آن مربوط میشود به زمانهای ما قبل تاریخ و آن از روزی است که قوم مزبور مجبور به مهاجرت ازشمال شرقی به داخله آسیاشدند.

دوره دوم در اوایل دوران تاریخ است در زندگی این قوم

غربی و جنوبی جاری بوده است.

در دورانهای مختلف به نامهای مختلف نامیده میشوند ، در ازمنه‌ی اخیر در اوروپا آنها را «میگر» ودرآسیا «تاتار» نامیده‌اند معلوم شده است که در حدودسال ۶۰۰ ق.م یك دسته از آنان درسواحل دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوههای قفقاز آسیای غربی را مورد هجوم قرارداده‌اند.

یونانیان در آن زمان آنانرا بنام سیت نامیده‌اند و بهمین اسم درکتیبه داریوش در استخر نیز ثبت است ، باید مطمئن بودکه قومی که از آنان به‌کوروش شکایت برده شده و کوروش سدی آهنین در برابر آنان بنا نهاده است، همین‌ها بوده‌اند .

این نقطه شمال شرقی از دنیای آنروز به‌مغولستان(منغولیا) موسوم بود و قبایل کوچ نشین آن «منغول» نامیده میشوند ، منابع چنین بما میگویدکه اصل منغول کلمه«منگوك» یا «منچوك» بوده است و در هردوحال این کلمه باکلمه‌عبری ماجوج بسیار نزدیك‌است که یونانیان نیز «میگاك» میخوانده‌اند .

در تاریخ چین از قبیله دیگری در این سرزمین نامبرده می شودکه بنام «یواشی» خوانده میشده‌اند و ظاهرا باید همین‌کلمه در طول قرون تحریف یافته و به‌صورت «یاجوج» عبری درآمده باشد

مغولستان

یك قسمت مرتفع‌ازکره زمین که‌درشمال شرق آسیا واقع و بنام مغولستان و ترکستان چین خوانده میشود ، ازقدیم مرکز تجمع قبائل بیشماری بوده است . چین در طرف مشرق آن قرار دارد ،

به «هون» تبدیل شد در همین زمان امپراطور چین موسوم به‌شین — هوانك‌تی دیوار بزرك چین را در برابر هجوم آنان برپا داشت که هنوز هم باقی است ، و بنای این دیوار از سال ۲٦٤ ق . م شروع‌شده و در ظرف ده سال پایان یافته است. چون دیوار از هجوم اقوام مزبور به چین جلوگیری کرد طبعا مجددا متوجه آسیای وسطی‌شدند .

دوره ششم هجوم قبائل فوق را باید درقرن چهارم میلادی جستجوکرد و این دو زمانی است که زیر لوای فاقد بزرگشان آتیلا به اروپا هجوم بردند و امپراطوری و تمدن روم را یکباره پایـــان بخشیدند. دوره آخر - دوره هفتم - مربوط به قرن ۱۲ میلادی است که طوایف زیادی از سرزمین مغولستان به رهبری چنگیزخان به آسیای غربی هجوم بردو تمدن عربی وشهر بغداد را برانداخت.

با این مختصر شرح ، متوجه شدیم کـــه آسیای غربی قرن نهم قبل از میلاد تاقرن۱۲ میلادی همه جا مورد هجوم این قبایل بود فقط در یك موقع این حمله‌ها متوقف شد و آن زمانی‌بود که کوروش ظهورکرد ، ناچار باید پذیرفت که قبائل سیت‌همان‌قوم‌یاجوج وماجوج بوده است که کوروش برای جلوگیری از هجوم آنـــان به بنای سدی عظیم مجبور شد و ازجملهٔ آنان بآسیای غربی جلوگیری کرد و اگر بتاریخ دقت کنیم پس از زمان‌کوروش دیگر صحبتی از این غارت ها نمی‌آید. ازکجا بغارت دست میزدند؟ مورخین یونانی مینویسند که از دره‌ای که در جبال قفقاز واقع است. این‌دره‌تامدتها درحکم‌دروازه‌ای بودکه بروی مهاجمین باز مانده بود کوروش برای جلوگیری ناچار بود آنرا قفل‌کند، ازاینجهت سدی آهنین در آنجا بپاکرد .

کوچیده دو نمونه مختلف میتوان یافت، حیات بدویت و اولیه وحیات شهر نشین وزراعت. سیل هجوم در این زمان ازسنه ۱۵۰۰ق۰م تاسنه ۱۰۰۰ق۰م ادامه داشت.

دوره سوم از هزاره قبل از میلاد شروع میشود ، در این زمان صحبت از اقوامی وحشی در اطراف دریای خزر ودریای سیاه بمیان می‌آید که در هر نقطه بنامی خوانده میشود. بعد ها در حدود سالهای ۷۰۰ق۰م نام قبایل«سیت» به میان میآید که به آسیای غربی هجوم میبرند . در آن زمان آشور درکمال مجدوعظمت بود،شهرهای نینوا و بابل برتمام آسیا حکمفرمائی داشت .

هرودوت گوید ، حدودشمالی آشور دائما مورد تهاجم و غارت و یغمای اقوام سیت قـرار داشت ، این حدود شمالی تا کوهـهای ارمنستان میرسید، قبائل سیت از تنگنای قفقاز آمده و آبادی ها ی دامنه را بغارت میگرفتند . حتی در سال ٦۲۰ ق۰م جمع کثیری از آنان به‌شهر نینوا نیز رسید،که ایران شمالی را هم طبعا غارت نمودند مورخین یونان عقیده دارند که این حادثه یکی از علل بزرك سقوط نینوا بود (هردوت ۱ ۱۰٤)

دوران چهارم را باید درسال ٦۰۰ق۰م شمرد ، در این‌زمان کوروش ظاهر میشود،دوکشور پارس وماد متحد شده‌وشرائط‌یکباره تغییر یافته و آسیای غربی از هجوم قبائل سیت نجات میبابد.

دوره پنجم باقرن سوم قبل از میلاد شروع میشود ، در این زمان قبائل مزبور بجای آسیای غربی متوجه چین میشوند ، مورخین چینی این قوم را به هیونك نو موسوم ساخته اند ، بعدها همین کلمه

کتاب حزقیل این مطالب را بصورت پیشگوئی گفته و محققین عقیده دارند که این مطالب بعدا نوشته شده و بکتاب الحاق شده است . بعضی نیز هنگام تفسیر تورات اظهار عقیده کرده‌اند که مقصود از ماجوج همان قبائل سیت است

سد یاجوج و ماجوج

اکنون از مکانی که سد در آن بنا شده بحث کنیم.

این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع شده است و جائی است که سلسله کوههای قفقاز مثل یك دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع میکند و فقط راه در تنگه میان این سلسله کوهها وجود دارد، این راه را امروز بنام تنگه داریال میخوانند و در ناحیه ولادی کیوکر و تفلیس واقع شده است . هم اکنون نیز بقایای دیوار در این نواحی هست و مسلما باید همان سد کوروش باشد ، در سد ذوالقرنین گفته میشود که آهن زیاد بکار رفته و بین دو کوه نیز ساخته شده معبر داریال بین دو کوه بلند واقع شده و این سد نیز که آهن زیادی در آن دیده میشود درهمین دره وجود دارد .

از کتب ارمنی بهتر میتوان شهادت گرفت زیرا بیشتر بوقایع از نزدیك آشنا بوده‌اند، این سد را درکتب ارمنی از زمان قدیم به «بهاك کورائی» خوانده‌اند و «کابان کورائی» هم میگویند و معنی هردو کلمه یکی است و همان معنی «دره کوروش» یا «گذرگاه کوروش» میدهند . زیرا «کور» قسمتی از نام کوروش است، آیا این شهادت واقعی که السابه هم وجود دارد نمیتواند کفایت کند که سد مزبور را کوروش بنا کرده است؟

پیشگوئی حزقیل و یاجوج و ماجوج

حزقیل پیغمبر در موقعی ظهور کرد که یهود در اسارت بابل بسر میبردند، درسفر منسوب باو که ملتهای مختلف را مخاطب قرار میدهد، در باره یاجوج‌وماجوج نیز مطالبی‌دارد:

«ازطرف خدای بزرك به‌من ندارسید، که ای فرزند بشر روبسوی جوج که رئیس سرزمین ماجوج و توپال و مسك است بنمای و به‌او بگوی که خداوند میفرماید دیگر از توبازگشتم و بجای تو دیگری برخواهم گزید، تمام سربازان وسواران تورا که لباس نظامی دارند و شمشیر می‌بندند از میان بر میدارم و باکوش‌و توط و دیگران‌رانیز باآنهااخراج خواهم نمود.»

علاوه برآن از جملات این‌کتاب برمیآیدکه جوج باافرادش‌از طرف شمال منهدم و شکست خورده، در «وادی‌المسافرین» واقع در شرق دریا دچارزدوخورد شده‌وکشته میشوند، جسد آنها مانده و متعفن شده وبالاخره مردم آنهارا بخاك میسپارند (۳۸ر۳۹)

در این پیشگوئی گفته میشودکه جوج رئیس طایفه «مسك» و«توپال» بود، ازوصف جغرافی‌آن‌معلوم میشودکه باید مربوط بهمان قبائل «سیت» باشد، و حتماکلمه «مسك» همان است که امروز ما بنام «مسکو» میخوانیم همچنین گفته میشود که: ماجوج در وادی مسافرین هلاك شده است و این عین وقایعی است که هنگام هجوم داریوش به اروپا صورت‌گرفته و قبائل سیت در برابر او بوده‌است داریوش پس ازآنکه به‌سوی دانوب تاخت وقوم مزبوررا به کشت وکشتار رسانید جسد مقتولین مدتها در راه‌ماندکه سواحل دریای تا مدتی بوی‌گندیدگی میداد.

این ناحیه را بنام دربند میخوانند وعقیده دارند که درعصر ساسانی از لحاظ موقعیت بسیار مهم بوده‌است، زیرا معمولا ازطرف شمال ایران مورد غارت قرار میگیرد و در حکم کلید ایران محسوب میشود . اعراب آنرا « باب‌الخزر » و « باب‌الترك» نیز از لحاظ اهمیت لقب داده اند ، و گاهی نیز « کاسپین پورتـــا » یعنی دروازه خزر — خوانده میشود .

دیوار دربند را که بنا کرد؟

مفسرین دراین باره چیزی نمیدانند. مورخین عرب بنای آن را به انوشیروان نسبت می دهند و مسعودی و حموی در این باره مفصلا نوشته‌اند. دراینجا اشکالی است و آن اینکه مورخ یهودی یوسف که درقرن اول میلادی میزیسته ازین دیوار نام برده ومسلما اتمام این بنا بانوشیروان نمیرسد درباره‌اسکندر هم که جزئیات تاریخ زندگی او برما معلوم است هیچ جا اشاره ببنای چنین سدی نشده، اسکندر از راه شام بایران حمله برد وتا پنجاب (هند) پیش‌راند و موقعیکه از پنجاب بازمیگشت در بابل درگذشت. هیچ دلیل وقرینه‌ای براینکه اسکندر برای بنای چنین سدی اقدام نموده‌باشد دردست نیست.

مورخ امریکائی معاصر ای. وی جیکسن که در سال ۱۹۰۵ این سد را دیده است مینویسد اسکندر دست به بنای این سد نزده است، ولی جانشینان او اینکار را کرده اند و در زمان ساسانی نیز درآن تعمیراتی بعمل آمده است !

درباره جانشینان‌اسکندر، نمیشود گفت کدام یك‌دست بچنین

از منابع گرجستان نیز همین شهادت‌را میتوان‌یافت، درزبان گرجستان ازقدیم این دروازه‌را بنام «دروازه آهنین» میانه ، وترکها آنرا به «دامرکیو» ترجمه کرده‌اند وهم امروز هم بهمین‌نام مشهور است. (نویسنده ترکی بنام‌کاظم‌بك درسال ۱۸٤٥ تاریخی بنام «دربند-نامه» بهمین جهت تالیف کرده است)

یکی از سیاحان یهودی مشهورموسوم به‌یوسف که در قرن اول میلادی میزیسته‌است ازین‌سدنام میبرد، نائد رومانی« بلی‌سارس» نیز وقتی باین نقطه حمله برد (۵۳۸ میلادی) این سد را بچشم دیده است.ازرود کوروش« کر» هم‌قبلا نام‌بردیم. درکتب ارمنی‌وحتی یادداشتهای انتونی‌جان‌کینسن که درسال ۱۵۵۷ میلادی بایران آمد این‌رود رود سائرس خوانده میشود .

علاوه بردیوار آهنی . یك دیوار سنگی‌نیز در معبر داریال وجود دارد. در ساحل غربی بحر خزر شهرکی است بنام دربند که اعراب آنرا باب الابواب میخوانند و درهمین منطقه کوهستانی است. یك‌دیوار سنگی ازقدیم در این‌شهر نیز یافت میشودکه از بحر خزر شروع وتا ارتفاعات کوهستانی میرسد، قریب سی‌میل طول آن است وجزاز درمخصوص این دیوار نمیتوان بشهر داخل‌شد.

همه این سدهارا‌میان شمال و جنوب رامی‌بسته‌است‌مسلم‌است که این‌دیوار هاقبل‌ازاسلام‌نیز وجود داشته و این شهر اززمان‌ساسانی بنام دربند خوانده شده بواسطه همین دیوار مورخین بزرك مثل استخری و مسعودی و مقدسی و یاقوت‌حموی وقزوینی و غیرآن‌عموما

ندارند فقط جریان بنارا به تفصیل شرح میدهند ومیگویندمثلاچگونه دیوار قسمتی از آن درداخل دریا بناشد و چه‌وسائلی برای بنای آن بکار رفت‌وغیره البته دلیلی نداردکه ما دیواردربند را متعلق‌به زمان انوشیروان ندانیم یك مطلب هست و آن اینکه چرا یوسف مورخ بنای سد داریال را به اسکندر نسبت داده ، اینجا یافریب شهرت عمومی اسکندر را خورده و یا یك اشتباه تاریخی بدو دست داده است .

اساطیر و داستانهای قدیم بعد ازفتوحات اسکندر اغلب کار-های خارق العاده را باو نسبت میدهد ، اگر تواریخی که درشرح حال اسکندر نوشته شده مطالعه شود خواهیم دیدکه همه‌جا صحبت‌ازاعمال خارق‌العاده و شگفت اسکندر است‌و پس‌از ترجمه درکتب عربی نیز رایج شد، چنانکه نظامی پس ازآنکه «اسکندرنامه» را بنظم‌آورد ازهمین مواد استفاده‌کرده و از تاریخ‌داستانی شیرین بوجود آوردو همین مطلب بنای سدراهم درآن گنجاند .

بعضی مورخین دیگر مثل تاسیت و لیدس از باب‌الخزرو دربند نام میبرند بدون اینکه اشاره کنند اسکندر چنین سدی در آنجا بناکرده باشد .

بعضی مورخین دیگر اشتباه بزرگی در موقعیت کوههای‌قفقاز نموده‌اند، مثلا بعضی تصورکرده‌اندکه سلسله‌کوههائی در شرق‌دریای خزر بنام قفقازهست، شاید مقصودشان‌کوههای افغانستان وشمال‌ایران باشد در هرحال اسکندر باین نواحی نیزگذشته است بدون اینکه‌در آنجا سدی‌بناکرده باشد درهرحال باتوجه بآنچه در مقدمه آوردیم همه این حدس‌ها باطل‌خواهدبود.

کاری خواسته است بزنند و علت آن چه بود؟ و چرا مورخین چنین کار مهمی را ندیده گرفته‌اند همانطور که نسبت بنای سد به اسکندر واهی است به جانشینانش هم هیچ دلیل تاریخی ندارد.

درباره دیوار سنگی دوم نویسندگان دچار اختلاف عقیده شده و جمعی به اسکندر و برخی به انوشیروان نسبت میدهند بعلاوه آن را باسد اول که مقصود ماست و آهنین است مخلوط مینمایند، درصورتی که طبق قرائنی که گفتیم بنای سد اول مسلما جز بکوروش بکس دیگری نمیشود نسبت داده شود.

در این محل دو دیوار است، لازم نیست که هردو را در یك زمان ساخته باشد، آیا دیواری که موخ یوسف یهودی از آن نام میبرد همان دیوار دربند است یا سد داریال؟ اگر مقصود دیوار دربند باشد نمیشود آنرا به انوشیروان نسبت داد زیرا زمان یوسف مورخ قبل از زمان انوشیروان بوده است.

از لحاظ شواهد تاریخی که نگاه کنیم متوجه میشویم که یوسف مورخ در تاریخ خود به دیوار دربند نظر نداشته بلکه مقصودش سد داریال بود که در قرن چهارم قبل از میلاد بدست کوروش بناشده است یعنی قریب پانصدسال قبل از زمان مورخ .

اما دیواری که مورخین پس ازعصر یوسف نامبرده‌اند همان است که بنام دیوار خزر نامیده شده ومسلما جز دیوار دربند نمیتواند بود ، زیرا سد داریال را نمی‌توان بهیچوجه بنام دیوار خزر یا دیوار دربند خواند .

مورخین عرب هم دلایل زیادبرای استناد بنای آن به انوشیروان
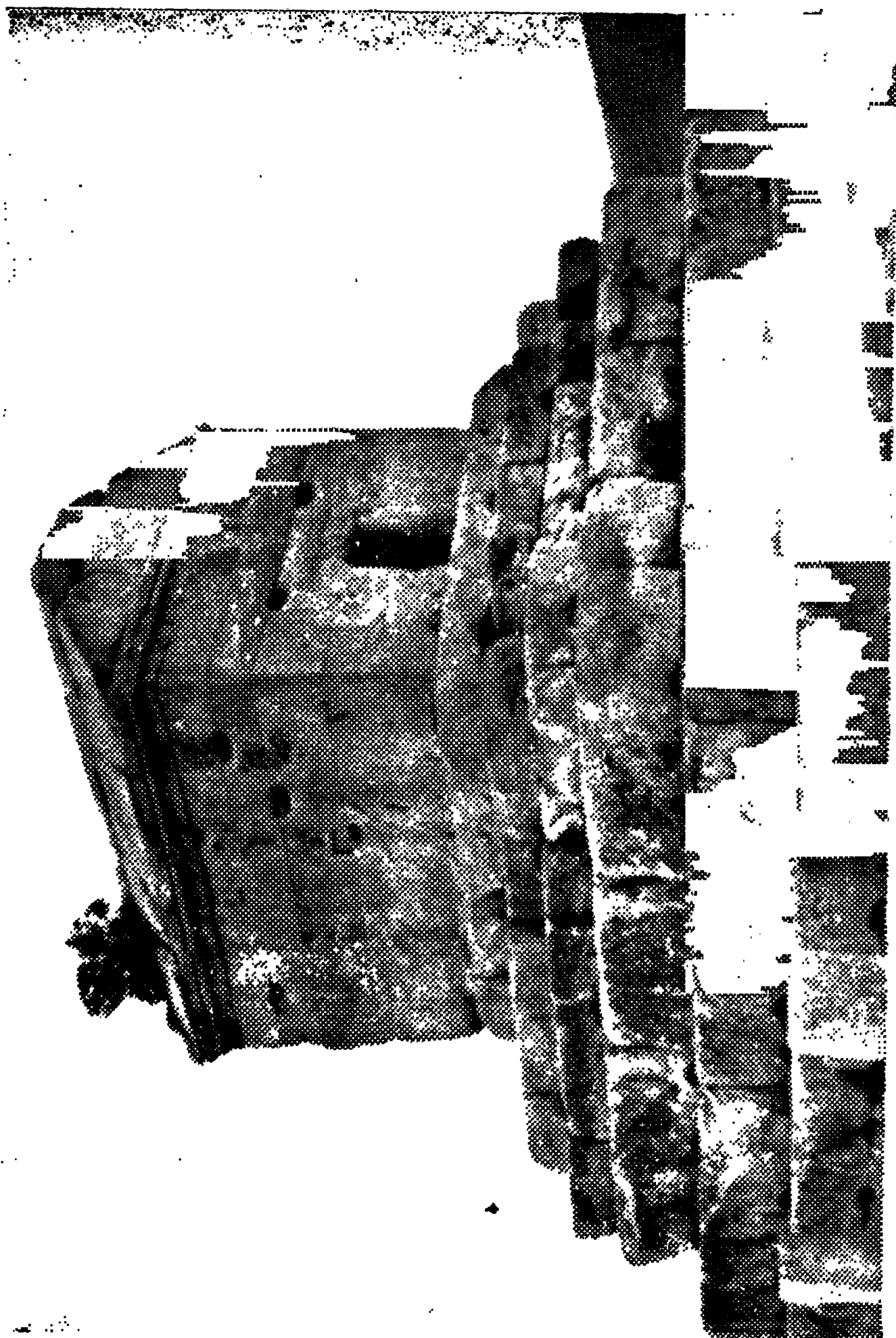
پاسارگاد ـ(مشهد مرغاب)مقبره کوروش کبیر

وضع سیاسی قرن نهم و اهمیت دربند

یك مسئله واضح وروش است وآن اینکه اسکندر به حدود شمال ایران چندان اهمیت نمیگذاشت در صورتیکه انوشیروان بدان اهمیت تام قبائل بود و ازین نظر مجبور بـه ساختن دیوار عظیم دربند گردید.

در زمان کوروش بزرگترین خطر متوجه آسیای غربی از طرف قبائل «سیت» بوده و راه غارت وحمله و هجوم آنان نیز از تنگه داریال میگذشت.

بعدها تغییرات وضع جغرافیائی پس‌از هزار سال طبعا خطر اقوام سیت راکمتر ساخت ودرعوض خطربزرگی در زمان انوشیروان ازطرف روم شرقی وامپراطوری بیزانس که با امپراطوری ساسانی رقابت داشت متوجه ایران شد.

رومیها نه‌تنها از طرف مغرب وازراه ترکیه بایران حمله‌ور میشدند بلکه افراد آنها که در شمال و دشتهای اورال و نواحی اطراف دریای خزر نیز منتشربودند شمال ایران را مورد هجوم قرار میدادند و ازاین نظر انوشیروان مجبور بود برای جلوگیری ازین تهاجمات وسائل دفاعی آنجارا محکم سازد و امر به‌بنای دیواربزرگ دربند برای مقابله با مهاجمین بدهد.

پایان

بها ۱۵ ریال